

«تربیونال جهانی» و آمریکا

در صفحه ۱۲

اطلاعیه هیات سیاسی - اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران

در سالگرد جنبش دانشجویی ۱۸ تیر
از حرکت‌های اعتراضی حمایت کنیم،
برای آزادی دانشجویان دربند بکوشیم!

در صفحه ۲

روحانیون حاکم در پی تشکیل دادگاه تفتیش عقاید

و تکفیر اندیشه

● سخنان هاشم آغاچری در مورد نفی موقعیت و امتیازات ویژه روحانیت خشم ملایان حاکم را برانگیخته است

● دفاع از آغاچری در مقابل یورش روحانیت محافظه کار دفاع از آزادی بیان است

● خاتمی حاضر نشد از آزادی بیان آغاچری دفاع کند و علیه سخنان او موضع گرفت

● سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از آغاچری پشتیبانی کرد



نیستند تولید و تکثیر شود. سخنان هاشم آغاچری خشم روحانیون محافظه کار را برانگیخت و آنها را به واکنش‌های تند وادار کرد. جنجال در مورد سخنان آغاچری به تهدید مستقیم جان وی انجامید و حتی اعلام شد که وی از سلمان رشدی بدتر است. بیم به خطر افتادن جان آغاچری به جایی انجامید که مصطفی تاج‌زاده معاون سابق وزارت کشور اعلام کرد: اگر خدای ناکرده برای دکتر آغاچری حادثه ناگوار رخ دهد، متهم ردیف اول کسانی هستند که مجوز تعرض فیزیکی به این جانباز جنگ تحمیلی را صادر کرده‌اند و متهم ردیف دوم آقایان علی لاریجانی و حسین

گذشته به این نسل چه منتقل کرده‌ایم چه خدایی به او معرفی کرده‌ایم. خدایی همچون میر غضب که باید از هر سو بر خود لرزید، جهنم، جن؟ نهادهایی که ما درست کرده‌ایم ایدئولوژی و دین و هویت را برای نسل جدید بسازند به جوان‌ها چه چیزی انتقال داده‌اند. آغاچری در سخنان خود افزوده است. امروز آنچه می‌تواند این نسل را مخاطب خود قرار دهد، نه یک اسلام سنت‌گرا و نه یک اسلام اقتدارگراست بلکه یک اسلام معنوی و اخلاقی است که باید با توجه به شرایط امروز توسط نهادهای مدنی، کانون‌ها و شکل‌های مدنی که در قدرت

هاشم آغاچری استاد دانشگاه در رشته تاریخ و عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در سالگرد درگذشت دکتر علی شریعتی در شهر همدان، در باره پروتستان‌های اسلامی به سخنرانی پرداخت. وی در سخنرانی خود وجود طبقه‌ای با امتیازات و موقعیت ویژه به نام روحانیون در اسلام را نفی کرد و امر تقلید از مراجع را زیر سؤال برد. آغاچری در سخنان خود ابراز کرد نسل کنونی نمی‌تواند اسلام ارتجاعی را بپذیرد. آغاچری در سخنان خود در فرهنگ‌سرای ارسباران گفت: نسل امروز نسلی است که در نهاد و نظام ما آموزش دیده است. بسینیم در این سالهای

در سالگرد جنبش دانشجویی ۱۸ تیر

جو شهرهای بزرگ کشور بشدت پلیسی شده است

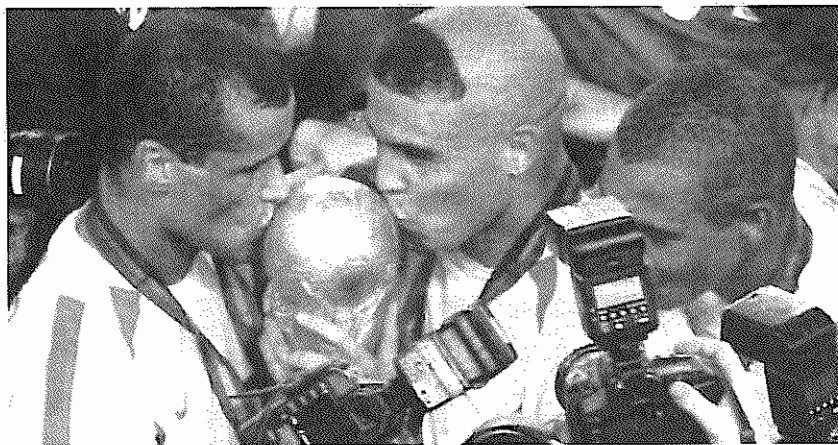
بخاطر هراس از حرکت‌های اعتراضی جوانان و دانشجویان

در تهران گشت‌های جدید امنیتی براه افتاده است

در سالگرد جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و به دنبال دامنه گرفتن حرکت‌های اعتراضی و اقدامات مختلف برای بزرگداشت این روز، تلاش‌های گوناگونی برای ایجاد فضای پلیسی و جو سرکوب از سوی مقامات و برنامهریزان امنیتی، انتظامی رژیم صورت گرفت. گشت‌های با پاترول‌های جدید در سطح تهران دایر شد و به کنترل مردم بگیر و ببند پرداخته‌اند. استقرار خودروهای نیروهای انتظامی در میادین و «نمایش قدرت» از سوی آنها از جمله این اقدامات است. اما از سوی دیگر گزارش‌ها نشان می‌دهد که اقدامات امنیتی در میان برخی جوانان نتیجه عکس داده و به ابراز خشم و اعتراض آنها انجامیده است.

در سالگرد جنبش دانشجویی ۱۸ تیر و به دنبال دامنه گرفتن حرکت‌های اعتراضی و اقدامات مختلف برای بزرگداشت این روز، تلاش‌های گوناگونی برای ایجاد فضای پلیسی و جو سرکوب از سوی مقامات و برنامهریزان امنیتی، انتظامی رژیم صورت گرفت. گشت‌های با پاترول‌های جدید در سطح تهران دایر شد و به کنترل مردم بگیر و ببند پرداخته‌اند. استقرار خودروهای نیروهای انتظامی در میادین و «نمایش قدرت» از سوی آنها از جمله این اقدامات است. اما از سوی دیگر گزارش‌ها نشان می‌دهد که اقدامات امنیتی در میان برخی جوانان نتیجه عکس داده و به ابراز خشم و اعتراض آنها انجامیده است.

برزیل برای پنجمین بار جام جهانی را برد



نفع فوتبال پایان گرفت. لوئیس سزار متوتی مربی سرشناس آرژانتینی که در سال ۱۹۷۸ با تیم آرژانتین قهرمان جهان شد در مورد این جام می‌گوید: «بسیاری تلاش دارند فوتبال را اسیر انضباط و تاکتیک‌های دفاعی بکنند. همه جا صحبت از اروپایی شدن بیشتر تیمها می‌کند و توجه ندارند که زیبایی فوتبال برای تماشاگران در تکنیک و خلاقیت فردی در خدمت گل زدن نهفته است. مستألفانه مریبان آمریکای جنوبی، و جهان سوم نیز به این دام افتاده‌اند. همه می‌خواهند گل نخورند. برای یک لحظه تصور کنید اینچنین شود». متوتی معتقد است که در این جام ترکیه فوتبال

افسون توپ گرد در بازی فینال یک میلیارد ونیم انسان را به خود جذب کرد و افسونگران برزیلی جام را برای پنجمین بار در دست گرفتند. هفدهمین دوره جام جهانی فوتبال را تیمی برد که تماشاگران فوتبال سمبل زیبایی و ظرافت و هنر در این ورزش می‌دانند. جام جهانی دو میزبان آسیایی داشت که جنوبی و ژاپن، کره جنوبی میزبانی بسیار موفق ولی بخاطر تصمیم داوران نه چندان دلچسب. ژاپنی‌ها سخت‌کوش اما با حضوری نه چندان چشمگیر در بازی فینال برزیل با دو گل رونالدو بهترین بازیکن جام، آلمان را شکست داد. جام شگفتی‌ها، بدون شگفتی اما به

سه سال از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ می‌گذرد. وقتی از بعد زمان به این رویداد می‌نگریم، آنچه بیشتر نمود می‌یابد، نه موضوع مبارزات سیاسی آن روز، که نقطه عطفی است که در قالب حادثه ۱۸ تیر سه سال پیش رخ داد. از خرداد ۱۳۷۶ تا تیر ۱۳۷۸، رهبری جنبش اصلاحات در ایران، عشی «فشار از پائین، چانه‌زنی در بالا» را پیش می‌برد. اصلاح‌طلبان حکومتی که در دوم خرداد ۷۶، با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، دریافت بودند که می‌توان از طریق طرح بخشی از خواسته‌های سرکوب‌شده مردم و به ویژه جوانان، نیروی اجتماعی گسترده‌ای را علیه محافظه کاران و اقتدارگرایان بسیج کرد و نهادهای انتخابی را از دست جناح مسلط در حکومت خارج کرد، تسخیر مجلس را که هنوز تحت سیطره راستگرایان بود، هدف بعدی خود قرار داده بودند و در تلاش برای دستیابی بدین هدف، برای بسیج نیرو و در جامعه از حمایت از اهداف جنبش اصلاحی می‌کوشیدند. در دو سال نخست ریاست جمهوری خاتمی، این تلاش، وجه عمده فعالیت سیاسی اصلاح‌طلبان حکومتی را تشکیل می‌داد. از نمونه‌های اجرای این مشی، صدور مجوز برای شمار زیادی از مطبوعات، متوسل شدن خاتمی به افکار عمومی در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای پائیز ۷۷ و برگزاری انتخابات شوراهای محلی در زمستان ۷۷ بود. محافظه کاران در مقابل با جنبش اصلاحات، بیکار ننشسته بودند و از مواضع قدرتی که در اختیار داشتند، برای ایجاد موانع در برابر اصلاحات، بهره می‌گرفتند. قوه قضائیه که امروز نیز از تکیه‌گاه‌های عمده راست‌گرایان است، پس از شکست پروژه «قتل‌درمانی» به علت مقاومت خاتمی، به عنوان ابزار عمده رویارویی با اصلاح‌طلبان وارد عمل شد. در حالی که وزارت ارشاد تحت مسئولیت عطاءالله مهاجرانی، در قیاس با بیست سال نخست حکومت جمهوری اسلامی، سیاست انعطاف‌پذیرانه تری را در قبال مطبوعات و روشنفکران به اجرا گذاشته بود، دادگاه‌های جمهوری اسلامی برای خنثی کردن این سیاست دولت اصلاح‌طلب، فعال شدند. نخستین اهداف احکام ممنوعیت روزنامه‌ها در آن زمان، روزنامه‌های بی در پی انتشار یافته از سوی شرکت جامعه روز بودند. سپس در تیرماه ۱۳۷۸، روزنامه سلام که سابقه آن به دهه شصت باز می‌گشت، به علت طرح احتمال ارتباط سعید امامی با محافظه کاران مجلس، به دستور دادگستری تعطیل شد. این رویداد، واکنش شدید دانشجویان به عنوان فعال‌ترین بخش جنبش اصلاحات را برانگیخت. کوی دانشگاه تهران به صحنه تحصن و تظاهرات دانشجویان در حمایت از روزنامه سلام و آزادی بیان و سپس حمله وحشیانه نیروی انتظامی و لباس شخصی‌های تحت فرمان آن به دانشجویان معترض تبدیل شد. این حمله، به کشته شدن عزت ابراهیم‌نژاد در محوطه خوابگاه کوی دانشگاه تهران انجامید. در همان هفته در تبریز هم عوامل جناح مسلط در حکومت به تظاهرات دانشجویان یورش بردند که این درگیری نیز یک کشته بر جای نهاد.

۱۸ تیر به مثابه یک نقطه عطف

سه سال از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ می‌گذرد. وقتی از بعد زمان به این رویداد می‌نگریم، آنچه بیشتر نمود می‌یابد، نه موضوع مبارزات سیاسی آن روز، که نقطه عطفی است که در قالب حادثه ۱۸ تیر سه سال پیش رخ داد. از خرداد ۱۳۷۶ تا تیر ۱۳۷۸، رهبری جنبش اصلاحات در ایران، عشی «فشار از پائین، چانه‌زنی در بالا» را پیش می‌برد. اصلاح‌طلبان حکومتی که در دوم خرداد ۷۶، با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، دریافت بودند که می‌توان از طریق طرح بخشی از خواسته‌های سرکوب‌شده مردم و به ویژه جوانان، نیروی اجتماعی گسترده‌ای را علیه محافظه کاران و اقتدارگرایان بسیج کرد و نهادهای انتخابی را از دست جناح مسلط در حکومت خارج کرد، تسخیر مجلس را که هنوز تحت سیطره راستگرایان بود، هدف بعدی خود قرار داده بودند و در تلاش برای دستیابی بدین هدف، برای بسیج نیرو و در جامعه از حمایت از اهداف جنبش اصلاحی می‌کوشیدند. در دو سال نخست ریاست جمهوری خاتمی، این تلاش، وجه عمده فعالیت سیاسی اصلاح‌طلبان حکومتی را تشکیل می‌داد. از نمونه‌های اجرای این مشی، صدور مجوز برای شمار زیادی از مطبوعات، متوسل شدن خاتمی به افکار عمومی در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای پائیز ۷۷ و برگزاری انتخابات شوراهای محلی در زمستان ۷۷ بود. محافظه کاران در مقابل با جنبش اصلاحات، بیکار ننشسته بودند و از مواضع قدرتی که در اختیار داشتند، برای ایجاد موانع در برابر اصلاحات، بهره می‌گرفتند. قوه قضائیه که امروز نیز از تکیه‌گاه‌های عمده راست‌گرایان است، پس از شکست پروژه «قتل‌درمانی» به علت مقاومت خاتمی، به عنوان ابزار عمده رویارویی با اصلاح‌طلبان وارد عمل شد. در حالی که وزارت ارشاد تحت مسئولیت عطاءالله مهاجرانی، در قیاس با بیست سال نخست حکومت جمهوری اسلامی، سیاست انعطاف‌پذیرانه تری را در قبال مطبوعات و روشنفکران به اجرا گذاشته بود، دادگاه‌های جمهوری اسلامی برای خنثی کردن این سیاست دولت اصلاح‌طلب، فعال شدند. نخستین اهداف احکام ممنوعیت روزنامه‌ها در آن زمان، روزنامه‌های بی در پی انتشار یافته از سوی شرکت جامعه روز بودند. سپس در تیرماه ۱۳۷۸، روزنامه سلام که سابقه آن به دهه شصت باز می‌گشت، به علت طرح احتمال ارتباط سعید امامی با محافظه کاران مجلس، به دستور دادگستری تعطیل شد. این رویداد، واکنش شدید دانشجویان به عنوان فعال‌ترین بخش جنبش اصلاحات را برانگیخت. کوی دانشگاه تهران به صحنه تحصن و تظاهرات دانشجویان در حمایت از روزنامه سلام و آزادی بیان و سپس حمله وحشیانه نیروی انتظامی و لباس شخصی‌های تحت فرمان آن به دانشجویان معترض تبدیل شد. این حمله، به کشته شدن عزت ابراهیم‌نژاد در محوطه خوابگاه کوی دانشگاه تهران انجامید. در همان هفته در تبریز هم عوامل جناح مسلط در حکومت به تظاهرات دانشجویان یورش بردند که این درگیری نیز یک کشته بر جای نهاد.

اعلامیه کمیسیون جوانان

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۸ تیر نماد رزم مشترک

توده‌های دانشجویی و جوانان

علیه استبداد، ولایت فقیه،

برای دفع از آزادی ۱۸ تیر

در صفحه ۶

در این شماره

مسائل و مشکلات جوانان در ایران

علی‌صدر
در صفحه ۵

در دفاع از جوانان ایران

سهراب مشیری
در صفحه ۶

باری! نقد و بررسی سند

ملیحه محمدی
در صفحه ۸

دکتر هاشم آغاچری و عبور از خط فرمز!

ماشالله سلیمی
در صفحه ۹

جهانی‌شدن و تحولات پس از ۱۱ سپتامبر

کیانوش نوکلی
در صفحه ۹

یادداشت

جنجال بر سر گفته های آغاچری

آیا سخن تنها بر سر مرجعیت است؟

به دنبال سخنرانی هاشم آغاچری عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در همدان مبنی بر اینکه اسلام با امتیاز ویژه قائل شدن برای روحانیون مغایر است، موجی از اعتراض و انتقاد و دشنام از سوی محافظه کاران و روحانیون به سوی آغاچری و همه کسانی که وی بیانگر حرفهایی شد که ساین بر جرأت بر زبان آوردن آن را نداشتند، سرازیر شد. شماری از روحانیون قم، به نهادهای دولتی اتمام حجت کرده اند که اگر آغاچری را تحت تعقیب قرار ندهند، رأساً طرفداران خود را وارد عمل و آغاچری را به جرم «هتک حرمت» روحانیون مجازات خواهند کرد. با توجه به سابقه فتوای اینجینی در تاریخ ایران، می توان تصور کرد منظور آقایان از چنین تهدیدهایی چیست. بیهوده نیست که بسیاری به یاد ترور کسروی توسط فدائیان اسلام و با فتوای روحانیون افتاده اند و اصلاح طلبان و خود آغاچری نسبت به احتمال وقوع یک جنایت از سوی گروههایی مانند انصار حزب الله هشدار می دهند.

در حالی که بسیاری از اظهار نظرها و موضعگیریها در قبال سخنان آغاچری، به سخنان او در انتقاد از «تقلید» در تشیع مربوط می شود و مخالفان آغاچری می گویند وی متعرض مرجعیت شده است، در ماجرای اخیر، مسائلی بسیار فراتر از یک موضوع دینی مطرح است، مسائلی که از مهم ترین مضامین گریبانگیر جامعه ماست.

مهم ترین موضوع در ارتباط با قضیه نطق آغاچری، اصل آزادی بیان و نحوه برخورد روحانیون و حکومت آنان به این اصل است. فردی که خود مذهبی و از اعضای یک گروه نزدیک به حکومت است، در باره یک موضوع مذهبی، اظهار نظری کرده است که به مذاق روحانیون حاکم، خوش نیامده است. سخنران را بابت این اظهار نظر، به دادگستری همدان احضار و به او «تفہیم اتهام» کرده اند. همچنین جان ناطق را روز روشن تهدید می کنند.

در چنین شرایطی، رئیس جمهور و رئیس مجلس به جای دفاع از حق مسلم آغاچری در بیان عقیده خویش، به صف انتقادکنندگان از وی پیوسته اند. کروی به آغاچری ایراد گرفته است که چرا می خواهد منزلی را که روحانیون دارند از آنان بگیرد. خاتمی نیز از «تضعیف روحانیت» انتقاد کرده است، بدون اینکه به تهدیدهای ابراز شده علیه جان آغاچری اشاره ای داشته باشد.

این حق خاتمی و کروی است که به عنوان اعضای از جامعه روحانیت، از سخنان آغاچری انتقاد کنند و آن را نادرست بنامند. اما این آقایان علاوه بر این حق، وظیفی نیز به عنوان شهروندان ذینفوذ ایرانی و مقامات عالی حکومتی دارند. خاتمی و کروی موظف به رعایت قانون اساسی و دفاع از آنند، قانونی که با همه نواقضش، تصریح می کند «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد» (اصل سی و ششم). اگر این اصل اعتبار دارد، چرا آقای خاتمی به عنوان مسئول اجرای قانون اساسی (اصل ۱۱۳) به هم کسوتان روحانی خود اعتراض نمی کند و بدانها نمی گوید که حق اتمام حجت با دادگاه و تهدید به اقدام خودسرانه در مجازات آغاچری را ندارند؟ مگر قانون اساسی نمی گوید «حیثیت، جان، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند» (اصل بیست و دوم)؟ پس چرا آقایان کروی و خاتمی کوچکترین اشاره ای به صدها بیانی و نقلی تا کانه علیه آغاچری نمی کنند و خود را ملزم به دفاع از حیثیت و جان آغاچری که در خطر است نمی بینند؟ مگر اصل بیست و سوم نمی گوید «هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد»؟ پس چرا کسی جلوی این جنجالی را که به دنبال یک اظهار عقیده برپا شده است نمی گیرد؟

اینکه روحانیون حاکم، از اصلاح طلب گرفته تا محافظه کار، علیه آغاچری همصدای شده اند، نشانگر آنست که مسئله تنها محدود به مرجعیت و نقش آن در تعیین تکلیف و تفسیر احکام مذهبی نیست. مسئله بر سر همان حقوق و ویژه ای است که آغاچری بدان انتقاد کرده است. مسئله بر سر انتقاد به یک گروه اجتماعی است که اراده خود را مافوق قانون و خواست مردم قرار می دهد و برای توجیه این نقض خشن حقوق مردم، به «حیثیت الهی» متوسل می شود. مسئله بر سر آنست که روحانیت حاکم، حاضر نیست از قدرت فائده خود در حکومت و جامعه ایران دست بکشد و بپذیرد که دوره تعیین تکلیف برای مردم از سوی یک اقلیت غیرمنتخب، گذشته است. چالب اینجاست که حکومتی به بهانه «تعرض به مرجعیت»، یک فرد از میان محافل پیرامون خود را تحت تعقیب قرار می دهد که سالهاست آیت الله منتظری از مراجع شیعه را تحت بازداشت خانگی قرار داده است و اعضای خانواده و اطرافیان او را به زندان انداخته است. آقای خاتمی و کروی بهتر است قبل از حمله به آغاچری، جرأت دفاع از منتظری و لغو بازداشت خانگی او را به خود بدهند.

سخنان آغاچری و واکنشها در قبال آن، نشانگر عمق بحرانی است که اسلام حکومتی در ایران بدان دچار شده است. اگر روحانیون حاکم به استحکام موضع خود در حکومت و جامعه اطمینان داشتند، واکنشی چنین هیستریک در قبال این انتقاد از امتیازات ویژه خود نشان نمی دادند. بیش از ۲۳ سال حکومت روحانیون در ایران، دین حکومتی را به عمیق ترین بحران خود در تاریخ کشور ما فرو برده است. پس از انقلاب ۵۷ بر خلاف صدها سال گذشته، مسئولیت هر آنچه حکومت می کند و در جامعه می گذرد، در درجه اول متوجه روحانیت شیعه است. جامعه ای که با فقر و بیکاری بی سابقه، بحران اقتصادی، محرومیت مردم و جوانان از آزادی و هرگونه چشم انداز برای یک زندگی بهتر دست به گریبان است، روحانیت را مسئول فلاکت خود می داند. در شرایط ناخشنودی مردم از نقشی که روحانیون در دو دهه اخیر ایفا کرده اند، شکستن «تابو» و «حریم مقدس» روحانیون حاکم، برای آنان حکم زنگ خطر را دارد، آنهم از سوی عضو رهبری سازمانی که خود در تحکیم پایه های استبداد مذهبی نقش مؤثری داشته است و وصله بیگانگی با حکومت اسلامی بدان نمی چسبد.

دفاع از حق آزادی بیان و مقابله با نقض حقوق شهروندی آقای هاشم آغاچری، صرف نظر از هر چه در باره وی و عقاید و سابقه اش و نیز سازمانی که بدان تعلق دارد، آنهم از سوی عضو رهبری سازمانی که خود در تحکیم پایه های استبداد مذهبی نقش مؤثری داشته است و وصله بیگانگی با حکومت اسلامی بدان نمی چسبد.

۱۸ تیر به مثابه یک نقطه عطف

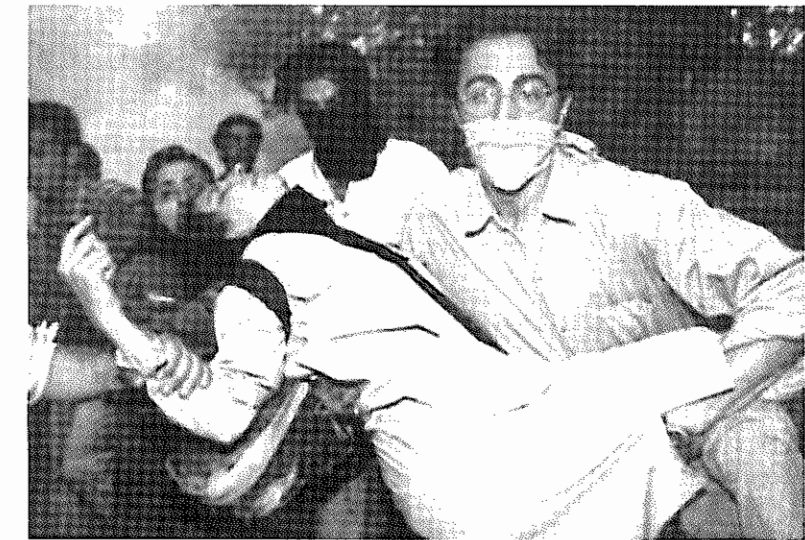
ادامه از صفحه اول



دانشجویان اصلاح طلب، که انتظار داشتند رهبری جنبش اصلاحات در قبال یورش به کوی دانشگاه نیز موضعی مشابه موضع خاتمی در قبال قتل های زنجیره ای بگیرد، از ۱۸ تیر ابتکار عمل را به دست گرفتند و دست به برگزاری یک رشته تظاهرات و تجمعات گسترده در غرب و مرکز تهران زدند. از ۱۸ تیر تا ۲۲ تیر، خیابانهای اطراف دانشگاه تهران شاهد اعتراضات وسیع دانشجویان و یورش های نیروی انتظامی و سایر ارگانهای امنیتی به دانشجویان بود. صدها دانشجو دستگیر شدند و ده ها تن مضروب و مجروح شدند. علیرغم شدت عمل نیروهای سرکوبگر در قبال دانشجویان، در آن پنج روزی که تهران را لرزاند، اوضاع در شهر برای نیروهای امنیتی روز به روز غیرقابل کنترل تر و دامنه تظاهرات گسترده تر می شد.

در آن پنج روزی که تهران را لرزاند، اوضاع در شهر برای نیروهای امنیتی روز به روز غیرقابل کنترل تر و دامنه تظاهرات گسترده تر می شد. کار به جایی رسید که خامنه ای با لحنی متضرعانه کوشید از دانشجویان دلجوئی کند و گفت کسی حق ندارد به علت انتقاد دانشجویان از شخص وی، متعرض آنان شود. از آن رویدادها، برای مردم، ناظران بین المللی و خود حکومتی ها، بوی «آخرالزمان» استبداد فقهاتی به مشام می رسید. اصلاح طلبان حکومتی که قیام دانشجویی ۱۸ تیر، آنها را نیز غافلگیر کرده بود، در برابر یک انتخاب تاریخی قرار گرفتند. آنها اگر می خواستند به سیاست «فشار از پائین، چانه زنی در بالا» ادامه بدهند، قاعدتاً باید می کوشیدند در رأس اعتراضات علیه محافظه کاران قرار گیرند و با حمایت فعال از خواستهای دانشجویان، از جناح راست و شخص خامنه ای که در ضعیف ترین موقعیت کل دوره رهبری خود قرار گرفته بود، بیشترین امتیاز را بگیرند. در شرایطی که بسیاری از سخنگویان و فعالان محافظه کاران، در هراس از تحولات سریع آن روزها، سکوت اختیار کرده بودند و یارای مقابله با موج حادثه را نداشتند، اصلاح طلبان حکومتی به راحتی می توانستند راه صدساله را یک شبه ببیمایند. کاملاً قابل تصور بود که ممنوع کردن روزنامه سلام و یورش نیروی

محمکومیت یورش نیروی انتظامی اتخاذ می کرد و با اقداماتی مانند حضور در جمع دانشجویان متحصن و دعوت آنان به ادامه اعتراضات مسالمت آمیز و در عین حال پرهیز از افتادن در دام درگیری های خشونت آمیز، عملاً طرح های بعدی خشونت طلبان برای سرکوب دانشجویان را غیرقابل اجرا می نمود. در این صورت، شانس اصلاح طلبان حکومتی برای هدایت اعتراضات دانشجویی در جهت به حداقل رساندن امتیازاتی که می توانستند از محافظه کاران بگیرند، افزایش می یافت. اما چنین نشد. ۱۸ تیر، اکثر اصلاح طلبان حکومتی را نیز مانند رقبای محافظه کارشان، غافلگیر کرد. آنها وقتی به خود آمدند که دیدند شعارها و خواستهای دانشجویان تا حدی رادیکال شده است که تحقق آن در چارچوب ولایت فقیه قابل تصور نیست. خاتمی به عنوان برجسته ترین چهره اصلاح طلبان، بین ادامه «فشار از پائین» و پیوستن به اعتراضات برای پایان دادن به اوضاع غیرقابل کنترل، دومی را انتخاب کرد. به دنبال تشکیل جلسه ای با شرکت خامنه ای، رفسنجانی، خاتمی و برخی دیگر از سران



حکومت، خاتمی که رنگ از رخسارش پریده بود، در برابر دوربین تلویزیون ظاهر شد و حمایت از دانشجویان و

زنجیره ای، در قبال حادثه ۱۸ تیر فوراً موضعی قاطع در حمایت از دانشجویان و

انتظامی به دانشجویان، برای قوه قضائیه و نیروی انتظامی، عواقبی مانند تحولاتی داشته

اطلاعیه هیات سیاسی - اجرایی

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران

در سالگرد جنبش دانشجویی ۱۸ تیر

از حرکت های اعتراضی حمایت کنیم،

برای آزادی دانشجویان در بند بکوشیم!

در سالگرد جنبش دانشجویی ۱۸ تیر، فضای ویژه ای بر اوضاع سیاسی کشور حاکم است. جوانان و دانشجویان بر دامنه حرکات و اعتراضات خود افزوده و صریحتر از پیش خواستهای خود برای نیل به آزادی و دموکراسی و آینده ای روشن و مخالفت شان با ولایت فقیه و استبداد را به نمایش می گذارند. حرکات دانشجویان و جوانان به شکل تجمع و تحصن، صدور بیانیه، اعتصاب غذا و شکستن تابوهای تحمیلی و خط قرمزها در مناسبات اجتماعی دامنه گرفته است. بزرگداشت جنبش ۱۸ تیر، خواست آزادی دانشجویان در بند و محکوم کردن اقدامات عمال ولایت برای سرکوب جنبش دانشجویی، مضمون این حرکات را تشکیل می دهد.

برای مقابله با حرکات اعتراضی دانشجویان و جوانان و در هراس از گسترش دامنه و یکپارچه شدن آن ها، برنامه ریزان امنیتی - انتظامی جمهوری اسلامی به تدارک وسیع پرداخته می گویند. بار دیگر فضای ترس و خفتان را بر کشور حاکم کنند. ایجاد گشت های جدید خیابانی، «نمایش قدرت» واحدهای سرکوب و پلیسی کردن جو جامعه از جمله اقداماتی است که در این راستا صورت گرفته است. اما این بار این عملیات نتیجه عکس بار آورد. و نه تنها به حاکم شدن جو هراس نیانجامیده که بر دامنه خشم و اعتراضات افزوده شد. گزارش ها نشان از آن دارند که این بار نیز سیاست «نصر به الارب» پاسداران حکومت پی نتیجه مانده است. اوضاع سیاسی کشور به سمت تقابل آشکارتر و حادثه تر مردم با مدافعین استبداد ولایت فقیه به پیش می رود.

در بزرگداشت ۱۸ تیر، این فراز جنبش دانشجویی و نقطه عطف ابراز آشکار و گسترده ضرورت ایجاد تحولات بنیادی در ساختار سیاسی، به سهم خود از جوانان و دانشجویان و دیگر هموطنان خود می خواهیم در حرکت های اعتراضی گوناگون برای بزرگداشت ۱۸ تیر، در راه گسترش مبارزات و جنبش های آزادیخواهانه، برای تمحیق جنبش مدنی و تقویت رادیکالیسم در جنبش اصلاحات بکوشند.

هیئت سیاسی - اجرایی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۶ تیر ماه ۱۳۸۱

به آن بخش از دانشجویان و مردم که در درگیری های خشونت آمیز با نیروهای سرکوبگر شرکت داشتند، به شدت پرخاش کرد. کشاندن خاتمی به جبهه مقابله فعال با اعتراضات دانشجویی، برای خامنه ای و رفسنجانی یک پیروزی بزرگ بود که حکم «دوپینگ» در مبارزه علیه آزادی خواهان را داشت. خامنه ای که تا ساعاتی پیش از آن، خود را در برابر گستردگی اعتراضات و اوضاع غیرقابل کنترل ناپذیر، باخته بود، با موضعگیری خاتمی، جانی دوباره گرفت. در روز چهارشنبه ۲۳ تیر، خیابانهای تهران که تا روز قبل از آن، صحنه اعتراضات دانشجویی بود، شاهد تظاهرات حکومتی ها در حمایت از ولایت فقیه شد. تظاهراتی که اصلاح طلبان حکومتی نیز از آن حمایت کردند. با این تظاهرات، قیام دانشجویی ۱۸ تیر ماه ۷۸، پایان یافت. صدها دانشجو به زندان افتادند که برخی از آنان هنوز در زندانند. رویدادهای بعدی نشان داد که انتخاب تاریخی خاتمی در ۱۸ تیر، تنها گزینشی مقطعی در واکنش به حوادث روز نبوده است. برای تحلیل انگیزه اصلاح طلبان حکومتی در این گزینش، لازم نیست از محتوای مذاکرات آن زمان در محافل حکومتی باخبر باشیم. روشن است که اصلاح طلبان حکومتی در تیرماه ۷۸ در یافتند اگر سیاست «فشار از پائین، چانه زنی در بالا» را ادامه دهند، در مواردی دیگر، حوادثی مانند ۱۸ تیر که در آن، «پائین» جنبش اصلاحات، ابتکار را در دست گرفت و

منتظر علامتی از «بالا» نشد، تکرار خواهد شد و هر از چندی، «بالا» را به دنبال خود خواهد کشاند. این سناریو، برای اصلاح طلبان حکومتی مطلوب نبود و نیست، چرا که خواستهای «پائین» از آنچه «بالا» می خواهد، بسیار فراتر است. خاتمی دریافت: کشیده شدنش به دنبال خواستهای پایگاه اجتماعی اصلاحات، خطر درهم شکستن چارچوبی را به دنبال دارد که رئیس جمهور، خود را بدان ملتزم کرده است، چارچوبی که در آن، حرف آخر را نه منتخبین مردم، که ولایت فقیه و نهادهای منصوب آن می زنند. از این رو بود که از ۱۸ تیر به بعد، مشی «فشار از پائین، چانه زنی در بالا» جای خود را به سیاست «آرامش فعال» داد، سیاستی که به معنای تعطیل «فشار از پائین» و محدود کردن مبارزه اصلاح طلبان به عرصه کشمکش های درون نهادی حکومتی است. اصلاح طلبان حکومتی برای آرام نگه داشتن بخش رادیکال جنبش اصلاحات، وعده دادند که با برگزاری انتخابات مجلس ششم، همه چیز عوض خواهد شد و با همسوئی قوای مجریه و مقننه، راه برای پیشبرد اصلاحات هموار خواهد گردید. حدود هفت ماه پس از ۱۸ تیر، اصلاح طلبان با حمایت مردم در انتخابات مجلس ششم به پیروزی دست یافتند، اما این پیروزی در شرایطی تحقق یافت که محافظه کاران، از نقطه عطف ۱۸ تیر به بعد، سیر نزولی قدرت خود را متوقف کرده و به قوای خود، ادامه در صفحه ۳

شرکت ده‌ها هزار نفر در قلعه کلیدر به مناسبت سالگرد تولد بابک خرم‌دین

پیرامون سفر رئیس‌جمهور به پارس آباد مغان، گرمی، اردبیل و خلخال.

ماشاءالله سلیمی



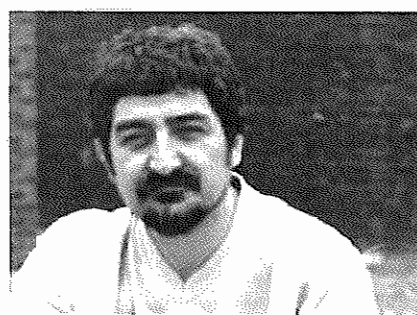
روزهای ۱۳ و ۱۴ تیرماه به مناسبت بزرگداشت سالروز تولد قهرمان ملی ایران، بابک خرم‌دین مردم آذربایجان و سایر نقاط ایران با حضور در قلعه بابک سالگرد تولد بابک خرم‌دین را گرامی داشتند. مراسم بزرگداشت سالگرد تولد بابک خرم‌دین همه ساله از طرف مردم آذربایجان برگزار می‌شود. مراسم تولد بابک به صورت خودجوش از طرف مردم آذربایجان برگزار و به همایش ملی مردم آذربایجان تبدیل شده است.

امسال نیز بنا به گزارشات رسیده مأموران رژیم تلاش زیادی انجام دادند. تا مراسم بابک برگزار نگردد. نهاد ملی امنیتی و نیروهای انتظامی برای جلوگیری از حضور گسترده مردم در مراسم بابک، از فعالان ملی آذربایجان تعهد گرفته بودند که در مراسم شرکت نکنند و به شرکت‌های اتوبوس‌رانی دستور داده بودند که از حمل و نقل مردم به مراسم قلعه کلیدر خودداری کنند. علی‌رغم تلاش‌های مذکورانه مأموران رژیم جمهوری اسلامی، مردم با شرکت ده‌ها هزار نفری خود مراسم سالگرد تولد قهرمان ملی خود را با شکوه برگزار کردند. در این مراسم که زنان و مردان

خواهان حق تحصیل و تدریس زبان ترکی در تمامی سطوح از ابتدایی تا عالی‌ترین سطح دانشگاهی و رفع تبعیضات و ایجاد امکانات مساوی برای همه اقوام و ملل در تمامی زمینه‌ها، ایجاد فرهنگستان زبان ترکی و اختصاص یکی از شبکه‌های تلویزیونی به زبان ترکی و به کارگیری نیروهای مجلی در مدیریت‌های سیاسی و اقتصادی در منطقه آذربایجان گردیده است.

دوشادوش هم شرکت کرده بودند. مردم در قلعه بابک رقص و پایکوبی و شادی کردند و شاعران و عاشیق‌های آذربایجانی شعرها و ترانه‌های خود را به زبان ترکی و در دفاع از هویت فرهنگی و علیه تمامی اشکال ستم ملی ترنم کردند.

منصور حکمت درگذشت



آقای ژوبین رازانی معروف به منصور حکمت روز پنج‌شنبه ۱۳ تیرماه درگذشت. وی به بیماری سرطان دچار بود و سرانجام در سن ۵۱ سالگی بر اثر همین بیماری زندگی را بدرود گفت. منصور حکمت رهبر حزب کمونیست کارگری بود و مقالات و کتاب‌های متعددی منتشر کرده است. منصور حکمت در چارچوب فکری خویش تحلیل‌گری توانا و ژرف‌نگر بود.

ما درگذشت منصور حکمت را به همسر وی خانم آذر ماجدی و هم‌زمان وی در حزب کمونیست کارگری تسلیت می‌گوییم.

۱۸ تیر به مثابه یک نقطه عطف

ادامه از صفحه ۲

آرایش مجددی داده بودند. تا بهار ۷۹، خامنه‌ای فرصت یافت تا آسوده‌خاطر از بابت عدم تکرار وقایعی مانند ۱۸ تیر، خود را آماده شریک اکثریت یافتن اصلاح‌طلبان در مجلس کند و در چنین شرایطی، از همه اهرم‌هایی که در دست دارد، حداکثر استفاده را برای خنثی‌کردن پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس خود، یعنی به عمل آورد. در همان آغاز کار مجلس ششم، خامنه‌ای با یک نامه به گروهی جلوی طرح اصلاح قانون مطبوعات را گرفت و هم‌زمان با آن، دستور تعطیل ده‌ها نشریه را داد. به جرأت می‌توان گفت ضدمحمله خامنه‌ای در آغاز سال ۷۹، سرنوشت کار

علیرغم کسب اکثریت مجلس نیز نتوانستند به وعده‌های خود عمل کنند. بدین ترتیب، روند زایل‌شدن اعتبار و نفوذ اجتماعی اصلاح‌طلبان حکومتی، آغاز شد که هنوز ادامه دارد. حتی برای اصلاح‌طلبانی که حاضر نشدند خیل عظیم تحریم‌کنندگان انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۰ را ببینند، پیروزی خاتمی در این انتخابات نیز تأثیری فزاینده از یک داروی مسکن برای فراموش‌کردن ناکامی‌ها نداشت و نتوانست تکانی مجدد به پروژه اصلاحات بدهد.

در تاریخ همه کشورها، رویدادهایی وجود دارد که در بستر بلاواسطه خود، منشأ تحولات بنیادین سیاسی و اجتماعی نبوده‌اند و تنها با نگاه از چشم‌انداز درازمدت تاریخی، اهمیت یافته‌اند. برای ایران، ۱۸

تیر یکی از این رویدادهاست. در ۱۸ تیر ۷۸، نسلی جدید از فعالان سیاسی ایرانی به تجربه‌ای دست یافت که در آینده سیاسی ایران بسیار با اهمیت است. تجربه‌ای که از یک سو نشان داد حاکمان، فعال‌مابشاء نیستند و افتادن ابتکار به دست توده‌های معترض، موقعیت آنان را به شدت متزلزل می‌کند، و از سوی دیگر، ظرفیت محدود «مردمسالاری دینی» را آشکار کرد. هر دو وجه این تجربه، راه مشارکت مؤثرتر ایرانیان در تعیین سرنوشت خود را خواهد گشود و با تأثیرگذاری مستقیم بر شعور نسلی که پس از انقلاب ۵۷ متولد شده بود و آن تجربه سترگ به‌یختن همه محاسبات قدرت از طریق حضور مستقل توده‌ها در صحنه مبارزات سیاسی را نداشت، نقشی مهم در تاریخ آینده ایران ایفا خواهد کرد.

آقای خاتمی رئیس‌جمهور در دیدار خویش از پارس آباد مغان، شهر گرمی، اردبیل و خلخال چندین سخنرانی داشت. طی این سخنرانی‌ها طبق معمول ضمن تکرار حرف‌های کلی همیشگی‌اش پیرامون توجه به خواست‌ها و مطالبات مردم، در مورد دین‌داری و دین‌پرستی مردم این خطه، سخن‌ها گفت. ایشان حتی فراموش نکردند از تعداد شهدای جنگ و جانبازان این منطقه آمار ارائه دهند، اما آنچه که فراموش کرد راجع به آن صحبت کند، ستم مضاعفی است که بر مردم این خطه، سالیان سال است، اعمال می‌شود. اما فراموش کرد بگوید که مردم این مناطق نیز مانند سایر مناطق اقلیت‌های ملی از ابتدایی‌ترین حقوق خویش یعنی آموزش به زبان مادری محروم هستند. آنچه که مردم از شنیدنش اشباع شده‌اند، تبلیغات دینی است. رادیو، تلویزیون، هر روز از محاسن روحانیت و دین اسلام و ائمه اطهار، ساعت‌ها برنامه دارند. روحانیون مجلی در انجام وظایف دینی خویش ذره‌ای کوتاهی نمی‌کنند. نماز جمعه‌ها مرتب برگزار می‌شود. خلاصه مردم این مناطق از آنچه که محروم نبوده و نیستند، تبلیغات دینی است. بنابراین مردم از رئیس‌جمهور دولت «اصلاح‌طلب» انتظار شنیدن چنین مطالب تکراری را نداشتند.

انتظار این بود که ایشان مثلاً بگویند که چرا بعد از ۲۳ سال هنوز هم که هنوز است اصل پانزده قانون اساسی که آموزش و تدریس زبان‌های مادری در کنار زبان فارسی را به رسمیت شناخته، اجرا نمی‌شود. ایسن انتظار شخصی از آن جهت طبیعی است که ایشان خود را مجری و پاسدار قانون اساسی می‌داند و تمامی اصول قانونی اساسی مورد قبول وی است. آنان حداقل خواهند وعده اجرای این اصل فراموش شده را داشتند. مردم حق داشتند به این سؤال جواب داده شود که چرا آذربایجان شرقی (تقسیمات کشوری سابق مورد نظر است) که قبل از انقلاب دومین استان صنعتی کشور محسوب می‌شد، طبق آمار خود رژیم به هفدهمین استان از این نظر تبدیل شده است؟ مردم می‌خواستند از زبان رئیس‌جمهور بشنوند که چرا آذربایجان و بخصوص مناطق مورد بازدید ایشان به یکسوی پرمهاجرت‌دهنده‌ترین منطقه تبدیل شده است؟ این‌ها و سایر سؤالات عدیده دیگر به نظر آقای خاتمی مهم نیامد، تا در باره آن‌ها صحبتی داشته باشد، زیرا یادآوری دینداری مردم و نیز ملامت دکتر هاشم

آقای خاتمی! مردم این منطقه آغاجری و دفاع از روحانیت از دغدغه‌های اصلی وی به شمار می‌رفت. آقای خاتمی! فقر و بی‌کاری در مناطق مورد بازدید شما بیداد می‌کند. چه رادکاری راجع به این مسائل اندیشید؟ اکثریت پست‌های کلیدی در سرزمین آذربایجان همانند سایر استان‌های غیرفارسی‌زبان، در دست فارسی‌زبان‌هاست. تحقیق ملی مردم آذربایجان به مراتب شدیدتر از سایر خلق‌هاست. در سریال‌های تلویزیونی، در فیلم‌های سینمایی، نقش‌های از نظر اجتماعی پست عمده به آذری‌ها داده می‌شود. سعی می‌شود به انحاء مختلف مردم این مرز و بوم با سطح فرهنگ پائینی نشان داده شود. فشار حکومت اسلامی بر مردم به مراتب شدیدتر از استان مرکزی و بخصوص تبریز است. مردم می‌خواستند اولاً علت این موضوع را بدانند و ثانیاً از موضوع شما در باره این مسائل باخبر باشند. اما هیئات! چنین انتظاری مانند امیدداشتن به سراب به جای آب بود.

آقای خاتمی! شما پای در خطه‌ای گذاشته بودید که در راه ایفای حقوق ملی خویش جانفشانی‌ها کرده و خون‌ها داده است. مهد انقلاب مشروطیت بوده است. سرورنده بابک‌ها، کوراوغلی‌ها، قوچاق‌بنی‌ها، ستارخان‌ها، باقرخان‌ها، عمواغلی‌ها، خیابانی‌ها و پیشه‌وری‌ها می‌باشد!

شما پای در سرزمینی گذاشته بودید که در راه آزادی و استقلال کشورمان، نه تنها دوشادوش بلکه در بسیاری موارد، پیشاپیش آن‌ها رزمیده و جانفشانی‌ها کرده‌اند. آیا حق این ملت نبود که برای خالی نبودن عریضه هم که شده از ابتدایی‌ترین حق آن‌ها سخنی به بیان می‌آوردید؟

هیچ دمکراسی‌پایداری نمی‌توان سراغ داشت بدون این که به دو مساله اساسی جامعه پاسخ منطقی دهد. تحقق تساوی حقوق زنان با مردان و حل عقلائی و مسالمت‌آمیز مساله ملی البته منظور این نیست که شخصی مثل شما از دمکراسی بدون پسوند دین دفاع نماید و یا منظور این نیست که حکومت تئوکراتیک و استبدادی جمهوری اسلامی، یک حکومت دمکراتیک قلمداد شود، بلکه هدف نشان دادن این امر است که بعد از ۲۳ سال که دولت به اصطلاح اصلاح‌طلب شما نیز می‌خواهد به ابتدایی‌ترین خواست‌های این خطه پاسخ مساعد دهد.

آقای خاتمی! مردم این منطقه می‌خواستند بدانند که چرا از دغدغه‌های اصلی وی به شمار می‌رفت. آقای خاتمی! فقر و بی‌کاری در مناطق مورد بازدید شما بیداد می‌کند. چه رادکاری راجع به این مسائل اندیشید؟ اکثریت پست‌های کلیدی در سرزمین آذربایجان همانند سایر استان‌های غیرفارسی‌زبان، در دست فارسی‌زبان‌هاست. تحقیق ملی مردم آذربایجان به مراتب شدیدتر از سایر خلق‌هاست. در سریال‌های تلویزیونی، در فیلم‌های سینمایی، نقش‌های از نظر اجتماعی پست عمده به آذری‌ها داده می‌شود. سعی می‌شود به انحاء مختلف مردم این مرز و بوم با سطح فرهنگ پائینی نشان داده شود. فشار حکومت اسلامی بر مردم به مراتب شدیدتر از استان مرکزی و بخصوص تبریز است. مردم می‌خواستند اولاً علت این موضوع را بدانند و ثانیاً از موضوع شما در باره این مسائل باخبر باشند. اما هیئات! چنین انتظاری مانند امیدداشتن به سراب به جای آب بود.

شما پای در خطه‌ای گذاشته بودید که در راه ایفای حقوق ملی خویش جانفشانی‌ها کرده و خون‌ها داده است. مهد انقلاب مشروطیت بوده است. سرورنده بابک‌ها، کوراوغلی‌ها، قوچاق‌بنی‌ها، ستارخان‌ها، باقرخان‌ها، عمواغلی‌ها، خیابانی‌ها و پیشه‌وری‌ها می‌باشد!

شما پای در سرزمینی گذاشته بودید که در راه آزادی و استقلال کشورمان، نه تنها دوشادوش بلکه در بسیاری موارد، پیشاپیش آن‌ها رزمیده و جانفشانی‌ها کرده‌اند. آیا حق این ملت نبود که برای خالی نبودن عریضه هم که شده از ابتدایی‌ترین حق آن‌ها سخنی به بیان می‌آوردید؟

هیچ دمکراسی‌پایداری نمی‌توان سراغ داشت بدون این که به دو مساله اساسی جامعه پاسخ منطقی دهد. تحقق تساوی حقوق زنان با مردان و حل عقلائی و مسالمت‌آمیز مساله ملی البته منظور این نیست که شخصی مثل شما از دمکراسی بدون پسوند دین دفاع نماید و یا منظور این نیست که حکومت تئوکراتیک و استبدادی جمهوری اسلامی، یک حکومت دمکراتیک قلمداد شود، بلکه هدف نشان دادن این امر است که بعد از ۲۳ سال که دولت به اصطلاح اصلاح‌طلب شما نیز می‌خواهد به ابتدایی‌ترین خواست‌های این خطه پاسخ مساعد دهد.

آقای خاتمی! مردم این منطقه

می‌خواستند بدانند که چرا از دغدغه‌های اصلی وی به شمار می‌رفت. آقای خاتمی! فقر و بی‌کاری در مناطق مورد بازدید شما بیداد می‌کند. چه رادکاری راجع به این مسائل اندیشید؟ اکثریت پست‌های کلیدی در سرزمین آذربایجان همانند سایر استان‌های غیرفارسی‌زبان، در دست فارسی‌زبان‌هاست. تحقیق ملی مردم آذربایجان به مراتب شدیدتر از سایر خلق‌هاست. در سریال‌های تلویزیونی، در فیلم‌های سینمایی، نقش‌های از نظر اجتماعی پست عمده به آذری‌ها داده می‌شود. سعی می‌شود به انحاء مختلف مردم این مرز و بوم با سطح فرهنگ پائینی نشان داده شود. فشار حکومت اسلامی بر مردم به مراتب شدیدتر از استان مرکزی و بخصوص تبریز است. مردم می‌خواستند اولاً علت این موضوع را بدانند و ثانیاً از موضوع شما در باره این مسائل باخبر باشند. اما هیئات! چنین انتظاری مانند امیدداشتن به سراب به جای آب بود.

سخنرانی خانم شیرین عبادی در همایش آسیب‌شناسی کار کودک راه حل مناسب حذف کار کودک است

این کاری که می‌کند غیرقانونی است صورت نمی‌دهد، اسامی را پنهان می‌کند و آن بچه از تمام مزایای کار محروم است زیرا بدون این که حتی بیمه شود زیر دستمزد را هم می‌گیرد. این مشکلات هست مسائل تازه‌ای نیست که با ذکر آن‌ها وقت شما عزیزان را که همه استاد این حرفه هم هستی بگیرم، ما همه دور هم جمع شدیم که راه‌حل‌ها را بررسی کنیم، ببینیم چه کار بایستی کرد.

راه حل مناسبی که برای این مقطع زمانی در کشورمان پیش‌بینی می‌شود این است حذف کار کودک.

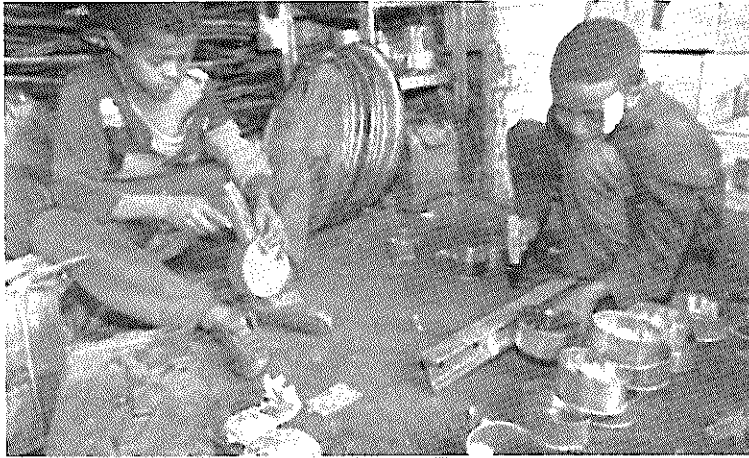
کار کودک درس خواندن و حرفه‌آموزی است. اگر به علت احتیاج اقتصادی و فقر، کودکی ناخواسته نیکت مدرسه را رها کرده و روانه کارگاه و کارخانه و یا خیابان شده این را باید باری کنیم که به صراط مستقیم خود برگردد در قسمت دیگر برنامه کارگران خردسال را مشاهده خواهیم کرد. این‌ها آرزوهایشان، آرمان‌ها و رویاهایشان را سوال کردیم، پرسیدیم چه دلتان می‌خواهد، اگر بخواهید معجزه‌ای اتفاق بیفتد؟

کودکان مستمند و بی‌بضاعت را به شرایط ادامه تحصیل خصوصاً ادامه تحصیل در هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای برایشان مستمرا قرار دهیم و شرط ادامه این مستمرا این باشد که تو قبول بشوی و با فلان معدل هم قبول بشوی و اولویت با کسانی باشد که در هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای کار می‌کنند.

ما الان ماشالله دیپلمه داریم، یک بار هم بیایند با صداقت آموزش و پرورش را مورد بررسی قرار دهیم. دیپلمه ما چه بلد هست؟ به غیر از یک مشت

برای کارگر نوجوان برای استخدام در نظر گرفته‌ایم از بین ببریم. از سرنی هیچ‌کس با رضا و رغبت در سن ۱۲ سالگی، ۱۱ سالگی، میز و نیمکت را رها نمی‌کند پرود در کارگاه فرش‌بافی، کوردپزخانه یا کارگاه‌های دباغی در آن شرایطی که همه ما می‌دانیم و احتیاج به بازگرددن مطالب نیست کار کند، چرا این کار را می‌کند، نیازمندند. محتاجند بایستی خودشان و چه بسا خانواده را با دستمزدی که به منزل می‌برند اداره کنند.

ایا ما می‌توانیم به کودکانمان بگوئیم گرسنه



بمانید تا ۱۵ سالن انشالله تمام شود و بعدا با سن قانونی وارد بازار کار شوید؟ آیا این عملی هست و از آنجایی که می‌دانیم جواب چیست این‌ها می‌روند کار می‌کنند و زیر استثمار مضاعف قرار می‌گیرند زیرا که کارفرما می‌داند

می‌بایستی در خانه بشنیم و بایستی خوشحال باشیم که برای کودکانمان کاری انجام داده‌ایم، نمی‌بایستی چشممان را بازکنیم به روی کارگاهانی که سرشار از کودکان است.

واقعاً می‌خواهیم چشم‌مان را به روی کودکان خیابانی که کار در خیابان را به عنوان حرفه‌ای برای به دست آوردن لقمه نانی انتخاب کرده‌اند، ببندیم. همین‌طور مسائل و مشاغل دیگری که وجود دارد و همه ما هم می‌دانیم گاهی اوقات سعی می‌کنیم از کنار آن بگذریم شرمسارانه و گاهی اوقات سعی می‌کنیم که یک راه حل‌های

آشاره: در قسمت قبل سخنان دکتر ربیعی، رئیس موسسه آموزش عالی کار را در همایش آسیب‌شناسی کار کودک خواندیم در این قسمت سخنرانی خانم شیرین عبادی، حقوق‌دان و مدرس دانشگاه را در این همایش می‌خوانیم:

با سلام خدمت حضار گرامی و دوستان محترم و با عرض تبریک هفته کارگر به کارگران شریف و زحمتکش موضوع این نشست بررسی آسیب‌شناسی کار کودک است. من چون حقوق‌دان هستم همه مسائل را از نظر قانون نگاه می‌کنم. در زمینه قوانین که در برخی از مسائل اجتماعی، کمبودهایی داریم که بایستی برطرف شود، اما در زمینه کار کودک و قانون کار در حقیقت مسائلی را مطرح کرده‌ام که رعایت‌شان ضروری است.

از جمله حداقل سن کار در ایران ۱۵ سال است و استخدام زیر این سن ممنوع است. کارفرمایی که زیر سن ۱۵ سال را استخدام می‌کند، مرتکب جرم شده، مجازات می‌شود.

برای کارگر نوجوان یعنی کارگری که بین ۱۵ سال تمام تا ۱۸ سال سن دارد قانون مقررات حمایتی را پیش‌بینی کرده. از جمله این که بایستی آزمایشات پزشکی شود که مشخص شود کاری که به وی ارجاع می‌شود متناسب با سن شرایط بدنی اوست. این آزمایش‌ها بایستی چند وقت یک‌بار تکرار شود و کارفرما مکلف است که رعایت کند کاری که به وی می‌دهد، متناسب با وضعیت جسمی و روحی کارگر نوجوان است. ارجاع کار شاق و اضافه کاری به کارگر نوجوان ممنوع است.

تمامی این موارد در قوانین پیش‌بینی شده، این‌ها حداقل‌هایی است که بایستی کارفرما برای کارگر جوان به رسمیت بشناسد و رعایت کند.

اما مسئله مهم‌تر این است که واقعیت‌های اجتماعی چیست؟ رابطه ما همانقدر که در قانون بنویسیم کار برای کودکان زیر ۱۵ سال ممنوع است دیگر وظیفه‌امان تمام می‌شود و

نتیجه کامپیوتر است یا کار انسانی

رشد پیوسته و بالای اقتصاد آمریکا در ده سال گذشته کشورهای صنعتی را که همگی در طول مدت مذکور از میزان رشد پایین‌تری برخوردار بوده‌اند، ترغیب به تحقیق و الگوبرداری از روش‌های آمریکایی در عرصه تولید و تجارت کرده است. صاحبان سرمایه آمریکایی علت موفقیت خود در سال‌های گذشته را استفاده گسترده‌تر از تکنولوژی کامپیوتری می‌دانند، با وجود این که نمی‌توان منکر اهمیت و تاثیرگذاری فزاینده علوم و تکنولوژی کامپیوتری در تمام عرصه‌ها حیات شد. اما نتیجه تحقیقات کارشناسان سازمان بین‌المللی خلاف ادعای صاحبان سرمایه آمریکایی را ثابت می‌کند زیرا که همه تحقیقات آن‌ها نشان

داده است که مهم‌ترین دلیل رشد و رونق اقتصاد آمریکا در دوران رونق زمان کار طولانی‌تر و پرشتاب‌تر کارگران موسسات این کشور به نسبت سایر کشورهای صنعتی بوده است. به عبارت روشن‌تر تکنولوژی به جای این که در خدمت آسایش و رفاه بیشتر نیروی کار قرار گیرد در خدمت سرمایه و افزایش استثمار بیشتر نیروی کار در ثروتمندترین و بزرگترین کشور سرمایه‌داری جهان قرار گرفته است. این تجربه به خوبی نشان می‌دهد که رشد فن‌آوری در هیچ نقطه‌ای از جهان به خودی خود نمی‌تواند باعث بهبود سطح زندگی مردم عادی شود. بنابراین این که کنترل تکنولوژی در دست چه نیروی و برای چه اهدافی به کار رود اهمیت پیدا می‌کند.

نابودشدن فعالین و اعضا اتحادیه‌های کارگری

بنابا به گزارش سالیانه، FFI، سازمان سندیکاهای آزاد، در طول سال گذشته ۲۲۴ نفر از فعالین و اعضا اتحادیه‌های کارگری کشورهای مختلف جهان کشته و یا نابود شدند. به گفته این گزارش آمار کشته‌شدگان و نابودشدگان به نسبت سال قبل افزایش یافته کشور کلمبیا سال گذشته بیشتر از این لحاظ بدترین شرایط را داشته به طوری که ۱۸۵ نفر از کل نابودشدگان فعالین سندیکایی این کشور بوده‌اند. علاوه بر آن در سال گذشته ۴۰۰۰ نفر از فعالین سندیکایی بخاطر فعالیت‌های خود زندانی، ۱۰۰۰ نفر از آن‌ها مجروح و حداقل ۱۰۰۰۰ نفر از فعالین به دلیل فعالیت و ممنوعیت در سندیکاهای مستقل از کار اخراج شده‌اند.

۱۷/۵ میلیون کودک کارگر

طبق گزارش سال گذشته سازمان بین‌المللی کار ۱۷/۵ میلیون کودک در آمریکای لاتین به کار گمارده شده‌اند. بنا به گفته کارشناسان سازمان بین‌المللی کار، ۳۰٪ کودکان اکوادور به کار گمارده شده‌اند. تعداد کودکان کارگر در برزیل ۳/۵ میلیون نفر، مکزیک ۱/۲ میلیون نفر و پرو هزار نفر است.

کار هم‌چون رقص!

چندی پیش خانم گورد لیو والا «Gerrd Liv» «Valla» رئیس قدرتمند و محبوب Lo اتحادیه سراسری کارگران نروژ در کنفرانسی که به منظور گفتگو در باره شرایط نوین کار و تطبیق محیط کار با نیازهای امروز جامعه برگزار گردید گفت، ما باید برای کارگران و کارکنان موسسات آنچنان محیط کاری را فراهم آوردیم که کارکردن برای آن‌ها به اندازه رقصیدن دلچسب باشد. در این کنفرانس نخست‌وزیر نروژ و رئیس اتحادیه کارفرمایان نروژ نیز حضور داشتند.

ارزش کار زنان خانه‌دار

کره جنوبی

بنابا به گزارشی که چندی پیش به وسیله کمیسیون اقتصادی - اجتماعی سازمان ملل برای منطقه آسیا و حوزه اقیانوس آرام تهیه و منتشر گردیده است ارزش کار خانگی زنان کره جنوبی در سال بیش از ۴۶ میلیارد دلار است. به عبارت دیگر زنان خانه‌دار کره‌ای در سال ۴۶ میلیارد دلار کار جهانی انجام می‌دهند که البته وضع هم‌چنان آنان در سایر کشورهای جهان نیز کم و بیش مانند وضع آن‌هاست.



خصوصی‌سازی همچنان ادامه خواهد یافت.

به گفته وزیر اقتصاد در سال جاری ۱۵۰۰ میلیارد تومان از سهام شرکت‌های دولتی واگذار خواهد شد. به گفته وی، دولت قصد دارد با فروش این تعداد سهام ۹۰۰ میلیارد تومان از بدهی خود به سازمان تامین اجتماعی و صندوق بازنشستگی را پرداخت کند.

به عقیده کسانی که روند خصوصی‌سازی بوسیله دولت را دنبال می‌کنند به خاطر این که روند خصوصی‌سازی بدون چشم‌انداز دولت در سال‌های اخیر با مخالفت‌های جدی بخصوص با مخالفت کارگران مواجه شده مقامات دولتی سعی می‌کنند تا توجهات عوام‌پسندانه‌ای برای سیاست‌های نادرست خود پنداشتن.

این سخن وزیر اقتصاد نیز که گفته است دولت قصد دارد تا با فروش سهام شرکت‌های دولتی بدهی خود به سازمان تامین اجتماعی را بپردازد نیز از این گونه ترفته‌ها و توجهات و به منظور فریب کارگران است.

کارفرمایان حق دارند کفدراسیون تشکیل دهند

به گفته دکتر حسینی ۲۲ انجمن صنایع غذایی می‌خواهند کفدراسیون صنایع غذایی تشکیل دهند. در جمهوری اسلامی در حالی که کارفرمایان مجازند که اتحادیه‌ها و کفدراسیون‌های خود را تشکیل داده و حتی سیاست به دولت دیکته کنند کارگران و مزدبگیران ایرانی برای تشکیل سندیکاهای اتحادیه‌های مستقل کارگری با موانع عظیمی که دولت، کارفرمایان، مجلس و قانون بر سر راه آنان گذاشته است مواجه و تاکنون هر اقدامی که در این زمینه صورت گرفته با سرکوب خشن دولت مواجه گشته است.

بدون تفسیر

حقیر کارمند نظام نیستم بلکه از عاشقان ولایت و امامت هستم و نظام جمهوری اسلامی را تا آخرین قطره خونم و اموالم حمایت خواهم کرد. هجده سال در این نظام مسئولیت سیاسی داشتم و امروز یک سرمایه‌گذار و انبوه‌ساز هستم و ۳۰۰ کارگر در شرکت حقیر به عنوان کارگر نان‌خور هستند. بخشی از یک نامه تحت عنوان سرمایه‌گذاران هم رفتند.

یک سوم سرمایه‌ها در بخش ساختمان

به گفته شهردار تهران یک سوم از کل سرمایه‌های کشور در بخش ساختمان به کار گرفته شده است. این در حالی است که مشکل مسکن پیوسته در طول دهها سال گذشته یکی از مشکلات بزرگ مردم به خصوص کارگران و کارمندان و اقشار تهی‌دست جامعه بوده است. اگر واقعا سخن شهردار صحت داشته باشد و آن‌طور که مقامات دولتی پیوسته ادعا کرده‌اند که سرمایه‌گذاری رادخل همه مشکلات است پس چگونه است که با وجود بکارگیری یکسوم سرمایه کشور، مشکل مسکن در ایران لاینحل و حل آن به رویای مردم تبدیل شده است؟

ب) وضعیت جوانان در عرصه آموزش عالی:

دانشجویان جزء نیروی بزرگ جوانان محسوب می‌شوند ولی آن‌ها خواست‌های مشخص دانشجویی دارند که الزاماً با خواست‌های مشخص جوانان یکسان نیست. در حال حاضر در سراسر کشور بیش از یک میلیون ۶۰۰ هزار دانشجو به تحصیل مشغول هستند و آرای خواست‌های صنفی و سیاسی مشخصی هستند. آن‌ها خواهان آزادی فعالیت در سطح دانشگاه‌ها می‌باشند و به ضعف امکانات آموزشی معترضند و خواست اساسی آن‌ها بعد از فارغ‌التحصیلی، داشتن شغلی مناسب است. برای داشتن ارزیابی مشخص از وضعیت دانشجویان کشورمان، ضرورت دارد که پیش از هر چیزی، به وضعیت دانشگاه‌ها از بعد از انقلاب بپردازیم تا بلکه بدین طریق امکان تحلیلی دقیق‌تر از اوضاع و احوال دانشجویان و دانشگاه‌ها بدست آید.

۱- پ)

وضعیت دانشگاه و دانشجویان بعد از انقلاب:

از اواخر سال ۵۶ تا ۱۳۵۷، دانشگاه به عنوان مرکز خیررسانی، روشنگری و ارتباط مستقیم روشنفکر یا سیاسیون با مردم محسوب می‌شد و این امر، همواره موجب حساسیت حکومت نسبت به این نهاد بوده است. مبارزات دانشجویان و اساتید بر علیه حکومت شاه و آزادگشتن فضای سیاسی کشور در پس از پیروزی انقلاب باعث گردید که دانشگاه به مرکز فعالیت و برخورد اندیشه‌ها در جامعه تبدیل شود و در فضای وجود آمده، سازمان‌ها و احزاب سیاسی چپ، ملی، مذهبی توانستند به فعالیت سیاسی مشخص و علنی بپردازند و بدین طریق دانشگاه در عمل از محیط علم و تحصیل به محیط برخورد عقاید و افکار اجتماعی و سیاسی تبدیل شد.

در این دوره، سازمان‌های سیاسی همچون سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران از نفوذ و اعتبار زیادی در بین دانشجویان و اساتید دانشگاه برخوردار شدند. در اولین انتخابات شوراهای دانشگاه‌ها، تشکلهای دانشجویی وابسته به این دو سازمان، اکثریت نیروی دانشجویی را در دانشگاه‌ها را تشکیل دادند. در آن دوره وضعیت تقریبی سازمان‌های دانشجویی بدین قرار بود؛ سازمان دانشجویان پیشگام بین ۳۰ تا ۳۵ درصد، دانشجویان مسلمان ۲۰ تا ۲۵ درصد و گروه‌های چپ همانند «سازمان دانشجویان مبارز» و «دانشجویان دمکرات ایران» ۱۰ درصد و دانشجویان طرفدار حکومت در آن انجمن‌های اسلامی متشکل بودند در حدود ۳۰ تا ۳۵ درصد در میان دانشجویان در شوراها نفوذ داشتند.

پس با این حساب، تشکلهای دانشجویی طرفدار آیت‌الله خمینی در دانشگاه‌ها در اقلیت قرار گرفته بودند و آن‌ها نتوانسته بودند به نمایندگی دانشجویان در دانشگاه تبدیل شوند. مسئولین این انجمن‌های اسلامی و نیز روحانیت به روشنی دیدند که دانشگاه برخلاف جامعه بیشتر در اختیار و نفوذ سازمان‌ها و احزاب غیرحکومتی بخصوص چپ‌ها و مجاهدین قرار دارد. و این موضوع، چندان خوشایند آن‌ها و حکومت‌گران نبود و به اشکال گوناگون با دانشجویان فعال دو سازمان (پیشگام و دانشجویان مسلمان) و نیز دیگر سازمان‌های دانشجویی با خصومت و مانع‌تراشی در فعالیت‌ها برخورد می‌کردند.

در بین سال ۱۳۵۸ - ۱۳۵۶، دانشگاه و دانشجویان در عرصه سیاست بسیار فعال بودند و این امر باعث ایجاد ارتباط‌های گسترده با مردم شده بود. دانشجویان بر حسب موقعیت اجتماعی خود، قادر به کار توضیحی و تاثیرگذار بر محیط پیرامون اعم از خانواده، محل زندگی و محل کار بودند. نگاه جامعه به دانشجویان بسیار مثبت بود و اغلب مردم آن‌ها را به عنوان قشر پیشرو، پیش‌تاز و پیشگام به حساب می‌آورد، دانشجویان و سازمان‌های دانشجویی توان آن را داشتند که دانشگاه را به یکی از مراکز تبدیل کنند که در آن رژیم تحت فشار سیاسی و اجتماعی قرار گیرد. زیرا نیروی جوان موجود در دانشگاه‌ها، همواره دارای گرایشات ضدستونی، عدالت‌خواهانه و آرمان‌گرایانه بوده است و زندگی دانشجویی چنین زمینه‌ای را برای ایجاد جنبش‌های اجتماعی عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه فراهم می‌آورد.

۲- پ)

دانشگاه در پیش و بعد از انقلاب از نگاه آمار:

برنامه‌های توسعه آموزشی توسط حکومت

مسائل و مشکلات جوانان در ایران

علی صمد

نفسه دوم

شاه در دهه چهل، با ایجاد گسترش تعداد مراکز آموزشی برای اقبال پائین و متوسط جامعه وجود آمد. در بین سال‌های «۵۷ - ۱۳۴۱»، تعداد کالج‌ها و دانشگاه‌ها از ۴۸ به ۱۴۸، افزایش یافت» و بدین طریق تعداد دانشجویان در این دوره، دو برابر شد. افزایش و گسترش سطح فوق در مراکز آموزش عالی تنها با افزایش بهای نفت و درآمد سالانه ۱۰ میلیارد دلاری توانست در دهه ۱۹۷۰ امکان‌پذیر شود، شاه در دهه ۱۹۷۰ هزینه مربوط به آموزش را دو برابر کرد.

در بین سال ۵۹ - ۱۳۵۸، بعد از پیروزی انقلاب، «تعداد دانشجویان در دانشگاه‌های سراسر ایران به ۱۷۴ هزار نفر و تعداد اعضای هیئت‌های علمی به ۱۶۸۷۷ نفر بالغ می‌شد» که در واقع برای هر ۱۰ دانشجو در آن مقطع زمانی یک استاد وجود داشته است.

۳- پ)

دلایل وقوع انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های ایران:

بعد از انقلاب چنان‌که پیشتر متذکر شدیم تنها بخش اقلیت جنبش دانشجویی به دفاع و حمایت از حکومت آیت‌الله خمینی پرداخت و بخش اکثریت این جنبش به مخالفت با حکومت اسلامی گرایش داشت. دانشجویان و تشکلهای دانشجویی وابسته به گروه‌های سیاسی غیرحکومتی (اپوزیسیون) در دانشگاه‌ها تبلیغات و فعالیت زیادی بر علیه سیاست‌های حکومت انجام می‌دادند و نیز علاوه بر آن‌ها، اساتید و کارکنان دانشگاه‌ها نیز دلبستگی زیادی به جریان‌های انقلابی لائیک غیرحکومتی ابراز می‌داشتند و این همه، موجب نارضایتی حکومت از دانشجو و دانشگاهیان شده بود.

سیاست حکومت در این دوره این بود که نقش دانشگاه بخصوص جنبش دانشجویی را در به پیروزی رساندن انقلاب متذکر شود و از طرفی دیگر با ایجاد درگیری و اختلافات شدید در میان دانشجویان، به حمایت از انجمن‌های اسلامی می‌پرداخت. در سطح جامعه نیز تبلیغات بر علیه نظام آموزشی ایران از طرف روحانیت حاکم و دیگر جوانان مذهبی نزدیک به حاکمیت بر علیه دانشگاه و دانشگاهیان افزایش زیادی یافت. این نیروها بر این ارزیابی بودند که نظام آموزشی ایران غرب‌زده است و باید تغییرات اساسی در آن صورت گیرد. آیت‌الله خمینی و طرفدارانش به اشکال گوناگون از نفوذ فرهنگی غرب در جامعه بخصوص در نهادهای آموزشی ایران صحبت می‌کردند و این باور را تبلیغ می‌کردند که موضوعات مورد تدریس در این مراکز آموزشی فاقد مبانی اسلامی است و نیز می‌گفتند که روش و روند و اصول این مراکز، کاملاً ضد اسلامی است و باید این مراکز آموزش عالی و متوسطه را با تغییرات اساسی بنیانی به سمت اسلامی شدن هدایت کرد.

این نظرات در دانشگاه‌های سراسر کشور، توسط انجمن‌های اسلامی طرفدار حکومت با شدت تبلیغ و دفاع شد و بدین ترتیب زمینه ایجاد درگیری با اکثریت دانشجویان که طرفدار حکومت نبودند فراهم می‌شد. حضور قوی دانشجویان طرفدار اساتید پیشرو در دانشگاه‌های کشور، باعث عدم پیشبرد سیاست‌های انجمن‌های اسلامی شد و آن‌ها می‌خواستند به تدریج جلوی این دانشجویان انقلابی و مترقی را بگیرند و از این زاویه انجمن‌های اسلامی با هماهنگی با حاکمیت وارد عمل شوند و سعی کردند آن دانشجویان انقلابی و مترقی را با انقلاب فرهنگی از صحنه دانشگاه‌های ایران حذف و پاک‌سازی کنند. اهداف انجمن‌های اسلامی طرفدار حکومت در خصوص انقلاب فرهنگی را می‌توان به قرار زیر فرمول‌بندی کرد:

- ۱- اسلامی کردن مراکز آموزشی بخصوص دانشگاه‌ها
- ۲- تقویت نفوذ روحانیت در مراکز آموزشی
- ۳- هماهنگ کردن دانشگاه با حاکمیت
- ۴- حذف نیروهای دانشجویی اپوزیسیون از صحنه فعالیت‌های سیاسی - صنفی و اجتماعی، از محیط دانشگاه‌ها

۵- تبدیل انجمن‌های اسلامی به تنها جریان دانشجویی در دانشگاه‌ها

۴- پ)

اپوزیسیون و انقلاب فرهنگی:

در این مقطع جریان‌های دانشجویی مخالف و نیز سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی به مقابله با سیاست انقلاب فرهنگی حکومت پرداختند و با برگزاری تظاهرات و حرکت‌های اعتراضی در سطح دانشگاه‌ها به مبارزه با سیاست توطئه‌آمیز و مضر بسته‌شدن دانشگاه‌ها پرداختند. در این دوره انجمن‌های مسلمان دانشجویی وابسته به مجاهدین با مذاکراتی که با برخی از نمایندگان حکومت انجام داد با بسته‌شدن دفاترشان در دانشگاه موافقت کردند. دانشجویان پیشگام طرفدار سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران با مذاکراتی که با رژیم و دیگر تشکلهای دانشجویی غیرحکومتی انجام دادند و سعی کردند که جنبش دانشجویی غیرحکومتی به شکل مشترک، سیاستی هماهنگ در این عرصه را پیش ببرند. در عین حال مقاومت درگیری با نیروهای مسلح رژیم در دانشگاه‌های سراسر کشور، سازمان داده شد و رژیم با کمک انجمن‌های اسلامی دانشجویی طرفدار خود و دیگر نیروهای حزب‌اللهی و نیروهای مسلح به شدت به تقابل و سرکوب دانشجویان پرداخت. در این درگیری‌ها ده‌ها دانشجو متروقی کشته شدند و تعداد زیادی زخمی و دستگیر شدند. در آخر رژیم موفق شد دفاتر جریانات دانشجویی غیرحکومتی را ببندد. سازمان دانشجویی پیشگام در آن دوره اعلام کرد که بستن دفاتر تشکلهای دانشجویی، برای اعلام آفرین بود و مرکز دانشگاهی منجر خواهد شد و متأسفانه چنین هم شد و بدین ترتیب دانشگاه‌های سراسر ایران تحت نام «انقلاب فرهنگی» به مدت ۳ سال بسته شد و رژیم با سیاست انقلاب فرهنگی به شعار سیاسی و محوری جنبش دانشجویی که همواره آزادی بوده است ضربه اساسی وارد کرد و از طرفی جریانات دانشجویی از محیط دانشگاه‌ها، برای جامعه خسارت آفرین بود و جامعه سال‌ها از توسعه و رشد و تکامل بازایستاد زیرا جنبش دانشجویی از جایگاه خود خارج شد و بدین ترتیب این جنبش فاقد ویژگی‌های عام جنبش دانشجویی گردید و بیشتر به عنوان اهرم و ابزار اعمال اراده حاکمیت در دانشگاه‌ها به کار گرفته شد.

۵- پ)

نتایج انقلاب فرهنگی در مراکز آموزشی ایران:

از بهار سال ۱۳۵۹، مراکز آموزش عالی ایران تحت عنوان «انقلاب فرهنگی» به مدت سه سال بسته شد و بدین ترتیب به فعالیت تشکلهای دانشجویی قدرتمند غیرحکومتی در دانشگاه‌ها پایان داده شد. بعد از انقلاب فرهنگی شعار اصلاح و اسلامی کردن دانشگاه‌ها پیش برده شد. در واقع به جای اصلاح نظام دانشگاه جهت بالا بردن هر چه بیشتر بهره‌وری، سیاست اخراج و تصفیه غیرخودی‌ها در دستور کار قرار گرفت. این پاک‌سازی‌ها در آغاز با تصفیه اساتید تحت عنوان ضدانقلاب، غربی، کمونیست، ضداسلامی، شروع شد. در سال ۵۹ - ۱۳۵۸ در سطح دانشگاه‌های سراسر کشور تعداد اعضای هیئت علمی دانشگاه به ۱۶۸۷۷ نفر بالغ می‌شد که بعد از انقلاب فرهنگی تعداد آنان به ۹۰۴۲ نفر رسید. سپس با ایجاد فضای عدم اعتماد نسبت به اساتید و برخورد‌های غیراخلاقی و خارج از شئون اجتماعی با آنان باعث شد تا عده دیگری نیز دانشگاه را ترک نمایند و یا این‌که مجبور شوند سیاست بازنسته‌شدن اجباری را بپذیرند. در نتیجه مدتی بعد تعداد این اساتید به ۸۰۰۰ نفر کاهش پیدا کرد. یعنی تعداد اعضای هیئت علمی به نصف رسید و بدین ترتیب مرکز آموزش عالی از سرمایه‌های علمی خود که هزینه و پول مردم تربیت شده بودند، محروم گردیدند. بعد از پاک‌سازی اساتید توت به دانشجویان رسید. در این عرصه انجمن‌های اسلامی دانشجویان وابسته به حاکمیت با دادن اطلاعات دقیق از فعالین جنبش دانشجویی توانستند هزاران دانشجو فعال را به علل سیاسی و اعتقادی از

دانشگاه اخراج، معلق، مشروط دانم، مشروط وقت بکنند. و بدین ترتیب با اخراج تصفیه غیرخودی‌ها در دانشگاه‌ها برای اهدافشان در دانشگاه فضای کاملاً آرامی فراهم گردید. وجود گزینش و احتمال اخراج و محرومیت از موقعیت‌های اجتماعی و شغلی در آینده باعث شد که دانشجویان امکان اعتراض به عملکردهای نادرست و تبعیض‌آمیز را نداشته باشند و بدین طریق حاصل این دوره غیرسیاسی شدن دانشجو و دانشگاه بود.

بعد از انقلاب فرهنگی، درس معارف اسلامی و زبان عربی و تاکیدات مکرر بر حفظ ظاهر اسلامی به صورت اجباری درآمد. علاوه بر این به دلیل بدبینی که به شدت به هر نوع رابطه بین حزب و مردم در حاکمیت اسلامی وجود داشت سعی کردند با ایجاد عدم ارتباط بین دانشجویان دختر و پسر به منظور جلوگیری از گناه به اقداماتی همچون نصب پرده در کلاس‌ها در میان دانشجویان و یا نشان دادن دختران در پشت پردها و در کلاس‌ها و غیره، روی آوردند.

در مرداد سال ۱۳۵۹، شورای انقلاب فرهنگی تشکیل شد تا اهداف و سیاست‌های آموزشی ایران را تعیین کند. این شورا از بالاترین اقتدار در زمینه آموزشی در ایران برخوردارند. برنامه آموزشی چنان تدوین شد که تمامی دانشجویان مجبور باشند دروس ویژه عربی - قرآن و یا معارف اسلامی را بیاموزند. نفی ارزش‌های غربی پیوسته در علوم انسانی و اجتماعی تقویت به شدت افزایش یافت.

در این دوره تصور بر این بود که با افزایش بیشتر واحدهای علوم انسانی و اسلامی، معلومات دینی دانشجویان افزایش خواهد یافت و می‌توانند باعث افزایش ایمان دینی آنها شوند. در این دوره نهادهای گوناگونی همچون انجمن‌های اسلامی، جهادهای دانشگاهی، ستاد انقلاب فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی، دفتر حوزه در دانشگاه و نهاد نمایندگی ولی فقیه تشکیل شد آنان تمام مراکز مهم مدیریتی را در دانشگاه‌ها در اختیار خود گرفتند و سپس سعی بر این شد که دانشجویان بازگشته به دانشگاه‌ها، به هم‌سویی فکری و فرهنگی با حاکمیت بکشاند و چنانچه موفق نشدند آنان را چنان از مسائل سیاسی و اجتماعی برخورد می‌کنند که به موضوعی جز اتمام هرچه سریع‌تر تحصیل بیندیشند. در طی این دوره تشکلهای دانشجویی به شدت ایدئولوژی‌گرا شدند. آن‌ها تعاریف محدودی از اسلام و قانون ارائه دادند سپس برای تحقق آن سعی کردند قدرت را در دست بگیرند. با تسخیر سفارت آمریکا، قدرت دانشجویان انجمن‌های اسلامی به شدت افزایش یافت و با سرنگونی دولت مهندس بازرگان و روی کار آمدن یک دولت انقلابی، دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی به شدت افزایش یافت و با سرنگونی دولت مهندس بازرگان و روی کار آمدن یک دولت انقلابی، دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی به عنوان موتور اصلی این دول درآمدند و بدین طریق با ایجاد کمیته‌های پاک‌سازی به قلع و قمع دانشجویان و استادان دگراندیش پرداختند و بدترین چهره از خود در میان دانشجویان بوجود آوردند. معمولاً در تاریخ جنبش دانشجویی فعالین دانشجویی از محبوب‌ترین و پرنفوذترین افراد دانشگاه محسوب می‌شدند. همه دانشجویان به آن‌ها احترام می‌گذاشتند و آنان را دوست می‌داشتند ولی دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی از چنین ویژگی برخوردار نیستند.

در اینجا نتایج تاثیر انقلاب فرهنگی را در دانشگاه‌ها را می‌توانیم چنین جمع‌بندی کنیم: در این دوره مراکز آموزش عالی تعطیل شد و ده‌ها هزار دانشجو و استاد از فعالیت علمی محروم و هزاران دانشجو استاد از محیط دانشگاه‌ها پاک‌سازی شدند. حرکت‌های دانشجویی در انحصار یک بخش از دانشجویان طرفدار حاکمیت متمرکز گشت و بدین طریق جریانات مستقل و آزاد و قدرتمند دانشجویی به شدت سرکوب شدند هزاران دانشجو فارغ‌التحصیل شدنشان به تاخیر افتاد و صدها مراکز درسی و کتابی و آزمایشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی در طی این دوره از فعالیت افتادند.

۴- پ)

رادیکالیسم و جنبش دانشجویی:

در کشورمان ایران موانع بسیاری برای آزاد اندیشیدن در بیان عقیده و برخورد آرا و عقاید وجود دارد. دانشجوی کنونی در فاصله میان سال‌های ۵۷ - ۱۳۵۵ سالهای شروع انقلاب و نیز بعد از انقلاب به دنیا آمده است. بزرگترین آن‌ها ۲۹ سال و در سال اول پیروزی انقلاب ۷ الی ۸ ساله و کم سن و سالترین آن‌ها یعنی ورودی‌های امسال در سال ۵۷ بین یک تا سه ساله بوده‌اند. اغلب دانشجویان سنی بین ۱ تا ۶ سال در دوره انقلاب داشته‌اند. امروز از هر ۴۰ ایرانی یک نفر دانشجو است. این قشر جوان دانش تحت فشار و خشونت در جامعه قرار دارد. او تبعیض و نابرابری‌های زیادی را در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به طور روزانه می‌بیند و این باعث افزایش حساسیت او نسبت به این معضلات می‌شود. بخش زیادی از این مشکلات توسط نهادهای وابسته به قدرت و یا کلاً خود طبقه حاکمه اعمال می‌شود. حق اعتراض و نقد قدرت از آنان همواره به شکل‌های مختلف گرفته می‌شود و آن‌ها می‌توانند به آسانی و آزادانه به جستجوی حقیقت روی آورند. از طرفی دیگر در جامعه به دلیل خلاء احزاب قانونی اپوزیسیون در خارج از دانشگاه - به دلیل سرکوب - بار این نهادهای سیاسی به یک عبارت بر دوش دانشجویان می‌افتد و بدین طریق وضعیت دانشجو و دانشگاه هر چه بیشتر سیاسی می‌شود و وزن جنبش دانشجویی در جامعه بدین طریق افزایش می‌یابد. در واقع جنبش دانشجویی را می‌توان به شکل ناب و خالص مبارزه سیاسی دانست، شکلی از مبارزه که در آن به قدرت رسیدن هدف نیست بلکه به قدرت رساندن بیشتر مطرح است. در اغلب کشورهای جهان ویژگی جنبش دانشجویی همواره با رادیکالیسم همراه بوده است و ایران هم از این امر مستثنی نیست. در ایران جنبش دانشجویی تاریخی عمده تا به صورت رادیکال عمل کرده و می‌کند. بی‌شک شعور و احساس جوانی، شرایط سنی، شور و شوق و پاک و صداقت باعث تحرک دانشجو می‌شود و در ضمن محل تحصیل، داشتن استقلال نسبی به لحاظ مالی و اقتصادی، توقعات و انتظارات جامعه و موارد دیگر که فوق‌برشمرديم همواره از دانشجو عنصری معترض، و منتقد می‌سازد و در او باعث ایجاد پتانسیل بالای جهت هم‌دردی با مردم رنج‌دیده و تقویت حس عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی می‌گردد. اصلاً چنان‌که متذکر شدیم جوانی و تحصیل علم با یک عبارت باعث سرکشی و کنجکاوی دانشجو می‌شود و او را امیدوار و نوآور می‌کند و غالباً مخالف کهنه‌ها و گذشته‌ها و بیشتر خواهان تازه‌ها و آینده بهتر می‌شود. پس در نتیجه در چارچوب فوق جنبش دانشجویی به رادیکالیسم همچون نیاز انسان به هوا احتیاج دارد. جامعه بدون اندیشه و برنامه نو، پژمرده می‌شود و انسان بدون افق‌های تازه محدود و بسته می‌ماند. رادیکالیسم نیاز هر مجموعه‌ای است که به وضع موجود راضی نیست و می‌خواهد جلو برود و به آینده بیندیشد.

دانشجو به دلیل شرایط ویژه‌اش نمی‌تواند مشخصاً نماینده طبقه، سازمان و جمعیت معینی در جامعه باشد. در واقع حدود فعالیتش به مطالبات دموکراتیک محدود می‌شود و نباید از او انتظار داشت که به دفاع از منافع مشخصی بپردازد. ولی با این احوال در سنت جنبش دانشجویی ایران، دانشجو همواره به مسائل اقتصادی، دانشگاهی طبقاتی داشته و دفاعاً از محرومان و عدالت اجتماعی از آرمان اصلی و اولیه آنان بوده است و بدین ترتیب جنبش دانشجویی ماهیتی رادیکال در مبارزه به خود می‌گیرد. از طرفی دیگر جنبش دانشجویی همانند جامعه از توسعه‌نیافتگی سیاسی یعنی فعالیت دموکراتیک سیاسی، همزیستی تفکرات گوناگون در دفاع از آزادی سیاسی چون آزادی بیان، تاسیس احزاب، سازمان‌ها و جمعیت‌ها، رنج می‌برد و نیز به دلیل گسست تاریخی که محصول دهه ۶۰ است جنبش دانشجویی از انتقال تجربیات ریزه و درشت نسل پیشین جنبش دانشجویی محروم شده است و اپوزیسیون و نیروهای خارج از حاکمیت نیز از بضاعت لازم و در حد نیاز برای تغذیه تشویریک و رهنمودی استراتژیک آن برخوردار نیستند. در نتیجه روی آوردن دانشجویان به رادیکالیسم اگر با هوشیاری همراهِ نباشد می‌تواند باعث سوءاستفاده نیروهای اجتماعی همچون جناح محافظه کار و حتی اصلاح طلب حکومت شود. ادامه دارد

در دفاع از جوانان ایران

سهراب مبشری

اعلامیه کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۸ تیر نماد رزم مشترک توده‌های دانشجویی و جوانان

علیه استبداد، ولایت فقیه، برای دفاع از آزادی ۱۸ تیر

۱۸ تیر ۱۳۷۸ روزی است تاریخی در تاریخ مبارزات آزادی خواهانه میهنان و فرازی است ماندگار در جنبش دانشجویی ایران در این روز سترگ. دانشجویان و جوانان آزاده و تجددخواه میهن برای دفاع از آزادی مطبوعات و استادگی در مقابل مجلس «وقت» که به دستور مستقیم شخص ولی فقیه صورت گرفت و نیز برای مطالبه خواسته‌های صنفی، سیاسی خود بپا خاستند و با نبرد جانانه خود در سنگر دانشگاه برگی زرین را در پهنه مبارزه برای آزادی بجای گذاشتند. طنین شعار زنده‌باد آزادی، خامنه‌ای حیاکن، مملکت را رها کن که از ژرفای جان جوان هزاران دانشجوی بپا خاسته بود بنیاد استبداد فقهاتی را به لرزه انداخت و شکست سیاست همیشگی جمهوری اسلامی برای شستشوی مغزی جوانان را به روشنی به نمایش گذاشت.

۱۸ تیر نمود فراروندین جنبش دانشجویی را به رادیکالیسم نیرومند علیه استبداد ولایت فقیه‌ی و اعتراض به اصلاح‌طلبان حکومتی در عدم پاسخ به مطالبات دانشجویان و هم‌سوئی آن‌ها با محافظه کاران بود.

عظمت این حرکت به گونه‌ای بود که خامنه‌ای مستقیم فرمان یورش وحشیانه نیروهای انتظامی تحت امر خود و لباس شخصی و انصار حزب‌الله صادر کرد و با به خون کشیدن تظاهرات مسالمت آمیز دانشجویان (لکه ننگ) دیگری را بر دامن ولایت به جای گذاشت.

تجربه آن روز هم چنان ثابت کرد که هرگاه منافع «نظام» به مخاطره افتد اصلاح‌طلبان حکومتی هم در کنار و همسو با محافظه کاران عمل خواهند کرد.

ما در گرمی داشت این روز سترگ بر این باوریم که اتحاد عمل گسترده در جهت ایجاد اتحادیه‌های مستقل دانشجویی ضرورت و نیاز مبرم جنبش دانشجویی است. این مهم عاملی است بسیار قوی در ایجاد ارتباط مستقیم و هماهنگی بین توده‌های دانشجویی در بیان مطالبات صنفی، سیاسی خود و سدی است محکم در برابر توطئه‌های تفرقه افکنانه سرکوبگران تاریک‌اندیش.

در راستای اتحاد عمل جنبش دانشجویی نکته بسیار مهم این است که در این جنبش نخله‌های فکری متنوع وجود دارد. درک و پذیرش این تنوع توسط توده‌های دانشجویی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و عاملی است موثر و قوی در مقابله با انحصارطلبی.

برخوردار است و عاملی است موثر و قوی در مقابله با انحصارطلبی.

سایر گروه‌های مردم، برای رسیدن آزادی نیست. در این راستا نکته کلیدی درک این واقعیت است که استقرار آزادی در میهن ما در گرو آزادی احزاب سیاسی است که می‌بایست از جمله در سرلوحه مطالبات و خواسته‌های دانشجویی قرار گیرد.

ما به مناسبت گرمی داشت مبارزات ۱۸ تیر یک بار دیگر از خواسته‌های به حق دانشجویان و جوانان و سایر طیف‌های جنبش ترقی‌خواه و تحول‌طلب میهنان که در جهت استقرار دموکراسی و قوانین دمکراتیک و پرچیدن نهادهای غیرانتخابی گردآمده بر محور ولایت فقیه و پشتیبانی می‌کنیم و معتقدیم که قانون اساسی موجود فاقد ظرفیت‌های لازم برای نیل به آزادی و دموکراسی در میهنان است.

ما خواستار آزادی بی‌قید و شرط دانشجویان زندانی، محاکمه آمران و عاملان حمله به کوی دانشگاه و خروج نیروهای انتظامی از حریم دانشگاهیم.

پایدار و پرطنین باد جنبش دانشجویی

کمیسیون جوانان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۶ تیرماه ۱۳۸۱

در ایران پایان خواهد داد. به جای سخن گفتن تحقیرآمیز از «آرمانشهر تاریخی و آرزوی میلیاردها جوان ساکن کرد زمین»، باید در برابر نسلی که برخاسته است تا طرحی نو دراندازد، سر تعظیم فرود آوریم، نسلی که در کشور ما ایران، بر خلاف نسل‌های قبلی که در عرصه فرهنگی، «احترام به کهنسالان» را تا حد پذیرش بی چون و چرای الگوهایی رفتاری به‌جامانده از قرون قبل، نگه می‌داشتند، نمی‌خواهد همچون پیشینیان زندگی کند. اگر مبارزه فرهنگی این نسل، با مبارزه جهانی علیه بی‌عدالتی‌های جهانی‌شدن پیوند بخورد، اگر این آگاهی به میان جوانان ایرانی برده شود که ره‌اشدن از قید و بند استبداد مذهبی، تنها گام نخست است و برای دستیابی به زندگی بهتر، همبستگی بین‌المللی برای جهانی عادلانه‌تر ضروری است، اگر جوانان ایرانی بدانند که دخیل‌بستن به اسامزاده ناسیونالیسم افراطی ایرانی، دردهای آنان را درمان نمی‌کند، نسل جوان ایرانی آینده‌ای روشن در پیش رو خواهد داشت. دستیابی به این آگاهی‌ها، نه تنها کمترین منافع با تماشای ام. تی. وی و گوش دادن به موسیقی ابی و سیاوش قمشی، این دو هنرمند ارزنده ایرانی ندارد، بلکه موسیقی، همواره الهام‌بخش و دهنده شور زندگی به انسانهایی است که دریافته‌اند به قول یک ترانه سیاوش قمشی، «می‌شه بی‌پوده نبوسید، می‌شه خورشید شد و تایید، می‌شه آسمون بسوسید».

بگذار جوانها هرگونه که می‌خواهند دستانشان را تکان بدهند، راه بروند و حرف بزنند. بگذار هرگونه که می‌خواهند بپوشند، عشق بورزند و زندگی کنند. ده‌ها میلیون جوان در کشورهای اروپائی و آمریکا، چنین می‌کنند و در عین حال، در جنبش‌های ضد جهانی‌شدن ناعادلانه، در دفاع از حقوق بشر و محیط زیست، فعالانه شرکت دارند.

تنها هرگاه که سن ترها، با خم به راهی که جوانها برای زندگی برمی‌گزینند ننگرند، می‌توانند از کوله‌بار تجربه‌ای که بر دوش دارند، هدیه‌ای به جوانان عرضه کنند و آن گونه که وجدانشان حکم می‌کند، در سهائی راکه در تلاش برای تحقق آزادی و عدالت آموخته‌اند، توشه راه جوانان سازند.

به نقل از نشریه اینترنتی اخبار روز

از سراسر جهان به آمریکا است که از جامعه آمریکا، جامعه‌ای چند فرهنگی ساخته است. راه زندگی آمریکایی، اصطلاح کهنه‌ای است که بیشتر به درد توصیف وضعیت جامعه آمریکا در دهه پنجاه میلادی می‌خورد. دیگر چیزی به نام راه زندگی آمریکائی وجود ندارد. درست است که ایالات متحده، با قدرت اقتصادی و موقعیت جغرافیایی استثنائی خود، در ربودن مغزها از همه کشورهای دیگر موفق تر است، اما نتیجه کار، جامعه‌ای است که دیگر مدتهاست نمی‌توان آن را یکپارچه و دارای یک عملکرد واحد در تعامل با سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها دانست. اتفاقاً آنچه حکومت فعلی ایالات متحده نمایندگی می‌کند، بازتاب تنوع و پیچیدگی زندگی اجتماعی و فرهنگی در این کشور نیست. آمریکا، میناتور و مدل سراسر جهان است، با همه فرهنگ‌ها و تمدن‌هایش و با همه تضادها و پیچیدگی‌هایش.

سوء تفاهم نشود؛ من نیز مانند آقای راشدین، از بسیاری جنبه‌های «جهانی‌شدن» دل خوشی ندارم. اما سن درست به همان جنبه‌های جهانی‌شدن به عنوان وجود مبشش می‌نگرم که آقای راشدین را نراسازی کرده است. بی‌تأثیر شدن مرزها و کساد شدن کارگاه‌های دروغ‌سازی میبایست تلویزیون لاریجانی، پدیدهای است بسیار امیدوارکننده. اینترنت از آن رو انقلاب در اطلاعات است که انحصار قدرتمندان در عرصه اطلاعات را از میان برده است.

اما در کنار این پدیده‌های امیدوارکننده، جهانی‌شدن برای میلیاردها انسان جهان‌سومی به معنای بزرگتر شدن فاصله فقرا و اغنیای جهان است. جوهر اصلی جهانی‌شدن، تبدیل سرمایه جهانی به عامل تعیین‌کننده روندهای اقتصادی جهانی به ضرر همه عوامل دیگر، از جمله دولت‌های ملی است. اتفاقاً جمهوری اسلامی با این جنبه از جهانی‌شدن مشکلی ندارد. جمهوری اسلامی و حتی انزواطلب‌ترین جناح‌های آن، سرمایه‌داری و شرکت در تقسیم کار جهانی ناعادلانه را می‌خواهند، اما با تمام قوا در برابر روند از دست‌دادن انحصار فرهنگی خود در ایران مقاومت می‌کنند. این، یکی از تضادهای جانکاه برای حکومت ایران است، تضادی که در کنار تضادهای دیگر، عاقبت به استبداد مذهبی

و اما مهم‌ترین ایراد من به تحلیل آقای راشدین این است که اگر هم آرزوی دست‌یافتن به حق آزادانه عشق ورزیدن، نوشیدن و پوشیدن، بخش بزرگی از خواسته‌های جوانان ایرانی را تشکیل دهد که واقعاً نیز چنین است، همه خواسته‌های آنان نیست. همین که در نظر آوریم که نرخ بیکاری در ایران به ۳۰ درصد بالغ می‌شود و در میان جوانان از این نیز بیشتر است، همین که به یاد آوریم سالانه صدها هزار جوانی که از دبیرستانها یا دانشگاهها فارغ‌التحصیل می‌شوند، از هرگونه چشم‌اندازی برای یافتن کار و درآمد مکفی برای آغاز زندگی مستقل محرومند، کافی است که ما را قانع کند برای اکثریت جوانان ایرانی، برای جوانانی که متعلق

به ارزش‌های سنتی ایرانی، اسلامی و حتی شرقی، همخوان نیست. این درد علاج ندارد، بازی را کاملاً باخته‌ایم. روشنفکر باید حقیقت را همینطور که هست ببیند، چه خوشش بیاید و چه نه. کمالینکه من خودم هم ناراضی هستم و از این وضع دل خوشی ندارم.»

این نقل قولهای طولانی از گفته‌های آقای راشدین را از آن رو آوردم که برای درک «پیام» ایشان ضروری است و هر آن کس که به اصل مصاحبه دسترسی ندارد، لاقال به این بخش‌های اظهارات ایشان جهت دنبال کردن نقد من نیازمند است.

با این گفته آقای راشدین که «روشنفکر باید حقیقت را همینطور که هست ببیند، چه خوشش

هم‌زمان با آغاز مجدد عملیات نیروی انتظامی جمهوری اسلامی علیه جوانان ایران در خیابانها که تحت عنوان مقابله با مزاحمان خیابانی صورت می‌گیرد، در سایت اینترنتی گویا متن مصاحبه رادیو پیوند سوئد با آقای نیما راشدین روزنامه‌نگار ایرانی مقیم خارج از کشور به چاپ رسیده است. این همزمانی که قطعاً تصادفی است، مراد بر آن داشت تا در دفاع از جوانان ایران این سطور را بنویسم. نخست قصد داشتم منتظر شوم تا سایت گویا، بخش‌های (های) بعدی مصاحبه آقای راشدین را نیز منتشر کند. اکنون چند روز از انتشار بخش نخست گذشته، و تیر مربوطه از صفحه گویا برداشته شده است، بدون اینکه بخش دوم

بگذار جوانها هرگونه که می‌خواهند دستان را تکان بدهند، راه بروند و حرف بزنند. بگذار هرگونه که می‌خواهند بپوشند، عشق بورزند و زندگی کنند. ده‌ها میلیون جوان در کشورهای اروپائی و آمریکا، چنین می‌کنند و در عین حال، در جنبش‌های ضد جهانی‌شدن ناعادلانه، در دفاع از حقوق بشر و محیط زیست، فعالانه شرکت دارند

به اقلیت مرفه جامعه ایران نیستند، بهره‌مندی از امکانات تحصیل و کار، لاقال همانقدر مهم است که حق تعیین سرنوشت آنها در مورد گذراندن اوقات فراغتشان. برای این جوانان، اصلاحات تنها در پیچه امید برای تحقق آزادی پوشیدن و عشق ورزیدن نبوده است. جوانان ایران، برای این به اصلاحات رای دادند که بر سرنوشت خویش حاکم شوند و به حاکمیت کسانی خاتمه دهند که جز محدودیت و بگری و بسند و فقر و بیکاری، امرغائی برای ایرانیان نداشته‌اند.

در ایران، روی آوردن جوانان به مظاهر فرهنگ غربی (و نه فقط آمریکایی) یک اقدام سیاسی است، چرا که در تقابل آشکار با ایدئولوژی حکومت قرار می‌گیرد. از این رو، آنچه در کشورهایی مانند سوئد، بار سیاسی کتری دارد، مانند رواج فرهنگ ام. تی. وی، در ایران، عمیقاً سیاسی است یا به عبارت بهتر، حکومت آن را سیاسی کرده است. اما ربط دادن این پدیده سیاسی به مناسبات ایران و آمریکا، به گونه‌ای که آقای راشدین تصویر کرده است، منطبق بر واقعیات نیست. هرکس حرفهای آقای راشدین را بخواند، از این سخنان این برداشت را می‌کند که از نظر ایشان، یک مرکز تصمیم‌گیری در آمریکا وجود دارد که برای اعمال رهبری بر جهان، فرهنگی خاص را در جهان رواج می‌دهد و در این عرصه فعال می‌باشد. این تحلیل نیز بسیار ساده‌انگارانه‌تر از آنست که بتواند واقعیت پیچیده جهان با را بازتاب دهد.

این را به حساب سبوی می‌گذاریم و فرض می‌کنیم منظور آقای راشدین از دختربازی، تماس انسانهای جوان، چه دختر و چه پسر، با جنس مخالف است.

قلمرو فرهنگ اسلامی و از جمله کشور ما ایران، تنها بخشی از جهان نیست که زندگی جنسی شهروندان آن از جمله جوانان، هنوز در قید و بند امر و نهی‌های صدها و هزاران ساله است. فرهنگ سنتی «عفت»، «گنتان» خود را به آحاد جامعه تحمیل می‌کند. در مباحث علمی جامعه‌شناسی، جنسیت و زندگی جنسی تابو است و وقتی وضع روشنفکران جامعه چنین باشد، تکلیف اکثریت آحاد جامعه معلوم است. در کشوری که مقامات عالیه آن، میلیارد میلیارد ثروت ملتی فقیر را می‌دزدند و از باز تا شام، به خلق‌الله دروغ تحویل می‌دهند، کلمه فساد به جای آنکه در مورد این بزهکاران حاکم به کار رود، در اذهان میلیونها نفر، معاشرت دختران و پسران بر خلاف الگوهای به ارث رسیده از وراثی قرون را تداعی می‌کند.

اگر جهانی‌شدن، متضمن گامهایی هرچند کوچک در راه غلبه بر این فرهنگ عقب‌مانده باشد، فرهنگی که عقده جنسی را تولید و به ابزار حاکمیت بالایی‌ها تبدیل می‌کند، باید با آغوش باز از این گامها استقبال کرد. اما متأسفانه بر خلاف تصور آقای راشدین، جامعه ایران هنوز از غلبه بر فرهنگ سنتی فرسنگها دور است، هرچند با این تحلیل موافقم که در سالهای اخیر، تحولاتی سترگ در عمق جامعه ایران رخ داده است که امید به عقب‌راندن فرهنگ سنتی را تقویت می‌کند.

تا آنجا که به آنچه خودی مربوط می‌شود، فکر می‌کنم ۲۳ سال حکومت اسلامی در کشور ما نشان داده است که ممنوعیت و بگری و بسند و شلاق، راه پیشگیری از افراط جوانان در مصرف الککل نیست. در عین حال، امیدوارم آقای راشدین نوشیدن آبجو در حد متعادل را برای جوانی که با رسیدن به بلوغ، باید خود مسئولیت صیانت بدن و سلامت خویش را بر عهده بگیرد، گناهی نداند که باید برای مقابله با آن به گشت‌های نیروی انتظامی متوسل شد.

باید و چه نه»، کاملاً موافقم و نیز اعتقاد دارم که بسیاری از صا، آرزو را به جای واقعیت می‌نشانیم. اما معتقدم آقای راشدین، همه حقیقت را نمی‌بیند و یا به علل نامعلوم برای من، نمی‌خواهد ببیند.

آنچه آقای راشدین آبجو خوری، عشق و حال و دختربازی می‌نامد، بخشی از انتظارات کاملاً طبیعی و برحق انسانهای جوان از زندگی است که آقای راشدین، نام نامناسبی را برای آن برگزیده است. به نظر می‌رسد آقای راشدین، خود را از قید و بند دیدگاه مردسالارانه رها نکرده است. ایران، طبق آمار رسمی، ۱۸ میلیون نفر جمعیت ۱۶ تا ۳۰ ساله دارد. نیمی از این جمعیت را پسران و مردان جوان تشکیل می‌دهند که اگر به قول آقای راشدین، دنبال دختربازی باشند، معلوم نیست تحلیل ایشان از وضعیت دختران و زنان جوان چیست؟ دختران و زنان ایران، مدت‌هاست که قیود فرهنگ سنتی را شکسته‌اند و با حضور در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی، به دنبال تحقق اراده و خواست خودند.

این را به حساب سبوی می‌گذاریم و فرض می‌کنیم منظور آقای راشدین از دختربازی، تماس انسانهای جوان، چه دختر و چه پسر، با جنس مخالف است.

قلمرو فرهنگ اسلامی و از جمله کشور ما ایران، تنها بخشی از جهان نیست که زندگی جنسی شهروندان آن از جمله جوانان، هنوز در قید و بند امر و نهی‌های صدها و هزاران ساله است. فرهنگ سنتی «عفت»، «گنتان» خود را به آحاد جامعه تحمیل می‌کند. در مباحث علمی جامعه‌شناسی، جنسیت و زندگی جنسی تابو است و وقتی وضع روشنفکران جامعه چنین باشد، تکلیف اکثریت آحاد جامعه معلوم است. در کشوری که مقامات عالیه آن، میلیارد میلیارد ثروت ملتی فقیر را می‌دزدند و از باز تا شام، به خلق‌الله دروغ تحویل می‌دهند، کلمه فساد به جای آنکه در مورد این بزهکاران حاکم به کار رود، در اذهان میلیونها نفر، معاشرت دختران و پسران بر خلاف الگوهای به ارث رسیده از وراثی قرون را تداعی می‌کند.

اگر جهانی‌شدن، متضمن گامهایی هرچند کوچک در راه غلبه بر این فرهنگ عقب‌مانده باشد، فرهنگی که عقده جنسی را تولید و به ابزار حاکمیت بالایی‌ها تبدیل می‌کند، باید با آغوش باز از این گامها استقبال کرد. اما متأسفانه بر خلاف تصور آقای راشدین، جامعه ایران هنوز از غلبه بر فرهنگ سنتی فرسنگها دور است، هرچند با این تحلیل موافقم که در سالهای اخیر، تحولاتی سترگ در عمق جامعه ایران رخ داده است که امید به عقب‌راندن فرهنگ سنتی را تقویت می‌کند.

تا آنجا که به آنچه خودی مربوط می‌شود، فکر می‌کنم ۲۳ سال حکومت اسلامی در کشور ما نشان داده است که ممنوعیت و بگری و بسند و شلاق، راه پیشگیری از افراط جوانان در مصرف الککل نیست. در عین حال، امیدوارم آقای راشدین نوشیدن آبجو در حد متعادل را برای جوانی که با رسیدن به بلوغ، باید خود مسئولیت صیانت بدن و سلامت خویش را بر عهده بگیرد، گناهی نداند که باید برای مقابله با آن به گشت‌های نیروی انتظامی متوسل شد.

منتشر شود. گفته‌های آقای راشدین که گروهی از هموطنان ما در داخل و خارج از کشور آن را شنیده یا خوانده‌اند، نباید بی‌پاسخ بماند و از این رو، من پس از نقل بخش‌هایی از آن، به نقد آن خواهم پرداخت.

آقای راشدین در مقدمه‌ای، جهانی‌شدن را با سیطره ایالات متحده بر همه منابع جهان، مساوی می‌گیرد و سپس می‌افزاید: «تمام آنچه که دور و بر شما در استیکم و مالو به چشم می‌خورد، در ایستگاه‌های مترو، دیسکوها و حتی مدارس حاکی از حضور یک لشکر عظیم و بی‌انتها از سربازان ایالات متحده است که تینی‌ها، یا همان نوجوانان ما هستند. من خواهش می‌کنم قدری عمیق‌تر به رفتار فرهنگی فرزندان زیر ۲۵ سال خود دقت کنید و آن وقت خواهید دید ایالات متحده با ابزار فرهنگ کول coolبازی تمام حصارها و غشاهای حاجب کشورهای صاحب فرهنگ را در نورددیده و متصرف شده. شما زمانی را که همین دخترچه‌ها یا پسرچه‌ها با هم صحبت می‌کنند، نوع راه رفتن آنها، تکان‌دادن دستها و همان منطق becool را مرور کنید. بی‌اعتنائی آنها به هنجارهای زندگی اروپائی از جمله احترام متقابل و احترام به کهنسالان را در نظر بگیرید و بعد می‌بینید که بازی تقریباً تمام شده است یعنی اروپای داعیه‌دار در عرصه فرهنگ نامامیدانه تلاش می‌کند سبولهای فرهنگ تاریخی خود را آن هم برای جلب توریست حفظ کند.

زبانهای اروپائی به سرعت در حال اخذ واژه و slang جدید از زبان انگلیسی آمریکائی American English هستند و ساخت یافته‌های واقعی خود را عملاً از دست داده‌اند. این که داستان کشورهای صاحب فرهنگی است که ترفان رنسانس و تحول فرهنگی را پشت سر گذرانده‌اند چه رسد به کشورهایی که هنوز در مرحله ساخت و پرداخت فرهنگ شهرنشینی و چالش‌های هولناک مدرنیته سنت مبتلا هستند مثل ایران و یا کشورهای عربی شمال آفریقا. علی‌احمال من باز تأکید می‌کنم: ایالات متحده نه تنها داعیه رهبری بر جهان را دارد، بلکه عملاً رهبر جهان است و برای جهان را تداعی می‌کند.

اگر جهانی‌شدن، متضمن گامهایی هرچند کوچک در راه غلبه بر این فرهنگ عقب‌مانده باشد، فرهنگی که عقده جنسی را تولید و به ابزار حاکمیت بالایی‌ها تبدیل می‌کند، باید با آغوش باز از این گامها استقبال کرد. اما متأسفانه بر خلاف تصور آقای راشدین، جامعه ایران هنوز از غلبه بر فرهنگ سنتی فرسنگها دور است، هرچند با این تحلیل موافقم که در سالهای اخیر، تحولاتی سترگ در عمق جامعه ایران رخ داده است که امید به عقب‌راندن فرهنگ سنتی را تقویت می‌کند.

تا آنجا که به آنچه خودی مربوط می‌شود، فکر می‌کنم ۲۳ سال حکومت اسلامی در کشور ما نشان داده است که ممنوعیت و بگری و بسند و شلاق، راه پیشگیری از افراط جوانان در مصرف الککل نیست. در عین حال، امیدوارم آقای راشدین نوشیدن آبجو در حد متعادل را برای جوانی که با رسیدن به بلوغ، باید خود مسئولیت صیانت بدن و سلامت خویش را بر عهده بگیرد، گناهی نداند که باید برای مقابله با آن به گشت‌های نیروی انتظامی متوسل شد.

متن سخنرانی دکتر هاشم آغاچری در تالار معلم همدان

موضوع سخن امروز من پروژه پروتستانتیزم اسلامی و دکتر شریعی است.

تقسیم‌بندی که خود دکتر شریعی از مجموعه آثارش کرده به طور کلی آنها را به سه دسته بزرگ تقسیم کرده، دسته اول کوربیات، دسته دوم اسلامیات و دسته سوم اجتماعیات. این تئلیتی است که معرف یک راه و هدف و جهت است. اجتماعیات شریعی را بدون اسلامیات او نمی‌شود به طور کامل فهمید. کمابیش اسلامیات و اجتماعیات او را بدون توجه به کوربیات نمی‌شود کاملاً حس کرد. شریعی همه این سه را به هم پیوند می‌دهد و هیچ یک از آنها را به تنهایی نمی‌شود محدود در اجتماعیات و اسلامیات. اما از آن جا که به اقتضای سخن مجبورم در محدوده خاصی سخن بگویم به ناچار می‌گویم سخنم تنها در قلمرو اسلامیات سخن بگویم.

یکی از مسائلی که در جامعه‌شناسی مطرح است و مورد بحث و مناظره است در میان اندیشمندان، فیلسوفان و جامعه‌شناسان، رابطه ذهن و عین است. رابطه اندیشه و فکر با مادیات و واقعیت. رابطه انسان متفکر با مجموعه شرایطی که بر زندگی اجتماعی او حاکم است. این رابطه چگونه رابطه‌ای است. کدام یک بر دیگری تقدم دارد. کدام زیربناست و کدام روبناست. هر یک از متفکران پسته به دیدگاه خود و نوع مذهب و نظریه خویش توضیحی در خصوص این رابطه داده‌اند و توضیح معروف و مشهوری که دکتر شریعی هم کاملاً به آن توجه می‌کند و از آن بحث می‌کند یک توضیح کارل مارکس است، فیلسوف و جامعه‌شناس معروف که مکتب سیاسی مارکسیسم هم به او منسوب است و دیگر جامعه‌شناس معروف ماکس وبر. این دو جامعه‌شناس دو نظریه کاملاً متضاد با یکدیگر دارند. ماکس در بخش عمده آثارش و در قسمت اعظم زندگی و فعالیت فکری و سیاسی‌اش عبارت بود از این اندیشه که بنظر او عین، واقعیت، شرایط اقتصادی مقدم است بر اندیشه، عشق و فرهنگ.

به عبارت ساده‌تر در تعیین رابطه بین اقتصاد و فرهنگ اصالت و تقدم را به اقتصاد می‌گذشت و بر این باور بود که عامل سازنده و موتور محرکه جامعه و تاریخ زیربنای اقتصادی است. وقتی اقتصاد دگرگون شود به عنوان علت تأثیر می‌گذارد بر فرهنگ و فرهنگ را نیز دگرگون می‌کند.

در عین حالی که به این نظریه معتقد بود به فرهنگ توجه بیشتری می‌کرد و معتقد بود که آگاهی خوداگامی مردم حرف آخر را در تحولات اجتماعی خواهد زد. از نظر او فقر به تنهایی عامل انقلاب نیست. مسکن است یک جامعه‌ای کاملاً فقیر باشد، مسکن است در یک جامعه‌ای تضاد طبقاتی و استثمار به وحشتناک‌ترین حد خودش رسیده باشد اما تا زمانی که این وجود فقر به احساس فقر تبدیل نشده باشد و تا زمانی که مردمی که در این جامعه زندگی می‌کنند به زشتی و غیرانسانی بودن فقر آگاهی پیدا نکنند و بعد این آگاهی، آنها را به اعتراض نسبت به وضع موجود نکشاند هیچ گاه صرف وجود فقر عامل قیام و انقلاب در آن جامعه نمی‌شود.

به همین دلیل دکتر شریعی در نظریه جامعه‌شناسی خودش تاکید بر آگاهی و خوداگامی دارد و تمام پروژه دکتر شریعی هم خلاصه می‌شود در همین دو کلمه. آگاهی و خوداگامی. او دوره آزادی در ایران، قرن نوزدهم که جامعه ما گرفتار نوعی دوگانگی بود، دوگانگی بین جامعه‌ای سنتی و عقب‌مانده، توسعه‌نیافته در زمینه پزشکی، علمی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و برخورد با دنیای جدیدی که صاحب علم بود، تکنیک بود، سرمایه بود، اقتصاد بود، دیدگاه‌های سیاسی نو و پیشرفته بود، یک بحران در میان اندیشمندان، متفکران و نخبگان ایرانی به وجود آمد. بحران مدرنیته، بحران گرفتاری در بن‌بست توسعه‌نیافتگی. توسعه‌نیافتگی در تمام زمینه‌ها و بعد این پرسش مطرح شد که ما برای بیرون رفتن از این بن‌بست و این عقب‌ماندگی چه باید بکنیم. چه باید کرد که عنوان یکی از آثار دکتر شریعی هم هست و البته عنوان رساله‌های بسیاری از تاریخ معاصر جهان هست از جمله رساله معروف لنین به نام چه باید کرد؟ از دوره قاجاریه به بعد هم بسیاری از رساله‌ها و کتابها و آثار متفکران ایرانی معطوف به همین پرسش بود که چه باید کرد. برای خروج از این بن‌بست، برای نجات از این عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی، برای خلاص شدن از دست فقر، جهل، نابرابری، استبداد، دیکتاتوری، استثمار، نابرابری طبقاتی، توسعه‌نیافتگی فرهنگی چه باید کرد به این چه باید کرد پاسخهای بسیار زیاد و متنوعی داده‌اند که اگر دانشجویی بخصوص در زمینه رسته علوم سیاسی جامعه‌شناسی و تاریخ تصمیم بگیرد رساله‌های در این زمینه بنویسد پاسخهای داده‌شده به پرسش چه باید کرد از سوی متفکران ایران در دو قرن اخیر است. یک رساله بسیار عمیق جدید و گسترده خواهد بود.

از پاسخ کسانی مثل میرزا ملک خان که در سراسر این که چه باید کرد ابتدا آمدند گفتند کمپانی گفتند راه عبور از بن‌بستها و مضطبات ما این است که دعوت کنیم از کمپانیهای خارجی بیایند در ایران سرمایه گذاری کنند. دواي اصلی دوده‌های ایران و ایرانی این است که کمپانیهای خارجی بیايند. شاید به همین دلیل هم بود که میرزا ملک خان وارد قراردادهای با کمپانیهای خارجی شد و البته در آن قراردادهای منافع شخصی مادی خودش را هم فراموش نکرد و حتی گرفتار شوه‌خواری می‌شد. شوه‌خواری مخصوصاً در قراردادهای خارجی امر تازاوی نیست و اختصاصی به آقا زاده‌های امروز هم

ندارد، شاهزاده‌ها و امیرزاده‌ها نیز رشوه می‌گرفتند. از پاسخ این که کمپانی ایران بیاید تا پاسخهای دیگری شیب به این که ما اگر راه‌آهن در ایران درست کنیم این موتور خروج از بحران است تا پاسخ مستشارالدوله که در کتاب یک کلمه حدود صدسال پیش که این کتاب خلاصه‌اش این بود که راه‌آهن نجات ایران و ایرانی و خروج از بن‌بست عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی یک کلمه است و آن هم قانون است، قانون.

اگر ما در ایران قانون داشته باشیم و قانون حاکم باشد، همه مسایل و مشکلات ایران حل می‌شود اما خوب شما ببینید بعد از صدسال هم امروز باز اصلاح‌طلبان ایرانی دارند دم از قانون و حاکمیت قانون می‌زنند. ولی در طول این صد سال هنوز قانونی حاکم نشده است. (دست زدن حضار).

و امیدواریم که انشالله حاکم شود. اما شامل در این که چرا حاکم نشده است بسیار مهم است و به هر حال شعار مستشارالدوله و حتی شعار خود میرزا ملک خان در دوره بعد همین بود. کمابیش که میرزا ملک خان بعد از وزارت و صدارت افتاد و تبدیل شد به یک عنصر شدیداً مخالف با ناصرالدین شاه شد به انتشار روزنامه‌های زده که نام این روزنامه قانون بود. راجعاً و پاسخهای دیگری هم داده شد است که من نمی‌خواهم این جا همه آنها را بحث کنم. راه حل‌های مثل مشروطه، این که ما نظام مشروطه داشته باشیم. این که قوا تفکیک بشود تا حتی راه حل از قبیل ضرورت وجود یک دولت استبدادی. این هم یک راه حل بود. یعنی بعد از مشروطه به دلیل این که ۱۶ سال بعد از انقلاب، جامعه ایران در یک دوره خرج و سرچ فرورفت پرکاندگی قدرت، ناامنی اخزنیهای که در شهرها و بیرون شهرها وجود داشت، بالطبع ناسامانیا و مشکلات اجتماعی، اقتصادی فراوان ناشی از این نالاسنی عدد زیادی از متفکران و نخبگان و روشنفکران ایرانی را و حتی روحانیان ایران را به این نتیجه رساند که راه حل نجات ایران ظهور یک دیکتاتور است. دیکتاتوری بیاید با زور و قدرت قدرتهای کوچک محلی و خودکامگان پراکنده در کشور را سرکوب بکنند، همه قدرت را در دست خودش متمرکز بکنند و نظم و امنیت در جامعه برقرار کنند. نه تنها بخشی از روشنفکران و روحانیان ما این تتر را پذیرفتند و به استقبالی رفتند بلکه توده مردم ما هم از آن استقبال می‌کردند. تصور نکنید که همیشه دیکتاتورها فقط با زور و سرنیزه به وجود آمده‌اند یا ادامه حکومت داده‌اند، در خیلی از دوره‌ها زور به دیوار جهل تکیه کرده است. در بسیاری از دوره‌ها استبداد و خودکامی درختی بوده است که در زمین بلاخت و جهالت ریشه می‌دوانده است و فلسفه اصلی بقا استبدادها و دیکتاتورها هم همین مسئله بود. استبداد، لذا خیلی راحت جامعه ایران بعد از پانزده سال از انقلاب مشروطه، دیکتاتوری رضاخانی و به دنبال او استبداد رضاشاهی را پذیرفت.

اما در دوره‌های بعدی پاسخهای دیگری داده شد. در عصری که شریعی زندگی می‌کرد پروژه‌های مختلفی از سوی متفکران و نیروهای سیاسی جامعه ما ارائه می‌شد، هم راه حلها و فکرهای سیاسی و هم راه حلها و فکرهای نظامی، در دهه ۴۰ و ۵۰ که دکتر شریعی زندگی می‌کرد کسانی بودند که معتقد بودند تنها راه مبارزه، تنها راه نجات ایران این است که ما دست به اسلحه ببریم و رژیم شاه را سرنگون کنیم. کافیتس این رژیم را از طریق نظامی سرنگون بکنیم تا بعد به دروازه‌های آرمانی برسیم.

راه حلی که گروه‌های چریکی و سازمانهای مسلح به دنبال آن رفتند. البته این راه حل نه تنها نتوانست رژیم را سرنگون بکند بلکه حتی از طرف توده مردم نیز با استقبال روبرو نشد. چریکها جوانان بزرگ و ساده و متعلم ایران در گروههای مختلف چریکی با تمام وجود رفتند به مبارزه با رژیم اما مناسفانه مبارزاتی بود که از توده‌ها جدا بود. مردم آن را نمی‌فهمیدند گاهی حتی در آن زمان که چریکها مبارزه می‌کردند با رژیم خود مردم عادی مسکن بود یک چریک را در خیابان دستگیر بکنند و همکامی بکنند با ساواک و پلیس و تحویل آنها بدهند. مشی چریکی جواب نداد. نه تنها جواب نداد در سرنگونی رژیم، بلکه جواب نداد در جمعیت مردم و راه حل سیاسی، این که ما مردم را دعوت به قیام بکنیم دعوت به شورش بکنیم، ترغیب بکنیم، تهییج بکنیم، شوه‌دهای مبارزه سیاسی تکنیکها و تاکتیکهای خودش را دارد، اما تجربه نشان داده است تا امروز که هیچ کدام از این راه‌ها نتوانسته است موانع اساسی توسعه در ایران را رفع کند. دکتر شریعی یکی از معدود کسانی بود که به پرسش چه باید کرد هیچ کدام از این پاسخها را نداد. دکتر شریعی نه یک چریک بود و معتقد به مبارزه چریکی که بگوید خانه چریکی تشکیل بدهیم و قیام مسلحانه بکنیم علیه رژیم، نه یک مبارز سیاسی به معنی حرفه‌ای کلمه بود که بخواد از طریق بیان و قلم مردم را به خیابان بکشد و آنها را در یک مبارزه هیجانی آمیز احساساتی تحریک بکند علیه رژیم، هیچ کدام، او معتقد به یک طرح و پروژه فرهنگی بود. معتقد بود

که مشکل اساسی که ما در ایران داریم زیربنا و علت‌العلل همه مسایل ما اندیشه و فرهنگی است تا زمانی که اندیشه و فرهنگ و تفکر جامعه تغییر پیدا نکند، رژیم بیاید و بروند هیچ مشکل به طور اساسی حل نمی‌شود با وارد کردن صنعت، راه‌آهن و راه‌حل‌های از این قبیل جامعه دچار تحول اساسی نمی‌شود. طرح تغییر و تحول فرهنگی و دکتر شریعی به عنوان یک روشنفکر وظیفه خودش و همه روشنفکران را عبارت می‌دید از کوشش و تلاش برای پیشبرد چنین پروژه.

اما از آن جایی که در جامعه ایران اساسیتین هسته فرهنگ مذهب است اصولاً جامعه ایران و فرهنگ ایرانی در تمام دوره‌ها یک فرهنگ مذهبی بوده است چه در دوره قبل از اسلام و چه در دوره بعد از اسلام چه در دوره قبل از صغویه و آن موقعی که اکثریت ایرانیان هنوز به تشیخ نگرویده بودند و چه بعد از آن مرکزی‌ترین و اساسی‌ترین هسته در فرهنگ ایران مذهب است. اینجا بود که دکتر شریعی به پروژه پروتستانتیزم اسلامی رسید. با تحلیلی که از جامعه ایرانی داشت و با شناختی که از تجربه پروتستانتیزم مسیحی داشت به این جمع‌بندی رسید:

پروتستانتیزم مسیحی چه بود؟ عبارت بود از یک نهضت فکری دینی که در قرن ۱۵ و ۱۶ در اروپا اتفاق افتاد. متفکرانی که اتفاقاً بسیاری از آنها حتی خود کالوند و لوتر که روحانی و کشیش بودند اما کشیشانی بودند که به کلیسا به نهد روحانیت سنتی مسیحی اعتراض داشتند. نسبت به دگمها و جزمها و چهارچوبهای متعددی که پاپ و روحانیت کلیسا حاکم کرده بود بر مردم مسیحی، دست به اعتراض زدند. پاپها از قرن چهارم به بعد با استناد به روایات و متون و با استناد به شوراها کلیسایی و استاد به قدیمه الهی کنستانتین و سنتها و روایتهای دینی از این قبیل خود را تبدیل کرده بودند به نمایندگی مسیحیت و کلیسا را تبدیل کرده بودند به تنها راه رستگاری. می‌گفتند خارج از کلیسایی که پاپ در راس آن هست رستگاری نیست. در این کلیسا پاپ به عنوان جانشین مسیح و اسقفاها و کارپنال‌ها آن چنان نیابتی از سوی خدا و مسیح برای خروشان ایجاد کرده بودند که حتی بهشت و دوزخ را تقسیم می‌کردند و سنت اعترافگیری و بهشت‌فروشی یک سنت بسیار محکم و جالفتاده‌ای شده بود. مومنان اگر می‌خواستند مورد عفو الهی قرار بگیرند باید می‌رفتند پیش روحانی در محضر او اقرار به گناهانشان می‌کردند و بعد صدقدهای می‌دادند ندی می‌کردند پولی می‌دادند برای این که آنها دعا کنند و از خدا بخوانند که گناهان این مومن بخشیده شود.

نهضت پروتستانتیزم می‌گفت ما مسیحیت را باید از دست روحانیت سنتی کلیسایی آزاد کنیم و دین را باید از دست پاپ نجات داد. تز خودکشی کالوند می‌گفت ما برای ارتباط با خدا احتیاج به واسطه نداریم. برای فهم کتاب مقدس احتیاج به واسطه نداریم. کتاب مقدس، خدا، پیامبر، همه ما را مستقیماً مورد خطاب قرار داده‌اند، مگر وقتی مسیح با مردم اورشلیم سخن می‌گفت واسطه داشت که کلمات او را بگیرند و برای مردم شرح و بسط بکنند. نه! مسیح بیواسطه می‌گفت و مخاطبان می‌شنیدند و همه می‌فهمیدند. تازه می‌گفت همه انسانها، همه مسیحیان، همه مومنان مستقیماً مخاطب مسیح و کتاب مقدس هستند و هیچ احتیاجی نیست که برای فهم کتاب مقدس برویم به سراغ یک طبقه‌ای به نام روحانی و اسقف. هرکس خودش کشیش خودش است.

اعتراف آن دیدگاه دنیاگریز و این که برخلاف تصویر سری که از مسیح ساخته شده نسبت به دنیا بی‌توجه نبود و به کار و تلاش و فعالیت انسان. کار و طبیعت عبادت است به همین دلیل هم بعد انقلاب صنعتی طبقه بورژوازی، کسانی که تحولات تازه را در زمینه طبیعت‌شناسی تکنیک ایجاد کردند عمدتاً پروتستان بودند. یعنی برخلاف کاتولیکهای سنتی که معتقد بودند نان و طبیعت و زمین این قبیل امور پست مادی بی‌ارزش است و با روح دینداری و تقوی و خدابهرستی بیگانه است اینها معتقد بودند که اتفاقاً کار در کالبد سرمایه، تولید این دقیقاً همان چیزی است که خداوند از ما خواسته است و به عنوان عبادت این کار را انجام می‌داند. این پروتستانتیزم البته مسبق که به یک نگاه دیگری هم بود. چون قبل از شروع پروتستانتیزم در اروپا یک نهضت دیگری شروع شده بود که همان نهضت اومانیزم بود. نهضت اومانیزم نهضتی بود که می‌گفت انسان ارزش دارد، در خارج از کلیسا، کلیسا خود را مطرح می‌کرد برای این که با نام خدا انسان را قربانی بکند، به نام خدا ناپ خدا و مسیح که پاپ و روحانیت مسیح بود انسان را قربانی می‌کردند البته این سنتی است بسیار قدیمی در طول تاریخ، بت‌پرستی یعنی همین، بت‌پرستی یعنی قربانی انسان به نام بت در مقابل خدا. خدایی که بت می‌شود قربانی انسان می‌طلبد. خدای ابراهیم قربانی انسانی نمی‌خواهد در داستان حضرت ابراهیم که دکتر شریعی خیلی خود راجع او سخن گفته، این داستان نمادین، وقتی ابراهیم در

خواب می‌بیند که خدا به او فرمان می‌دهد که اسماعیل را بکشد و بلند می‌شود تا اسماعیل را بکشد. در جامعه ابراهیم سنت انسانکشی، سنت قربانی پسران و دختران یک سنت رایج بود. اما بعد خداوند در بیداری به او دستور می‌دهد که نه، اسماعیل را نکش، به جای اسماعیل این گوسفند را قربانی کن. اما متأسفانه در طول تاریخ، انسانها و در دوره‌های مختلف از عصر بدویت به بعد انسان را به عنوان قربانی خدا اما در واقع قربانی بت، قربانی کردند. البته این بت در همه دوره‌ها یک پیکره سمین یا مسین یا چوبین نبود. گاهی این بت پیکره انسانی هم پیدا می‌کرد.

دوره کلیسایی هم همین طور بود. انسان قربانی می‌شد انسان تحقیر می‌شد می‌گفتند انسان هیچ ارزشی ندارد. انسان اصلاً ناپاک است. گناهکار ذاتی است. هر انسان ذاتاً گناهکار به دنیا می‌آید و تنها زمانی می‌تواند پرهیزگار باشد و پاک شود و بهشت رود که دست پاپ و جانشین مسیح را لمس بکند و بر سر او کشیده بشود و واسطه او بشود یا خداوند. اومانیزمها به این اعتراض داشتند می‌گفتند انسان اکمل است. در نهضت پروتستانتیزم هم این نگاه انسانی البته وجود داشت. منتها نه با آن قدرت و شدتی که اومانیزمها مطرح کرده بودند. دکتر شریعی این تجربه را خوب مطالعه کرده بود. وقتی در جامعه خودش تامل می‌کرد به این نتیجه می‌رسید. ما به عنوان یک روشنفکر اگر دغدغه تحول در جامعه خودمان را داریم اگر می‌خواهیم جامعه خودمان را از عقب‌ماندگی نجات دهیم باید خوب این جامعه را بشناسیم و ببینیم که آن عاملی که اگر دچار انحطاط باشد جامعه را به انحطاط می‌کشد آن و اگر رویه ترقی برود جامعه را مرفعی خواهد کرد چیست؟ آن هسته اصلی و مرکزی. جامعه ما جامعه در حال انحطاط بود. اساساً بوروکراسی که دو قرن اخیر ایران یعنی آن صورت مسئله‌ساز و ساختار مشکل و معضل جامعه ایران را می‌شود چهارچوب انحطاط مورد بررسی قرار بگیرد این انحطاط در مرکزش دین قرار دارد. دین منقطع، تا این دین منقطع تغییر پیدا نکند و اصلاح نشود امیدوی به هیچ اصلاح نیست. به همین دلیل دکتر شریعی تمام رساله‌اش و برنامه‌ها و چهارچوبهای حرکتی‌اش را خلاصه‌کلید در یک پروژه، پروژه پروتستانتیزم اسلامی، این پروژه البته دقیقاً در همه ویژگی‌ها با پروژه پروتستانتیزم مسیحی یکسان نبود، ولی ویژگی‌های خاص خودش را دارد، اما در عین حال اعتراض بود به مذهب رسمی و شریعی تمام تلاشش را متمرکز بر این کرد که اولاً این دین انحطاط را نقادی بکند، ثانیاً عناصری را که در دین حقیقی وجود دارد بازسازی مجدد کند. یعنی ساختار شکنی از دین سنتی و نقادی و نفی آن و بازسازی دین نو، دینی که تراز انسان ترقیخواه و اصلاح‌طلب و نوگرایی عصر حاضر باشد.

یکی از کارهایی که شریعی در این مسیر کرد تکنیک اسلام ذاتی از اسلام تاریخی بود و گفت که بسیاری از چیزهایی که نهاد رسمی و سنتی دین، متولیان رسمی دین به نام اسلام مطرح می‌کنند این اسلام ذاتی نیست اسلام تاریخی است.

اسلام تاریخی یعنی چی؟ یعنی آن چه که روحانیون، علما و مردمان اعصار و قرون گذشته اندیشیده‌اند، تجربه کرده‌اند، اینها بر روی هم جمع شده و امروز صرفاً به دلیل این که مربوط به گذشته است مقدس و لباس دین بر تن کرده، گاه این عناصر تاریخی، این عناصر مربوط به عرف و سنت، آن واقعا بسیار عجیب بود. شما ضروری بکنید همین تاریخ صد سال اخیر را از این زمانی وقتی که بهدشت به تدریج در جامعه ما داشت به وجود می‌آید و علم پزشکی می‌گفت که حمام کردن در آن خزنده‌های قدیمی غیربهداشتی است بخشی از مومنین و مومنات و حاج آقاها نشان به اعتراض برخاستند که نخیر، تنها و تنها آن خزنده‌ها است که غسل کردن در آن غسل دینی و شرعی است. غسل کردن در زیر دوش و آب لوله‌کشی شبهه‌ناک است. یک رساله‌ای یکی از آقایون روحانی نوشته مصادف با مشروطیت، علیه علوم جدید، علوم شیمی و فیزیکی و اینها که آقا! فراگردن این علوم حرام است، علم شیمی یعنی این که فاختا نیست، اینها که می‌گویند علم یعنی ما باید بیاموزیم علم شیمی می‌گوید خدا نیست. مخالفت با علوم، البته امروز دیگر ممکن است خواهران اعتراض کند که نه تنها آقایون مخالفت نمی‌کنند تازه خودشان اگر مائشین بنده پیکان است آنها سوار آخرین سیستم‌های اتومبیل می‌شوند (گفتارن حضار) این درست است. الان این را قبول کرده‌اند چون بالاخره استفاده کردند و مزه کردند و دیدند نه چیز بدی نیست. (خنده و تسخر و گفتارن اکثریت جمعیت).

اما در ۷۰ سال قبل ۸۰ سال قبل با بسیاری از این پدیده‌های نو، با نام اسلام مخالفت می‌شد. به نام این که اینها حرام هستند. خلاف شرع هستند تا همین اواخر تو حوزه‌های علمیه ما یادگیری زبان انگلیسی خلاف شرع بود، خب این همان روحانیت بود دیگر،

از آسان که نیامده بود، روحانیت همین جامعه بود، ذنیت قرون وسطایی داشت، دکتر شریعی دریافت بود تا این ذنیت تغییر پیدا نکند تا این متولیان دین تغییر پیدا نکند توده‌ای که فکرش به دهان این متولیان است هم چنان است که او فکر می‌کند. اسلام و تشیخ به عنوان یک مذهب مترقی، به عنوان یک دین تعالی بخش، وقتی که در دست یک جامعه منقطع قرار بگیرد به جای این که عامل ترقی و تکامل باشد عامل انحطاط می‌شود. دکتر شریعی با این پدیده می‌خواهد مبارزه بکنند. خب تکنیک اسلام ذاتی از اسلام تاریخی، اسلام تاریخی حاصل استنباطها، فهمها، درک‌ها، سنت‌ها، عرف‌های نسل‌های گذشته است. هر نسلی برای خودش یک تجربه‌ای داشته یک عرفی داشته اینها را که نباید مقدس کرد، تبدیلش کرد به یک متون و خطوط لایتغیر ابدی که گاهی شما می‌بینید که حتی مراسم بسیار ساده، شده جز عناصر اصلی دین و علائم اصلی مسلمانان، ما روایت داریم که اولاً شیعه باید انگشتش را در دست پیش بکشد، آن هم این انگشت متلاً وسط، همین روایت میاد تبدیل می‌شود به یک اصل ثابت، امروز هم وقتی شما بررسی از آقا، آقا جواب می‌دهد که یک انگشت عقیق بگیر بکن تو آن انگشتت، این علامت مسلمانان است، بدون توجه به شرایط و اصول طبق آداب و رسوم خاص. شما آثار علامه مجلسی را ببینید، آثار علامه مجلسی حلیه‌المعتین مجلسی به درد مسلمان سیصد چهار صد سال قبل می‌خورد حالا شما امروز تصور بفرمایید یک مسلمان جامعه ما بخواد خودش را به آن شکل در صورت دو بساورد، آن سنت است سنتهای هر جامعه بیه درد آن جامعه می‌خورد آداب غذا خوردنش، آداب معاشرتش، این سنت‌هاست که ربطی به اسلام ندارد.

اگر قرار باشد هر دو جوانی که با هم ازدواج می‌کنند این طبقه را دعوت نکند بی نیاز باشند از آن در عزایشان در تولدشان و خیلی از چیزهای دیگر که تعطیل می‌شود، طبقه بیکار می‌شود. ما در اسلام طبقه روحانی نداشته‌ایم طبقه روحانی طبقه عبادی است در تاریخ ما، بسیاری از این عناوین، عناوین این چنان تازه است که گاه عرض می‌کنم ۶۰ یا ۷۰ سال این رورتر است. کی قبل از صغویه ما این سلسله مراتب را داشته‌ایم؟ این سلسله مراتب هیرارشی کلیسایی بود. بعد به تدریج در دوره ما تأثیر این اقتدارگرایی در ایران، یک نفر در راس آن به نام آیت الله العظمی فی‌العالمین و السموات و الارضین و و تا آخر و بعد همین طور می‌آید آیت‌الله، حجت‌الاسلام، فقه‌الاسلام چی چالی‌الاسلام (خنده و تسخر حضار) حالا در این چند سال اخیر که حوزه ما تبدیل به مسند دولتی هم شده مسند حساس شده، قبلاً این عناوین دولتی نبوده اگر کسی باشد خب بالاخره فرق می‌کند، حجت‌الاسلام باشد یا فقه‌الاسلام باشد فرق می‌کند. شریعی می‌گفت اصلاً ما طبقه‌ای به نام روحانی نداریم در اسلام ذاتی. این مربوط می‌شود به اسلام تاریخی، سلسله مراتب دینی ما اصلاً نداریم. (دست‌زدن ممتد تعداد زیادی از حضار).

همین تقسیم‌بندی روحانی و جسمانی، قدس و عرفی باعث شده که وقتی ما می‌خواهیم نماز جماعت بخوانیم می‌گویند آقا کسی باید بایستد جلو، معلوم است همان که آسمانی و قدسی و روحانی است، ماهای جسمانی که حق نداریم بایستیم جلو، اینها به تدریج تبدیل به سنت می‌شود. تبدیل به خنجرهایی که شکستن این خنجرها بسیار دشوار است. خنجرار شکنی همان قدر دشوار است که بت‌شکنی. خنجرار شکن به سختی مجازات می‌شود، توسط جامعه. جامعه‌ای که معتقد است به آن خنجرها، یکی از کارهای پیامبران شکستن همین خنجرها بود. خنجرهای غلط.

شما یا دانشجو و دانش آموزید یا معلم و استاد. نه معلم به دانشجو و دانش آموزش به چشم مرید نگاه می‌کند و نه معلم به معلمش به چشم مراد نگاه می‌کند. رابطه بین معلم و متعلم یک رابطه تعلیمی و آموزشی است. متعلم امروز آموزش می‌بیند تا خود معلم فراد باشد. شریعی می‌گفت رابطه دین‌شاسان با مردم رابطه معلم و متعلم است اما رابطه مراد و مرید، رابطه مقلد و مقلد، که مردم از او تقلید بکنند مگر مردم میمون هستند که از او تقلید بکنند، متعلم می‌فهمد و بعد عمل می‌کند و بعد سعی می‌کند این فهم خود را رشد بدهد تاروزی خودش بی‌نیاز شود از این معلم.

طرح اومانیزم اسلامی به نظر من طرح بسیار مهمی است. انسان در اسلام مهم است. مهم است نه به این معنی که در آن دنیا آمده در همین دنیا مهم است مخصوصاً بیچاره به نظر من امروز اهمیتش از زمان دکتر شریعی بیشتر است، چرا؟ چون از آن دوره که نهاد سنتی مذهبی ما قدرت داشت نه دین در مسند حکومت و دولت نشست بود. اما امروز دین در مسند حکومت و روحانیت بر کرسی قدرت است، طرح بحث اومانیزم اسلامی بسیار مهم است. صرف‌نظر از رنگ، پوست، زبان، قوم، نژاد، طبقه، جنسیت و مذهب انسان همین که انسان است بدون این که مسلمان باشد، بدون این که ایرانی باشد یا غیر ایرانی، ترک، کرد، لر، بلوچ یا هر چه باشد بدون توجه به این زن باشد یا مرد باشد، انسان ارزش دارد. و این انسان یک حقوقی دارد تجاوزناپذیر، تعدی‌ناپذیر. انسان کرامت دارد، کرامت دارد نه به معنای این تعارفات معمولی که ما می‌کنیم. تعارفاتی که گاهی در جامعه ما به مردم می‌کنند می‌گویند مردم ادامه در صفحه ۱۱

باری! نقد و بررسی سند

ملیحه محمدی

پس از آنکه کنگره هفتم نتوانست بر روی یکی از اسناد ارائه شده به کنگره به عنوان سند نهایی توافق کند و از پی نشستهای کمیسیونی که از طرف اکثریت کنگره مأمور تنظیم سند شده بود، اینک سندی انتشار یافته است و در جوار آن قطعنامه‌های مسبتی بر ارزیابی اوضاع سیاسی و تقریباً همجوار آن مصاحبه تاسف‌برانگیزی با محرم محترم سند، مصاحبه ایشان از بسیاری جنبه‌ها تقریباً مانند خود سند قابل بررسی است. مقدمه همین باشد و می‌پردازم به این مصاحبه و سپس سند مربوطه.

ایشان در این مصاحبه پس از شرح وقایع اتفاقیه از نگاه خود که البته محترم است و ترسیم تصویری از تلاش و کوشش‌های خود و کمیسیون، ناگهان نقدکنندگان احتمالی سند را پیشاپیش به اشکالات و انحرافات چند منتهم کرده و در واقع مرعوب فرموده‌اند! به این ترتیب: «حال اگر کسی و جریانی بخواهد غرض‌ورزانه این سند را روی میز تشریح نقاشی خودم دراز کند تا سازمان ما را از نظر سیاسی شگفت‌شده و نامود نماید، دیگر مشکل ما نیست بلکه سودجویی سیاسی است که محرک اوست».

الحق که همین است حد رعایت آزادی بیان و اندیشه و ایجاد فضای مناسب برای دگراندیش که از محکمتین مواضع ما در انتقاد به حاکمیت فعلی ایران است.

به این ترتیب و تحت این فشار، به عنوان فردی که قصد بررسی این سند را دارد، ناچارم توضیحاتی را به مثابه رفع اتهامات مطرح شده بر این ارزیابی خودم بیافزایم. این اطلاع کلام ناشی از تأثیرات ناخوشایند این تهدید است و البته که از جوسالم نقد و گفتگو به دور.

پس نخست خاطر نشان کنم که قصد من در به نقدکشاندن این سند منطبق بر پیش یا افتاده‌ترین اصول آزادی اندیشه و بیان است و نه «غرض‌ورزانه» آنگونه که ایشان متهم کرده بودند؛ و دوم، قصدم ارزیابی است و نه برخوردی عامیانه نظیر «درازکردن!» سوم سوگند یاد می‌کنم که در پی «شگفت‌شده و نامود کردن سازمان» نیستم، بلکه اتفاقاً ارزیابی من گواهی خواهد داد بر دردم‌آمیزی مجدانه نظریات گوناگون در درون این صدا و لو اینکه من معتقد هستم که تأکید بر گوناگونی آرای سیاسی در درون یک جریان نه تنها آن را شگفت‌شده نمی‌کند بلکه مانع شگفت‌شدن آن جریان خواهد شد. به شرایط و قوع انشعاب‌های سازمان اگر برگردیم تصدیق می‌کنیم که در هیچ کدام از آن شرایط، امکان طرح آزادانه ایده‌های گوناگون وجود نداشته است مگر پس از انشعاب، چهارم دفاع اینکه: به هیچ وجه قصد «سودجویی سیاسی» ندارم، زیرا اصلاً تصور نمی‌کنم که از نقد یک سند سازمانی، درون نشریه ارگان آن سازمان سود و زیان‌هایی ممکن شود. اگر این را باور داشتم، آنگاه شاید در مقابل این اتهام اخلاقی از خودم دفاع می‌کردم.

اما و افزون بر همه متأسر و نوسید می‌شوم وقتی می‌بینم کسانی که برای آزادی اندیشه و بیان سند می‌نویسند، اینگونه قیل از وقوع در صدور اعراب منتقدان خود بر می‌آیند. اگر نقد و نظری آزاد است ارجمندترین فضیلت آن همان آزادی مداخلت است و اگر منظور از نقد، تنها تحسین و تأیید باشد که محرم محترم خود تا آنجا که توانسته‌اند این مهم بر عهده گرفته‌اند. «غرض‌ورزی»، «قصد شگفت‌کردن سازمان»، «سودجویی سیاسی» همه اینها آیا جز برای ایجاد ترس و تردید در اراده هر کسی است که قصد ارزیابی دارد؟ همه اینها جز آن خشنوت پنهانی‌ست که فرهنگ نقد و نظر را در جامعه ما بسیار و ناتوان کرده است؟ هم اکنون جامعه روشنفکری ایران گرفتار اینگونه پیش‌فرض‌های پیشینی بوده است و روشنفکران ایرانی اینک نه بر اساس صراحت قوانین، که بر اساس سوءاستفاده قدرت‌طلبان از همین پیش‌فرض‌هاست که در زندانند. و اساساً اگر نقد حتی رد سندی که ایشان تحریر کرده‌اند اینهمه گناه است، چگونه ایشان به خود جرأت نقد مانعست مارکسی و انگلس را داده‌اند؟ از این بابت نیست که آن بزرگواران پیشاپیش منتقدان خود را نهرسانده و به ناگفته‌ها و ناکرده‌ها متهم نکرده‌اند؟

نکات جالب در این مصاحبه بسیار هست که با نقد سند ضرورت پرداختن به آن از میان می‌رود. اما جالبترین بخش آن حداقل برای من بخش پایانی مصاحبه است. ایشان گفته‌اند: «با خرسندی می‌توان گفت که ما با تصویب این سند بار دیگر نشان دادیم که سازمان ما علیرغم کثرت اصلاحات و بخصوص نمایندگان آن در حاکمیت تأکید کند، این تفاوت نگاه بارز می‌شود و همان تشیی که مانع دستیابی کنگره به یک سند توافقی شد چهره می‌نماید. چهره‌ای به سود دیدگاهی که سندی مبتنی بر اعلام شکست سیاست‌های اصلاح‌طلبان دولتی را آورده بود. آن سند بسیاری از تناقضات و خطاهای خود را از زمان نخستین انتشار، یا تصحیح کرده و یا کنار گذارده است. اما وضعیت عمومی حاکم بر آن که کشاکی دانسی میان اعلام شکست یک نیرو و باز چشم‌داشتهایی از همان نیرو بود، در این سند، بویژه هر چاکه آن دیدگاه غالب شده، بروز کرده است؛ و دانما با تیسره «ما در عین حال، ما ضمن استقبال...» نمایانگر کشمکش واقعی میان

اما نکته دومی که ایشان معتقدند تصویب این سند آن را اثبات کرده است، از مورد اول نیز کم‌اهمیت تر و اصلاً مغشوش است: «و ما نشان دادیم که ارائه ارزیابی از کنگره هفتم سازمان به عنوان کنگره بحران تا چه اندازه عجولانه و سطحی است».

در مورد این نکته دوم که تدارک پرهزینه این سند مستوجه افشای آن شده است، یعنی عجولانه بودن و سطحی بودن ارزیابی من از کنگره، ضمن سیاست فراوان، باید بگویم که سطحی خواندن یک نظر را من ناسزاگویی و محملی برای حذر کردن از ورود به حوزه واقعی نقد و انتقاد می‌دانم و به همین جهت تلاش برای پاسخ و یا دفاع در چنین عرصه‌هایی را بیهوده و ناپسند. اما در مورد آن صفت دیگری که به ارزیابی من داده‌اند، گمان می‌کنم که عجولانه خواندن امری لایذ بر اساس ارزیابی هر شخصی از زمان مورد نیاز خودش برای پرداختن به آن امر است، اما این ارزیابی، بخصوص در حیطه کار نظری، بسیار شخصی‌ست و ایشان نمی‌توانند تعیین کنند که من چه مقدار زمان برای بررسی امری نیاز دارم تا عجولانه نباشد. همچنانکه که من نمی‌توانم تعیین کنم که ایشان چقدر وقت لازم دارند تا اندیشه شخص دیگری را عجولانه و سطحی خطاب کنند.

و در عین حال این مصاحبه در لحظه اتمام خود حیرتی باقی می‌گذارد و از همین بابت است که گفتم مغشوش است. و آن اینکه، اگر ایشان ارزیابی «بحران» از کنگره، را نادرست و سطحی و... می‌دانند، پس راجع به چه چیزی صحبت می‌کنند وقتی که می‌گویند: «بر بحران سیاست در کنگره، که انعکاس بحران سیاست در مرحله فعلی کشور غلبه کرده و پرچم تدبیر حل بحران را در دست گرفته‌اند»!!

اما سند خط مشی

در گذر از ایده‌آها و واقعیت‌ها!

سند سعی کرده است حول دو محور تشخیص بیاید یکی محور سیاست‌های کلان سازمان، که تحت عنوان سیاست ما ترسیم شده و اهداف معینی را بیان می‌کند. و دیگر بخش راهکارها که باید قاعده‌تاً تکرارهای و رهبریدن به آن اهداف باشند. این نظم ساختاری به دست نیامده است و سند چنین سامانه‌ای نه در فرم و نه در محتوا نیافته است.

بخش اول سیاست ما

در بخش اول علاوه بر اهداف و ظاهراً برنامه‌های کلی، پیشنهادها و راهکارهایی به دولت جمهوری اسلامی ارائه شده است که قرارگرفتن آنها در بحث «سیاست ما» به زبان همان نظم ساختاری‌ست که در بالا آوردیم. از آغاز نگاه کنیم: چهار بند اول این بخش که دو تایی اول تأکید بر اهداف سیاسی و دو دیگری ناظر بر اعلام برنامه کلی برای آنهاست، در عین آنکه منطبق بر برنامه بلندمدت سازمان و در چارچوب کلی‌ترین اهداف است که نافی هیچک از دیدگاههای سیاسی موجود در سازمان نیست، در پاراگراف سوم نشانه‌ای از هسته اختلاف دو بینش متضاد در سازمان را با خود حمل می‌کند. یعنی این صحیح است که:

«در راستای پاسخ به مردم‌الاری، حذف ساختار مبتنی بر ولایت فقیه ضروری است.» و «افشای سیاست‌های این نهاد» و «افشای قود قضائیه...»، بخشی از وظایف جاری ماست؛ اما همینجا باید به یاد بیاوریم که اختلاف سیاسی دو جریان عمده در درون سازمان نه بر سر قول یا رد این اهداف به مثابه صحیح یا سقیم بلکه بر سر روش و زمان طرح آنهاست؛ بر سر این که آنها دستور کار امروز هستند یا خیر؟ در اینصورت می‌بینیم که این جمله «افشای برنامه‌ها و... نهاد ولایت فقیه و مقابله با آنها در صدر وظایف سیاسی ما قرار دارد» بار کدام اختلاف سیاسی را با خود می‌برد.

و در پاراگراف پنجم! یعنی جایی که سند ناچار می‌شود بر تحلیل از موقعیت فعلی جنبش اصلاحات و بخصوص نمایندگان آن در حاکمیت تأکید کند، این تفاوت نگاه بارز می‌شود و همان تشیی که مانع دستیابی کنگره به یک سند توافقی شد چهره می‌نماید. چهره‌ای به سود دیدگاهی که سندی مبتنی بر اعلام شکست سیاست‌های اصلاح‌طلبان دولتی را آورده بود. آن سند بسیاری از تناقضات و خطاهای خود را از زمان نخستین انتشار، یا تصحیح کرده و یا کنار گذارده است. اما وضعیت عمومی حاکم بر آن که کشاکی دانسی میان اعلام شکست یک نیرو و باز چشم‌داشتهایی از همان نیرو بود، در این سند، بویژه هر چاکه آن دیدگاه غالب شده، بروز کرده است؛ و دانما با تیسره «ما در عین حال، ما ضمن استقبال...» نمایانگر کشمکش واقعی میان

سوم (جمهوری خواه و دمکرات) و تقویت آنرا... امری مبرم می‌دانیم و برای تحقق آن تلاش می‌کنیم».

این خوب است که یاران توجه کردند که از این نیروی نامفهوم نباید «جمهوری خواه و دمکرات»‌اش را جدا کنند؛ والا این جمع به لحاظ سیاسی پریشان کجا و چگونه باید «سازمانیابی» گردد؟ اما قبل از آنکه دوستان برای تصفیه و جداکردن آن بخش معلوم از این جریان نامعلوم تلاش کنند، باید به این پرسش پاسخ بدهند که آن جریان عظیم بیست و دو میلیونی مگر در اعتقاد به دمکراسی و جمهوری خواهی نیست که چهار بار است به پای صندوق‌های رای می‌رود و محافظه کاران را عقب می‌راند؟ چرا این بخش کوچکتر درون رای ندهندگان نباید به تقویت آن جریان وسیع پردازند؟ بر پایه کدام تحقیقات دریافته‌اید که این بخش نامعلوم از آن چهارده میلیون جمهوری‌خواه‌تر و دمکرات‌ترند؟ در کجای جهان نیروی سیاسی به صرف مخالفت جویبی در پی شویق جریانی بر می‌خیزد که کم و کیف آن را نمی‌شناسد و بر پایه رای نامعلوم ایشان تئوری سیاسی بنا می‌کند؟ در پاراگراف هشتم «بهره گیری از راهکار رفراوند تأکید» شده و چون باز در بخش سیاست ماست این پرسش را به ذهن می‌آورد که مجری این رفراوند کیست و مضمون آن کدام است؟

نافرمانی مدنی یا دعوت به شورش!

در پاراگراف نهم عدم تمکین به قوانین ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی را حق مردم می‌دانند و ایشان را به نافرمانی مدنی دعوت کرده‌اند. این نیز یکی از آخرین سوءبرداشت‌هایی است که دست از دامن اپوزیسیون بر نمی‌دارد. این گرفتاری بعد از کنفرانس برلین پیدا شد. گروهی از آزادخواهان که آنرا مانع گفتن و شنیدن مردم شده بودند وقتی از جهت بی‌توجهی به حقوق مدنی افراد مورد سرزنش قرار گرفتند گفتند که این کارشان اصلاً غیرمدنی نبوده و ایشان نافرمانی مدنی فرموده‌اند. حقیقت این است که بسیاری از ما تا این زمان لفظ نافرمانی مدنی را به عنوان یک پراکنج یا تاکتیک و یا اگر عمری می‌باشد به عنوان یک استراتژی سیاسی نشنیده بودیم و ناچار فرداً و گروهاً به دنبال کشف این معنا راه افتادیم. و فکیمیدیم که این یک عمل معین و معلوم است در شکستن یک قانون از مجموعه قوانین رسمی و جاری مملکت که شخص و مقام اقدام کننده آماده پذیرش و پرداخت جزای آن نیز هست.

یعنی یا به رسمیت‌شناختن قانون، و پذیرش جریحه قانونی آن صورت می‌گیرد. این اقدام فردی و موضوعی‌ست و هرگز یک حرکت سیاسی برای حزبی که کل قانون یک مملکت را به رسمیت نمی‌شناسد نیست. و نمی‌توان عموم مردم را به نافرمانی شایرورزی و پرداخت دائمی جریحه و مجازات دعوت کرد چنین دعوتی ربطی به نافرمانی مدنی ندارد بلکه دعوت به شورش است و از جانب نیرویی که خواهان مبارزه مسالمت‌آمیز است بعید می‌نماید بخصوص وقتی این نیرو خود در خارج از کشور است. و دیگر اینکه مانع مردم در پیوستن به چنین جریانی، این امر که ما این عمل را حق آنها بدانیم یا ندانیم نیست. امری‌ست در ارتباط مستقیم با انتخاب شویو کلی مبارزه و میزان بهایی که مردم «می‌توانند» یا «می‌خواهند» برای مبارزه اجتماعی یا سیاسی پردازند. این میزان آگاهی در فلسطین، در افغانستان در ایرلند یا ایران بر اساس شرایط معین آن جوامع تعیین می‌شوند و به راحتی می‌توان گوناگونی این شرایط را دید.

۱- پس، یازده پاراگراف در همین بخش سیاست ما آمده است که باز هم عمدتاً «سیاست ما» نیست و خواست ما از دولت است. لحن و بیان از ساختار یک سند سیاسی فاصله دارد و کارکرد آن با واژه‌هایی نظیر «تجمعات جوانان برای شادی»، «افشای سیاست‌های فربیکارانه» بیشتر مناسب یک مقاله سیاسی، تهیه‌چی، در بند دوازدهم، آوردن خواست فعالیت آزاد، علی و قانونی با وجود عدم تعریف معین از واژه «قانونی» و اختلاف نظری که پشت این عدم تعریف خفته است، دیگر آن عدم شفافیت نسبی مذکور در مصاحبه نیست یک ابهامی قدیمی‌ست.

بند شانزدهم، خواهان رسمیت یافتن حق اعتصاب کارگران شده است. این حق در قانون اساسی هم اینک «رسمیت» دارد، در بند هفدهم این سند به نحوی به دنبال «کلید حل مسئله ملی» است که از ایران فعلی تصویری نه حتی چون ایرلند و اسپانیا که سالیان است گرفتار مبارزات جدایی طلبانه هستند، که افغانستان گرفتار جنگ قایل را به ذهن متبادر می‌کند.

در بند نوزدهم، تقاضای کاهش «سرع» یا نرخ بیکاری نشان از عدم دقت در شناختن این مشکل در سطح جهان امروز به طور کلی و ایران بعد از انقلاب به ویژه دارد. و دو بار آوردن لفظ «تمهیدات عاجل اقتصادی»، «تمهیدات اقتصادی ضرور» در یک بند واحد، می‌رساند که اولاً ما که سند می‌خواهیم برنامه، یعنی همان «تمهیدات» را ارائه کنیم، نمی‌دانیم که آن «تمهیدات» کدامند و یافتن آن را به همین نیرویی که اعلام کرده‌ایم سیاست‌های شکست خورده‌اند و اگذار کرده‌ایم، و دیگر اینکه توجیه به آن همه عوامل غیر اقتصادی و عمدتاً سیاسی و اجتماعی جامعه خودمان نداریم. پاراسترایی نظیر رشد سریع جمعیت در سالهای اولیه پس از انقلاب و اینک به سن کارآیی رسیدن آن نوزادان، و اختلافات معین بر سر راهکارهای اقتصادی در میان گروه‌های حاکم که اغلب سیاسی‌ست و هنوز نیازمند «تمهیدات سیاسی» است.

بخش دوم: «راهکارهای پیشنهادی ما»

بایستنهاده یافتن راهکار به دولت؟

این بخش چنانکه از عنوان بر می‌آید، خود را در چهار عرصه «سیاسی»، «اجتماعی»، «حقوقی» و «اقتصادی» ارائه طریق کرده است؛ در بخش سیاسی، اجتماعی، حقوقی آن یا سه دسته مواد روبرو هستیم. یکی آن دسته که اصلاً راهکار نیستند بلکه پیشنهاد یافتن راهکار به دولت هستند، نظیر بند ففدهم که خواهان ارائه برنامه عمل برای جلوگیری از آلودگی محیط زیست شده است، یا بند هژدهم که خواستار اعلام برنامه برای کاستن از ناپسامانی اجتماعی‌ست، یا نوزدهم که اعلام سیاست خارجی فعلی است. و یا اینکه مطالب کلی و تکراری و حتی نامفهوم هستند نظیر «تأمین حق دسترسی کلیه شهروندان به اطلاعات و اخبار» که با توجه به خواست فعالیت آزاد مطبوعات یکبار در همین بخش و قبل از آن در بخش سیاست ما معلوم نیست کدام پروژه مشخص را در نظر دارد. و «کنارگذاشتن سیاست‌های ضد کارگری از سوی هر نهاد رسمی کارگری در جمهوری اسلامی که باشد!» و یا طرح‌هایی در این مرحله نشدنی و اساساً بررسی نشده‌اند مانند توسعه دامنه مسئله ملی تا حد «ضرورت آموزش زبان بلوچی در مدارس!» یا «لغو هرگونه مقررات فقهی در برابر فعالیت جوانان» سرفصل و سرلوحه این بخش خواسته ناصحیح و زیان آوری‌ست که اگر جامعه‌ای چنان شرایطی را بر قرار کند اول اینکه آناش را رسمیت بخشیده است، و دیگر اینکه آزادی و امنیت اجتماعی را تحدید کرده است و در یک کلام آن جامعه محل زندگی انسان متمدن و دمکرات نیست. این بحث که آیا آزادی بی قید و شرط بیان و قلم و اجتماعات و تظاهرات می‌تواند در یک جامعه قانونمند وجود داشته باشد یا خیر، یکی از بحث‌های فعال کنگره پنج بود. همه این بحث‌ها شد که آیا در همین جوامع اروپایی هر کسی هر چه بنویسد از تعقیب قانونی به دور است؟ آیا می‌توان در نشریه‌ای نوشت و فردی یا ارگانی را به زدنی یا خیانت متهم کرد و بازخواست نمود؟ آیا می‌توان بی قید و شرط تظاهرات برقرار کرد؟ نباید قبلاً به اطلاع پلیس یا ارگان مربوطه رساند آیا اجازه خواننده داد که در هر مکان و منظقه‌ای تظاهرات برقرار شود؟ آیا قوانین کشوری تمامی اعتراضات را غیرمسلحانه بودن تظاهرات و اعتراضات را نذارند؟ و اگر شرایط معینی رعایت نشود، آیا قانون مانع برگزارکنندگان به هر شکل ممکن نخواهد شد؟

این بحث‌ها که بحث خردمندانه قانونیت بود، در کنگره پنجم لاقلاً نتوانست پیشنهاددهندگان را در حد «تصحیح آزادی بی قید و شرط» به «تأمین بی قید و شرط آزادی» به مدارا بکشاند. و امروز این یک پس‌رفت آشکار است که پس از پنج سال بیکر و بحث قانون و دمکراسی باز ایشان از آزادی بی قید و شرط سند ساخته‌اند. هر انسانی که به حقوق فردی و اجتماعی خود علاقمند باشد، نباید خواهان زندگی در جامعه‌ای باشد که هر بخشی از اهالی آن در هر زمانی که تصمیم بگیرند، به هر شکلی که بخواهند، در هر نقطه‌ای که تصمیم بگیرند، تظاهرات برقرار خواهند کرد. این اعلام اجازه تجاوز به حریم آزادی و امنیت اجتماعی‌ست و خواست ایجادش در یک سند سیاسی تاسفی بزرگ!

«راهکارهای پیشنهادی ما»

در عرصه اقتصادی، کدامند؟

در این بخش می‌توان عنوان ارائه شده از جانب سند را به تمامی فراموش کرد زیرا عمدتاً مواجیم باز یا یک سری خواسته‌ها که راه وصل به آنها را نمی‌دانیم اما مطمئیم که باید راهی داشته باشند. این هیچ عیب و ایرادی هم ندارد. زیرا تاریخ و زندگی این سازمان به گونه‌ای بوده است که بیشتر تلاش آن صرف مبارزه و بعضاً مخالفت سیاسی شده است. بر اساس این واقعیتی هیچ اشکالی ندارد که بگویم با توجه به علم و آگاهی‌مان از حقوق انسانی، و مطالعه و مشاهده‌مان از جوامع پیشروتر، خواهان چه فرم و ادامه در صفحه ۱۱

دکتر هاشم آغاچری و عبور از خط قرمز!

ماشالله سلیمی

هرچه کشور ما را به دلیل نهادینه بودن استبداد می‌توان کشور خط قرمزها نامید، اما طی ۲۳ سال حکومت جمهوری اسلامی آن قدر تعداد تابلوهای ورود ممنوع و چراغ قرمزها زیاد شده که از حد نام‌گذاری و شمارش خارج شده است. از این زاویه وضعیت طوری شده است که این مثال مصداق جامع در جامعه ما دارد: «این ور ترو که چاه است، آن ور ترو که چاه است، حرکت نکن که تو چاه می‌افتی.»

در سایه حکومت جمهوری اسلامی خط قرمزها سال‌هاست به چاردریوی خانه‌های مردم کشیده شده است. همه چیز حد و حدود دارد. از نوع و چگونگی لباس پوشیدن گرفته تا چگونه راه رفتن و صحبت کردن‌ها قواعد خاص خودش را دارد، اگر ذره‌ای از دواپیری که در این رابطه ترسیم شده پا را بیرون بگذاری، در حکم این است که چراغ قرمزی را رد کرده‌ای.

مواردی نظیر نقد اسلام، تغییر انتقادی قرآن، مبارزه با خرافات مذهبی، نقد روحانیت، حتی تظاهر به روزخواری، از مواردی است که سابقه هزار و اندی ساله دارد.

خط قرمزها فراوان بود! شاه انسان مقدسی بود که هرگز جایز الخطا نبود و هر چندی می‌گفت، غیر قابل تردید بود. از این رو وقتی ادعا می‌کرد که دست‌های حضرت عباس مانع از این شد که گلرله بر فرش بخورد، باید همه قبول می‌کردند؛ و اگر مجله‌ای توفیقی یافت می‌شد که فضولی می‌کرد و می‌نوشت «ذکی، حضرت عباس که دست نداشت» فوری به جزای خویش می‌رسید و درش تخته می‌شد!

۲۳ سال حکومت جمهوری اسلامی، برخی روشنگران دینی را بر آن داشته که در باورهای گذشته خویش تجدید نظر کنند. از جمله این باورها، روحانیت و قدامت و تاریخیچه آن است. افرادی مثل دکتر عبدالکریم سروش که زمانی تحت فرمان خمینی، در بستن در دانشگاه‌ها، از همه فعال‌تر بود و دستمزد خویش را نیز با سمت رئیس انقلاب فرهنگی گرفت، و صمیمانه در تصفیه دانشگاه‌ها، با روحانیت حاکم همدلی و هم‌زبانی و هم‌کاری کرد، در طی بحث‌های علمی دانشگاهی و از همه مهتمتر تجربه حکومت اسلامی، از روحانیت سنتی جدا شد و به نوسازی این اسلام روی آورد. گرچه به خاطر این گونه کارهایش مغضوب بارگاہ خلافت گشت، و مورد آزار و اذیت چاق‌داران دستگاه ولایت فقیه قرار گرفت، اما، خطایش آنچنان سهمگین نبود که لقب «بدتر از سلمان رشدی» را دریافت دارد.

دکتر هاشم آغاچری از این روشنگران دینی است که تلاش دارد، دین اسلام را با وضعیت جهان معاصر دمساز کند. اخیراً ایشان به امید پشتیبانی بخش اصلاح‌طلب روحانیت و نیز کشش جامعه پارا از «گلیم» خویش دراز تر کرده و از سنت‌گرایان روحانی انتقاد کرده گفت: «حجت قرارداد فهم گذشتگان از دین و قرآن، یعنی آموزه‌های دینی که روحانیت سنتی ارائه می‌دهد، آموزه‌های سیاه، تاریک و عتیقه است و باید دور ریخته شود.»

گرچه هیچ‌کدام از سخنان فوق اساس دین را مورد سوال قرار نداد، بلکه در جهت ارائه تصویری امروزی از دین ایراد شده است، اما همین نیز کافی بود تا از زمین و بیسار چسماق تکفیر و اسلاما از سوی روحانیت سنت‌گرا بر فرق ایشان فرود آید. اما ایشان در همین نکته واندایستاده در همان سخنرانی اعلام نمود که «سلسله مراتبی که در تشکیلات روحانیت همانند آیت‌الله، حجت‌الاسلام و ثقة‌الاسلام وجود دارد، تحت تاثیر کلیسای کاتولیک شکل گرفته است.»

از آنجا که سخن فوق فقط شامل حال روحانیت سنت‌گرا نمی‌شد، بلکه مجموعه روحانیت را در بر می‌گرفت باعث برآشفنگی تقریباً تمام صنف روحانیت (البته با شدت وحدت متفاوت) گشت.

آیت‌الله نوری همدانی که گفته می‌شود یکی از فتوا دهندگان اصلی قتل‌های زنجیره‌ای است، ایشان (آغاچری) را بدتر از سلمان رشدی دانسته و تهدید کرد که اگر مقامات قضایی موضوع را پیگیری نکنند، خود وارد میدان عمل خواهد شد. تمام روزنامه‌های طرفدار ولی فقیه و محافظه کاران، با شدیدترین و اهانت‌بارترین کلمات علیه ایشان کارزار مطبوعاتی وسیعی را سازمان دادند.

برخی روحانیون معروف به اصلاح‌طلب و بخصوص، خاتمی رئیس جمهور و کروبی رئیس مجلس نیز دکتر هاشم آغاچری را تنها گذاشته و به درجاتی با روحانیت طرفدار حکومت ولایت

جهانی‌شدن و تحولات پس از ۱۱ سپتامبر

(در رابطه با ایران)

کیانوش توکلی

قبل از ۱۱ سپتامبر بسیاری جهانی‌شدن را افسانه و اختراع لوئیرال‌ها دانسته و آنرا دنباله گذشته ارزیابی می‌کردند در مقابل بودند کسانی که جهان امروز را بدون مرز ارزیابی کرده که در آن نقش سیاست و سیاست‌مداران هر روز کم‌رنگ‌تر گشته و سرمایه با اقتصاد حرف اول را در آن خواهد زد، وقوع این واقعه هولناک باعث شد که سیاست بشکل بی‌سابقه‌ای در مرکز گفتگوی مردم جهان قرار گیرد. زن، مرد، پیر و جوان در رابطه با ۱۱ سپتامبر در چهارگوشه جهان، دارای موضع و نظر شدند.

اما ۱۱ سپتامبر برای من اینگونه بود که پس از مدتی کنکاش و مطالعه در خصوص جهانی‌شدن، به این نتیجه رسیدم که بدون داشتن درکی استراتژیک از روندهای «جهانی‌شدن»، نمی‌توان و نباید یک خط مشی سیاسی در عرصه ملی ارائه کرد.

در گذشته احزاب چپ و کمونیست در ابتدای برنامه‌های خود را از مسایل جهان، شروع و سپس به بررسی مسایل جاری در کشورهای خود اقدام می‌کردند. البته در آن زمانها، احزاب کمونیست، جهانی فکر و عمل می‌کردند و به همین خاطر از آسیا و آفریقا از تیوبی تا ایران، افغانستان، بلیوی و مصر راه رشد غیرسرمایه‌داری تجویز می‌شد و معمولاً این احزاب شناخت درستی از تاریخ کشور و روانشناسی مردم خود نداشتند و خط مشی سیاسی آنان با جامعه همخوانی نداشت. نتیجتاً همه این احزاب بویژه در کشورهای جهان سوم به از فروپاشی اردوگاه واقعا موجود بود و ورشکستگی سیاسی رسیدند. پس از آن بود که احزاب سیاسی چپ دمکرات ایران با کنارگرفتن و یا رد کمونیسم و با شعار جهانی فکر کنیم و ملی عمل کنیم به صحنه آمدند، و شروع کردند به تصحیح خطاهای گذشته و سعی کردند توجه خود را نه به آرمانهای چپ بلکه به واقعیتهای جامعه خود معطوف نمایند و برخی چنان به مسایل داخلی و ملی پرداختند که جهان و روندهای حاکم بر آن را یکسر بدست فراموشی سپردند. بدتر از همه دچار سیاست‌زدگی و سردرگمی شدند و در واقع به جای رهبری سیاسی، به دنبال حوادث کشیده شدند. بطور مشخص بگویم احزابی که خود را چپ دمکرات می‌نامند و از اصلاح‌طلبان دینی پشتیبانی استراتژیک به عمل می‌آورند و در عین حال خود را سکولار دانسته و خواستار جدائی دین و دولت شدند، از آن جمله‌اند.

علت این آشفتگی‌های سیاسی در بین اپوزیسیون ایرانی که می‌توان آنرا بخشی از بحران ملی ایرانیان نامید، را بایستی در فروپاشی اپیدئولوژی و نداشتن دیدگاههای فکری جایگزین در این احزاب و سازمانها دانست. به نظر من داشتن درکی روشنتر از روند جهانی‌شدن و تحولات پس از ۱۱ سپتامبر که همچنان ادامه دارد به احزاب و فعالین سیاسی کمک می‌کند که از این بحران به سلامت عبور کرده و دارای پایه‌های فکری مشترک شوند و این به نوبه خود به هماهنگی نیروهای سکولار ایرانی کمک خواهد کرد. در این نوشته سعی دارم ابتدا درک و برداشت خود را از این مقوله و سپس تحولات جاری و چشم‌اندازهای آن را تصویر کنم. طبیعتاً پدیده جهانی‌شدن ابغادی بسیار متفاوت و گوناگون دارد و من در این

زمان تصمیم‌گیری است. یا منافع صنفی روحانیت، و نفرین‌آیدی و یا گسستن از روحانیت سنتی و نام نیک. * * *

پایان سخن: راست این است که بخشی از این خط قرمزها در فرهنگ جامعه نهادینه شده است. نشر این فرهنگ توسط و حمایت حکومت‌های استبدادی از آن، اندیشمندان، نویسندگان، شاعران، هنرمندان و سیاستمداران، کشور ما را نیز در این عرصه بیش از اندازه محتاط بار آورده است.

به جرات می‌توان گفت خودسانسوری در این عرصه بیش از هر عرصه دیگری بر ادبیات سیاسی، ادبی و اجتماعی کشور ما حاکم است. آیا وقت آن نرسیده که به این محافظه‌کاری پایان داده شود و با ضد ارزش‌های ارزش شما صریح‌تر به مبارزه برخاست؟ و زبان استعاره را از ادبیات سیاسی، ادبی و اجتماعی حذف کرد؟

این احزاب از جو خارجی‌ستیزی مردم، سواستفاده کرده‌اند. به نظر من وظیفه سیاسی نیروهای چپ و مترقی جهان، نه مخالفت با این روند، بلکه دمکراتیک و عادلانه‌شدن، جهان را بایستی مد نظر داشته باشد.

مخالفین جهانی‌شدن همه ما در چند سال گذشته از طریق رسانه‌ها، شاهد اخبار، گزارش‌ها و تصاویر تظاهرات و مخالفت‌های گسترده افرادی با چهره‌های پوشیده و گاه‌ها خوین که به تخریب و سنگ‌پراسی در شهرهای سیاتل، گوتنبرگ و جنوا بوده‌ایم. اما تصاویر خشونت‌آمیز را، تلویزیونهای اروپائی ساعتها و به صورت تکراری پخش می‌کردند تا نشان دهند که تنها افراد آنارشیست مخالف جهانی‌شدن هستند و از سوی دیگر گفته می‌شود که این مخالفین ائتلاف، رنگین‌کمانی از گسروهای کاتولیک، فمینیست‌ها و همجنس‌گرایان و گروه‌های جهان‌سومی هستند.

اما می‌دانیم که آتک (Attc) هسته مرکزی مستعدین جهانی‌شدن است. این نهضت در فرانسه شکل گرفته و در ۳۰ کشور جهان گسترده است و بیش از ۶۰ هزار عضو دارد و تعدادی از شخصیت‌های دولت‌های اروپائی در این نهضت عضویت دارد. آتک مخالف سرمایه‌داری نیست و قصد نابودی آن را ندارد. بلکه در صدر فرم و انسازنی کردن آن است. از جمله در برنامه آتک آمده است: وضع مالیات ارزی، از بین بردن مناطقی که فرار مالیاتی در آنها وجود دارد. بخشودگی بدهی کشورهای فقیر و تغییر قوانین تجارت جهانی و بانک جهانی و همینطور دمکراتیزه کردن این دو سازمان جهانی. در ضمن آتک به صلح جهانی، حقوق بشر، نهضت زنان، حقوق سندیکائی و حفظ محیط زیست توجه دارد و خلاصه تحت عنوان «بنای جهانی نو امکان‌پذیر است» خود را سازمان می‌دهد. اگر آتک به عنوان هسته مرکزی مستعدین جهانی‌شدن رهبری مستعدین را در دست گیرد و البته این نشدنی است مگر آتک صف خود را از صف آنارشیست جدا سازد شاید در آن صورت بتواند برخلاف نهضت ۱۹۶۸ یک نهضت دائمی و رو به رشد باشد. در ضمن ناگفته پیداست که آتک رهبران کشورهای جهان سوم را مورد انتقاد قرار نمی‌دهد که این خود می‌تواند مورد سواستفاده رهبران ارتجاعی از جمله کشور ما قرار گیرد.

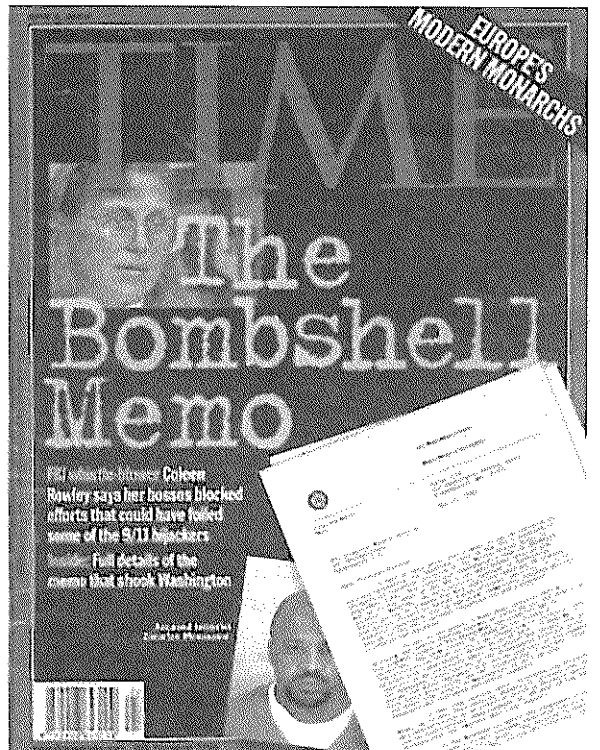
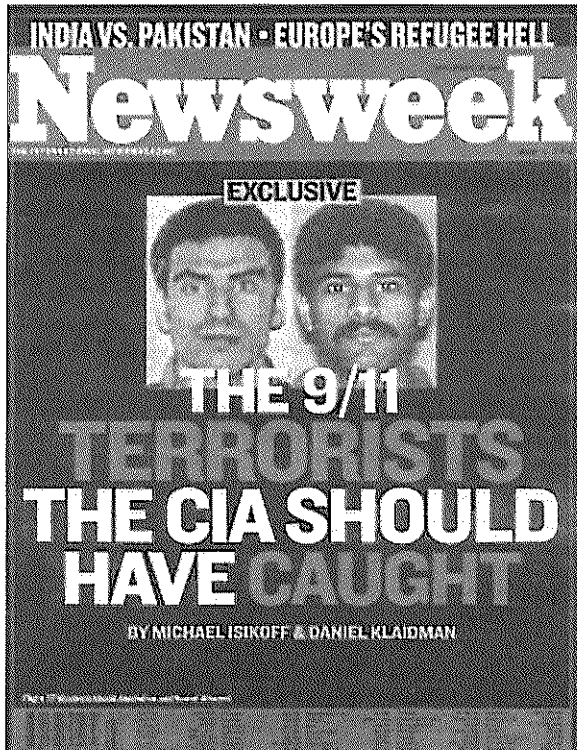
پیروزی انقلاب اسلامی تقریباً هم زمان با روند جهانی‌شدن بود. در حالی که در این مدت ۲۰ سال، احزاب سیاسی در اکثر کشورهای جهان برای جلب سرمایه خارجی و تکنولوژی مدرن به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند و خصوصی‌سازی را تا شرکت‌های پست، تله‌ن، رادیو و تلویزیون کشانده بودند، رهبران مذهبی ایران با تبلیغ و تشویق کمونیست‌ها درست در نقطه مقابل روند جهانی‌شدن ایران کرده و ۸۰ درصد صنایع ایران را دولتی و تجارت خارجی و شرکت‌های بیمه را ملی کردند.

به لحاظ سیاسی با گروگان‌گیری و میدین بر جو ضد آمریکایی، ایران را به انزوا کشانند می‌دانیم که آمریکا در راس جهانی‌شدن قرار دارد و بنابراین سیاست ضد آمریکائی و دولتی‌کردن اقتصاد، یک سیاست کور ضد جهانی‌شدن بوده است و تماماً بر ضد منافع ملی ایران و در جهت ویرانی کشور عمل کرده است. نتیجه این شده که در این فاصله ۲۳ سال سرمایه‌گذاری خارجی تقریباً صفر. اقتصاد دولتی در دست مافیای قدرت گرفته و صنعت نفت ایران در حال فرسودگی و نابودی است. تا ۳ سال دیگر ایران فرصت دارد که عضو سازمان تجارت جهانی شود، وگرنه پس از آن کشور ما قادر به صادرات نخواهد بود. محروم‌شدن ایران از نفت و گاز دریای خزر، سالانه ۸۰۰ هزار نفر بر تعداد بیکاران کشور افزوده می‌شود و تا سه سال دیگر جمعیت بیکار کشور اکثراً جوانان به رقم ۸ میلیون خواهد رسید افزایش جمعیت و کاهش تولید نفت، در آمد حاصله از نفت را به رقم ۲ میلیارد دلار در سال کاهش می‌دهد. بسی‌آیندگی جوانان سرخورده‌گی آنان از اصلاحات، کشور را در آستانه انفجار قرار داده است. بنابراین در چنین شرایطی مبارزه مخالفین جهانی‌شدن منجمله آتک ربطی به کشور ما ندارد چرا که سرمایه‌های وارد کشور نشده که ما بخواهیم شرایط آنرا عادلانه و دمکراتیک کنیم. مسئله اصلی کشور در درجه اول دگرگونی در قدرت سیاسی، یعنی پایان‌دادن به حکومت مذهبی و ایجاد جامعه مدنی و سکولار در ایران است. ادامه دارد

۱۱ سپتامبر، دروغ و باور، کدام احتمال؟

نویسنده: یورگن الزسر

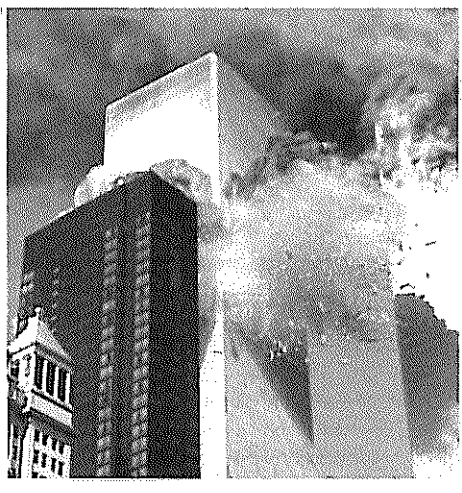
برگردان از آلمانی: داراب شکیب



مورل همیشه تاکید داشت که اداره وی همه تلاش‌اش را کرده که بفهمد موسوی در توطئه ترور شرکت داشته است. مسئولیت توجیه اقدامات را رایس به گردن نهاد و در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: من فکر نمی‌کنم که کسی می‌توانست پیش‌بینی کند هواپیمایی ربوده و به برجها زده شوند. ادعاهای رایس خلاف واقعیت‌اند. بنا به گزارش واشنگتن‌پست یک کمیسیون پنتاگون در سال ۱۹۹۳ تاکید کرد هواپیماها می‌توانند به مثابه سلاح علیه اهداف شهری بکار گرفته شوند. مثال‌های دیگری نیز می‌توان شمرده. در سال ۱۹۹۴ یک هواپیمای چسنا در عملیاتی انتحاری در کنار اتاق خواب پرزیدنت در کاخ سفید به یک درخت اصابت کرد. در همان سال بنیادگرایان الجزایری هواپیمای ایر فرانس را به قصد زدن به برج ایفل ربودند. مژنون اصلی بمب‌گذاری در ورلد ترید سنتر در سال ۱۹۹۳ پس از دستگیری از طرح بودن چندین هواپیمای با نیت انفجار آنان سخن گفت. او می‌خواست با هواپیمای پر دفتر مرکزی سیاقوط کند. می‌توان بر لیست هشدارها به آمریکایی‌ها موارد دیگری نیز اضافه نمود. هشدار مبارک رئیس جمهور مصر، هشدار سازمان اطلاعاتی آلمان، هشدار روسها مبنی بر تهاجم کوتاه مدت به ساختمان‌های دولتی و فرودگاهها. هشدار موباد در آگوست سال ۲۰۰۱. در گزارشی از سوی متخصصان کتابخانه کنگره در سپتامبر ۱۹۹۹ با دقتی باورنکردنی سخن از تروریستهای القاعده می‌شود که حاضرانند هواپیمایی پر از مواد منفجره را به پنتاگون، دفتر مرکزی سیا و یا کاخ سفید بزنند. این گزارش به شعبه‌ای از سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا ارائه شد. پیرامون دو تن دیگر از تروریست‌های ۱۱ سپتامبر نیز اطلاعات نویینی انتشار یافته است. اف. بی. ای. پس از انتشار گزارش راولی برای رفع مسئولیت از خودش اخبار و اطلاعاتی به رسانه‌ها می‌رساند. اخباری که سیا را بشدت می‌آزارد. بر حسب این اطلاعات المیدر و الیضی از ربایندگان هواپیمای شماره ۳ افراد شناخته‌شده القاعده برای سیا بودند و از سال ۲۰۰۰ پس از شرکت در کفرانس

اینها همه گمانه‌زنی‌های گستاخانه‌ای هستند. بگذریم، خودمان را در چارچوب اسناد مقامات آمریکا مقید بکنیم و به بررسی آنها بپردازیم. یکی از این اسناد توصیه نامه ویژه‌ای است که در ۹ سپتامبر دو روز پیش از فاجعه بر روی میز بوش قرار گرفت. در این گزارش جزئیات جنگ جهانی صلیبی ضد ترور علیه بن لادن ترسیم شده بود. فرستنده تلویزیونی NBC گزارش داد که تمام خطوط اساسی توصیه نامه و یا به مفهومی دیگر تمام نقشه پس از ۱۱ سپتامبر توسط کاخ سفید به اجرا در آمد.

تمام موارد فوق می‌تواند در خدمت ظن بیشتر به محافلی در هیت آمریکا باشد که خواهان برافراختن جنگ صلیبی با ابعادی جهانی‌اند، اما کجا باید مدارک مشخص دخالت آنها در ۱۱ سپتامبر، اما بزرگترین تئوری توطئه که برحسب آن اسامه بن لادن و همقطاران طرح شیطانی ۱۱ سپتامبر را استادانه و به تنهایی اجرا کردند همانقدر پذیرفتنی است که تئوری توطئه دیگر. در این تئوری بوش یا دیک چینی معاون وی مستقیماً فاجعه ۱۱ سپتامبر را برنامه‌ریزی کرده تا منافع استراتژیک اسپریالیسم آمریکا را



پیش برده و به اجرا در آورند. اگر فاکت‌های گزارش راولی را جدی بگیریم می‌بایست در سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا خبرچینان و جاسوسانی فعال باشند که مانع تدابیر لازم برای مقابله تروریست‌ها می‌شوند و یا حتی با آنان همکاری می‌کنند. همکاری بین بین بخش‌هایی از سازمانهای اطلاعاتی آمریکا با بنیادگرایان مسلمان حداقل از دهه ۸۰ شکل گرفت. همکاری با مجاهدین افغانی، ماجرای ایران گیت و حمایت از مسلمانان بوسنی نمونه‌های مشهور این سرودات‌اند. شاید در سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا یک فراکسیون جهاد اسلامی وجود داشته باشد؟ این فراکسیون از منافع چه کسانی دفاع می‌کند؟ از منافع مسلمانان بنیادگرا به هزینه آمریکایا؟ از منافع سرمایه آمریکا و دسته‌بندی از آن به هزینه جهان اسلامی؟ و یا بین سرمایه نفتی آمریکا و الیگارش‌های اسلامی شرکت مشترکی تاسیس شده است. این مطلب کوتاه شده است.

بالادستی‌ها رد می‌شد. سماجت دفتر مرکزی اف. بی. ای. آنچنان به چشم می‌خورد که همکاران راولی به شوخی می‌گفتند «می‌بایستی جاسوس و خبرچینی مثل هانسن در بالایی‌ها باشد که برای اسامه بن لادن کار بکنند». (هانسن جاسوس کا. گ. ب. بود). در زمانی که راولی نامیذانه کوشش داشت رازهای موسوی را کشف کند یک تیم دیگر اف. بی. ای. در به در دنبال کسانی می‌گشت که فاجعه ۱۱ سپتامبر را رقم زدند. کنت ویلیامز مامور اف. بی. ای. کشف کرد افراد مشکوک اسلامیت در مدارس تعلیم خلبانی ثبت نام می‌کنند و کنجکاوانه می‌خواهند از جزئیات دفاعی سیستم‌های فرودگاههای بزرگ سر در بیاورند. ویلیامز رئیس‌اش - کورترز - را متقاعد ساخت که ماجرای در راه است و در ۱۰ جولای سال گذشته گزارشی برای اداره مرکزی اف. بی. ای. ارسال کرد و خواست که همه مرکز آموزش خلبانی را بشدت کنترل کنند. این گزارش به چهار بخش اف. بی. ای. فرستاده شد؛ بخش مقابله با بنیادگرایی اسلامی، دفتر مقابله با ترور در اداره مرکزی، گروه اقدام سریع علیه بن لادن و دفتر منطقه‌ای نیویورک. از سوی هیچکس عکس‌العملی نشان داده نشد. تیم کورترز دچار سرنوشتی کاساندرایی شد. (کاساندرای دختر پادشاه ترویان، فروپاشی دودمانش را پیش‌بینی کرد اما مورد توجه آنان قرار نگرفت). نه تنها حرفهای آنها را بار نکرده‌اند، بلکه کاملاً به آنها بی‌توجهی نشان دادند. در پنجم جولای سال گذشته، پنج روز پیش از گزارش ویلیامز، جرج بوش از کندولیزا رایس مشاور امنیتی‌اش خواست ارزیابی مشخصی از اقدامات تروریستی ارائه دهد. در ۱۶ اگوست گزارش رایس روی میز جرج بوش بود. در گزارش روزانه به بوش هشدار داده شد که اسامه بن لادن قادر است دست به هواپیمارمایی بزند. درست پنج هفته پیش از ۱۱ سپتامبر. در گزارش‌های راولی و ویلیامز به بیرون در ماه‌های اسامه منجر به بحران اعتماد در دستگاه اجرایی شد. یک روزنامه آلمانی وضعیت بوش را اینگونه وصف کرد «بوش در وسط گردابی قرار دارد که فقط در طول یک روز از طوفانی در یک فتنان شروع شد». سماجت دولت بوش مبنی بر اینکه در ۸ ماه گذشته هیچ گونه هشدار به آنها پیش از ۱۱ سپتامبر داده نشده است موقیعت کنونی‌اشان را متزلزل تر می‌سازد. رئیس اف. بی. ای.

اطلاعاتی ۱۰۰ فاکت پیرامون اف. بی. ای. را برایش بفرستند. راولی از همانزمان آرزوی مامور مخفی‌شدن را در سر داشت. در دوران دانشجویی وقتی کارمندان اف. بی. ای. در محوطه دانشگاه پیشنهاد کار در این اداره به دانشجویان می‌دادند و با مقاومت مسئولین دانشگاه مواجه بودند؛ راولی جزو معترضین اصلی به مسئولین بود. پس از پایان تحصیل دانشگاهی در رشته حقوق راولی مامور ویژه اف. بی. ای. شد و با به دنیای خشن مردان گذشت و مدارج ترقی را به سرعت طی کرد. راولی در سال ۱۹۹۵ رئیس دفتر منطقه‌ای مینیاپولیس اف. بی. ای. شد. دوستان و همکاران راولی وی را زرنگ و کارکشته در عین حال متواضع می‌دانند. اف. بی. ای. زندگی او را رقم می‌زد و در وقت آزاد و زندگی خانوادگی نیز با مشکلات خانه و چهار فرزند دست و پنجه نرم می‌کرد. مادر شاغل، خدمتگزار صادق دولت و هسواخواه بی‌چون و چرای ایده‌آل‌هایش. بی‌هیچ کم و کاست سمبل an american dream had come true در آغاز ماه‌های راولی پس از چند روز بیخوابی شبانه ساعت ۳ صبح به سمت دفتر کارش روانه شد و نامه‌ای نوشت که به قول نثریه تایم مانند یک بمب ترکید. او در نامه‌اش خطاب به مورل، رئیس اف. بی. ای، سازمان پلیس فدرال را متهم می‌کند که عمده‌ترین مانع اقداماتی شده است که می‌توانست از فاجعه ۱۱ سپتامبر جلوگیری کند. راولی شخصاً گزارش‌اش را به واشنگتن برد و دو نسخه کپی شده از آن را به کمیسیون سازمانهای اطلاعاتی سیا تحویل داد. شک راولی به روسایش در تابستان ۲۰۰۱ پس از دستگیری ذکریا موسوی در همان اوان آغاز شد. ذکریا موسوی پس از ۱۱ سپتامبر به عنوان تروریست شمار ۲۰ به افکار عمومی معرفی شد. موسوی بنا به اطلاعات مسئول یک آموزشگاه خلبانی دستگیر شد. موسوی فقط می‌خواست هدایت هواپیمای در آسمان را یاد بگیرد و نه نشست هواپیمای. در بازجویی موسوی ساکت ماند. موسوی سالها تحت مراقبت سازمان اطلاعاتی فرانسه قرار داشت. موسوی به همه جهان سفر می‌کرد و با بنیادگرایان مسلمان دیدار می‌کرد و از بین آنان برای جنگ چچن مجاهدگیری می‌کرد. با اطلاعاتی که راولی از فرانسوی‌ها گرفته بود بارها تقاضا کرد که کامپیوتر همراه موسوی موضوع تحقیق وی بشود ولی این تقاضا با دلایل واهی از سوی

دولت بوش دست به تشکیل وزارتخانه جدیدی زده است. وزارت حفاظت از میهن با ۱۶۹ هزار کارمند و بودجه ۳۷ میلیارد دلاری قرار است آغاز به کار بکند. این اقدام که حتی برای اعضای کنگره آمریکا نیز شگفتی‌آور است اکنون رخ می‌دهد. قضیه روشن است. مجله تایم در شماره ۳ ژوئیه از اسرار تازه‌ای پیرامون ۱۱ سپتامبر خبر داد. کولین راولی یکی از کارکنان اف. بی. ای. در نامه‌ای خطاب به مورل رئیس اف. بی. ای. این اداره وی را به بی‌توجهی و سهل‌انگاری متهم کرده است. راولی در نامه‌اش ادعا می‌کند اف. بی. ای. به هشدارها پیرامون عملیات تروریستی عظیم علیه ایالات متحده آمریکا توجه نشان نداده و عمده‌ترین شاهد و قرائن مبنی بر این اقدام تروریستی را لاپوشانی کرده و می‌کند. در یک سرشماری سی. ان. ان / تایم از شهروندان آمریکایی ۶۰ درصد آنان معتقدند که سیا و اف. بی. ای. مسئولیت عدم مقابله با تروریست‌ها در ۱۱ سپتامبر را بر دوش دارند. پس از انتشار نامه راولی بین دو اداره سیا و اف. بی. ای. بازی رفع مسئولیت شدت گرفته است. از آنجایی که سیا قصد ندارد حماقت را به گردن بگیرد در گزارشی اف. بی. ای. را زیر سوال برده و مدعی است در شروع سال ۲۰۰۰ هشدار لازم را به این اداره داده است. انتقاد صریح رسانه‌های خبری آمریکا از سازمان‌های اطلاعاتی و به ویژه مجرم شناختن مورل رئیس اف. بی. ای. که ۷ روز پیش از ۱۱ سپتامبر رئیس این اداره شد دولت بوش پسر را در مخصصه نوینی قرار داد. تصمیم دولت بوش برای ایجاد وزارتخانه عریض و تحویل حفاظت از میهن؛ بزرگترین سازماندهی اداری پس از جنگ جهانی دوم؛ در واقع تلاشی است برای از زیر ضرب بردن سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا. اما تک‌کندی حق دارد این تلاش را به سخره بگیرد و بگوید: سؤال اینست آیا این کمکی به کسی می‌کند که ما نظم صندلی‌های راحتی عرشه تایتانیک را دوباره آرایش بدهیم. نشریه لیبرال آمریکن پرسپکت وظیفه این وزارتخانه را به سادگی انجام نشدنی می‌داند. گزارش راولی کولین راولی کیست؟ کمتر کسی پیدا می‌کنیم که از دوران کودکی مانند خانم راولی شیفته همکاری با سازمان‌های اطلاعاتی بوده باشد. او در کلاس پنجم از اف. بی. ای. خواست که بروشورهای

حزب کارگر برزیل، دیروز و امروز

نویسنده: لوئیس هنریک، عضو مجمع ملی جنبش برای بازسازی سوسیالیسم، یک گرایش درون حزب

منبع: مجله سوسیالیست نو

برگردان: م. ملک محمدی

ادامه از صفحه ۸

باری! نقد و بررسی سند

می‌آوردیم. آنچه که بمقدار فهرست مطالباتی مزد و حقوق بگیران ممکن است موجب این سوء تفاهم شده باشد، آن است که می‌آید: افزایش دستمزدها با رعایت افزایش نرخ تورم که در واقع خواهان افزایش معین دستمزدهاست به علاوه افزودن نرخ تورم به آن و «تثبیت دستمزد کارگران از طریق افزایش آن به میزان تورم سالانه» یعنی عدم افزایش دستمزد آنان و تثبیت اوضاع امروز آنان!

نگرانی برای توسعه بوروکراسی همانقدر که در کشورهای صنعتی و مدرن یک نگرانی جدی و فعال است در جامعه ما به مجموعه دلایل بنده از یک سند سیاسی نیست. مجموعه مواد این بخش کلی، تاروشن و ناراهنگشاست و مبتنی هست بر خواست همه چیزهای خوبی که همه دولت‌های جهان وعده انجام آن را می‌دهند فقط ارائه راهکار مناسب می‌توانست فهرستی از این دست را قابل توجه بکند که متأسفانه اینجا در دسترس نیست. والا همه می‌دانند که، اگر هم امنیت سرمایه تأمین بشود و هم دولت سوسیالیست مناسب و به جا بپردازد و هم امنیت شغلی برای کارکنان باشد، تازه آنگاه از طریق ایده آل «توافق‌های جمعی! میان کارگران و کارکنان»، همه چیز عالی خواهد شد. اما معضلات اقتصادی جهان امروز و

پیدا شدن پارامترهای تازه در رهایی به رفاه اجتماعی و توسعه اقتصادی همسویی بعضی از این مقولات را با هم با مشکلات جدی مواجه کرده و به قول رفقا «تسهیلات» تازه می‌طلبند. سخن آخر اینکه در عرصه اقتصاد نیز مانند سیاست ذهن تشبیه‌کنندگان سند مشحون از تناقضات جدی نظری است و اگر حل این تناقضات به نفع و نفع و نفع و نفع از بسیاری اهداف سیاسی در دستور قرار نگیرد، حال و حال این سازمان قادر به ارائه سیاست منظم نخواهد بود و موقعیتی که عرضه خواهد کرد همانی خواهد بود که مولانا در وصفش فرماید: این سو، کشان سوی خوشان

و ان سو، کشان با ناخوشان
یا بگذرد، یا بشکند
کشتی در این گرداب‌ها!
و در پایان این سوال می‌تواند طرح باشد که آیا این مجموعه کار، نکته مثبتی هم داشت؟ پاسخ این است که ناچیز و ناگفتنی و اگر فرضی پیش آمد در کنار تلاشی که برای پرداختن به اساس سیستم سندی نویسی در سازمان بکنم، به آن خواهیم پرداخت.

ساختاری برای میهمان هستیم. نه اینکه ادعای ارائه راهکار برای حل یکا یک معضلات اجتماعی را بیآوریم و در هر بند آن دولتی که شکست خورده‌اش اعلام کرده‌ایم بخواهیم که برای راهکار ما راهکار بیاید! حتی در آنجاها که به نظر می‌رسد مورد معین و مشخصی با ذکر آدرس آمده است مانند بند اول که نگران سرنوشت بنیادهاست، باز هیچ پیشنهادی جز واگذاری تعیین سرنوشت بنیادهای مالی به مجلس شورای اسلامی موجود نیست.

در بند دوم ارائه به اصطلاح راهکارهایی در باره شفافیت در برنامه‌نویسی و بوجه گذاری نه تنها به این علت که در مصاحبه مربوط به سند آمده است که همیشه نسبی است، بلکه بخصوص از این بابت که عدم شفافیت و کدورت معینی در بوجه دولتی طرح نشده است، یک مقال کلی و غیر استنادی است.

بند چهارم در باب مقررله مشهور سوسید که دولت ایران یکی از قهرمانان پرداخت عدیده و بی ثمر آن است، تنها دریافته که از این بند مؤکد می‌شود تلاش در جستن راه است و عدم توجه به سولاتی که امروزه در مورد نقش منفی سوسید در مقررله رشد و توسعه اقتصادی موجود هست.

در بند بعدی رفقا بدعتی در واژه‌سازی اقتصادی گذاشته‌اند که واقعاً نیازمند توضیح لاف‌ها در صورت یک تبصره بود. زیرا تا آنجا که دانسته‌ایم هدف همیشگی و معین نه تنها هواداران طبقه کارگر بلکه تمامی کسانی که به هر دلیل برای حقوق اجتماعی مبارزه می‌کنند، «افزایش دستمزدها» است. و در بهترین شرایط نیز «تثبیت دستمزدها» نیست. بخصوص در شرایط امروز ایران که که کمبود دستمزدها و کمبود قدرت خرید کارکنان نیازمند بحث نیست. ظاهراً رفقا نظر داشته‌اند به جمله بعدی یعنی «از طریق افزایش آن به میزان تورم سالانه» که این خواسته کاملاً فرضی که محافظه کارانه و در شرایطی کاملاً فرضی که قدرت خرید کارکنان در شرایط موجود کامل و بی نقص باشد به نوعی که تنها نگرانی احتمال بالاتر نرخ تورم باشند. در همین شرایط موجود نیز در ایران درصد معینی به گنسانم ۲٪ سالیانه به عنوان محاسبه نرخ تورم به حقوق کارگران افزوده می‌شود که حتی اگر این رقم واقعی بود مسائلی چنین بند فوق محافظه کارانه‌ای را در دفاع از حقوق کارگران

بود و مشغول رله کردن نتایج انتخابات. و این خود معلوم می‌کرد که علت و انگیزه‌های موفقیت‌ها و رشد شتابان حزب در نیمه دوم دهه هشتاد درک نشده بود. و درست به همین علت هم بود که کوشش حزب در این زمان مصروف آن بود که دشمنانش را با این امید واهی تسکین دهد که یک پیروزی انتخاباتی در یک وضعیت سیاسی با ثبات به مدیریت و حکومت کمک می‌کند. اما این ظفره‌زدن‌ها و چاره‌اندیشی‌ها به نتایج مهمی در انتخابات منجر نگشت و حزب را هم از نظر کارگران ضعیف ساخت.

امسال نیز حزب بار دیگر برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری پیش شتافت. شرایط هم هیچگاه بخوبی این دفعه نبود. ناخردهای جناح راست یکدیگر را می‌بلعدند و هیچ یک از آنها قادر نبود رای مناسب را در افکار عمومی بدست بیاورد. (هرگاه بفرض چنین موقعیتی هم حاصل می‌شد حزب برنده چنان مورد بهاران حزب رقیب قرار می‌گرفت تا سقوط کند). با این حال حزب اصرار داشت که به هر قیمت که شده، حتی با استفاده از شیوه‌های فرصت‌طلبانه یک ائتلاف بزرگ انتخاباتی دست و پا کند به همین علت «جبهه مردمی برزیل» را متحل کرد. با نتایج مثبتی که عملاً حاصل شد این شیوه‌ها در سایر گروه‌های چپ هم سرایت کرد. و این در حالی بود که فعالین حزب بشدت سرخورده شده بودند و از این که رهبری در پی آن بود که نقش آنها را با کمسین‌های حرفه‌ای انتخاباتی جانشین کند، دیگر نه انگیزه آن را داشتند و نه ضرورتی می‌دیدند که به خیابان‌ها بروند.

بی تردید حزب هنوز حزب طبقه کارگر برزیل است، و همچنان بخش بزرگ جنبش چپ را تحت پوشش خود دارد که آمادگی مبارزاتی دارند. ساخت حزب علی‌رغم کوشش‌های رهبری برای به زیر کنترل آوردن آن هنوز برای یک زندگی سیاسی فعال و نیرومند آمادگی دارد. هر چند که بطور روزافزونی به سوی مبارزات داخلی سمت‌گیری می‌کند. امروز حزب تحت ژورنی کسانی است که معتقدند هیچ راه خروجی از سرمایه‌داری وجود ندارد. اما این ژورنی شکننده و بی ثبات است، زیرا اساساً وابسته به پایه‌های حزب و کسل طبقه کارگر است که سیاست بخش ژورنیکی را برنمی‌تابند.

بنابراین اگر حزب هرگز چنان ساختارهایی را شکل نبخشد که به اعضای پایه امکان ابراز نظر و اعمال اراده‌شان را بدهد. اگر حزب هیچگاه خود را بطور واقعی درگیر مساله چگونگی تحول اجتماعی نکرد لذا در گذشته هم فقط بیان کننده آرزوهای طبقه کارگر به تغییر اجتماعی بوده است در همان حدی که در شرایط کنونی ممکن و مقدور وانمود می‌شود. در سال ۱۹۸۵ وقتیکه بورژوازی انتقال کنترل شده از دیکتاتوری به دیکراسی را از طریق کالج انتخاباتی سازمان‌دهی کرد، حزب کارگر حمایت خود را به او وام نداد. و اعضای منتخب آن در جلسه مشترک حاضر نشدند. در ۱۹۸۶ دولت پرزیدنت حوزه سارتنی کوشید اتحادیه‌های کارگری را از راه یک برنامه اقتصادی که دستمزدها و قیمت‌ها را منجمد می‌کرد و بطور مصنوعی ارزش پول جدید را بالا می‌برد، از هم بپاشد. روزنامه‌های بورژوازی نیز با تفاق آرا فضای تبلیغاتی عوام‌فریبانه‌ای حول این مساله که حزب کارگر با برنامه اقتصادی مخالف است برپا کرده بودند. بنابراین اصلاً تصادفی نبود که حزب میان سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار شد و از جمله رشد انتخاباتی.

تهاجم سرمایه‌داری در پانزده سال گذشته برای حزب بسیار دشوار آمد. جنبش اتحادیه‌ای برزیل توانست راه‌هایی برای خروج از این وضع دشوار پیدا کند. افزایش بیکاری گرمای مبارزات کارگران را به سردی کشید و به رقابت میان آنها دامن زد. بیکاران نتوانستند خود را سازمان دهند و متحد کنند.

ساختار اصلی اتحادیه «مرکز کارگران متحد» که گسسته‌هایی با اتحادیه‌های کارگری رسمی به واسطه حمایت‌های آنها از دیکتاتوری داشت بهبودی خود را باز یافت. خود فاصله ایجاد شده میان حزب و اتحادیه‌ها عملاً به گرایش سندیکیایی میدان داد که معتقد بودند اتحادیه‌گرایی خواهد توانست برای کارگران بی توجه به وحدت سیاسی آنها دستاوردهای اقتصادی مهمی به‌همراه بیاورد. س. و. ت. «مرکز کارگران متحد» نیز به علت ضعف عقیده قادر نشد کارگران را متقاعد کند که مبارزه رزمنده نتایج اقتصادی بهتری می‌تواند عاید کارگران سازد تا مساعی مشترک طبقاتی. حزب نیز به سهم خود با نزدیک شدن پیروزی لولا در انتخابات ۱۹۸۹ پر و سرخوش

پایه گذاری حزب کارگر برزیل پ. ب. در سال ۱۹۸۰ استقرات بزرگی در میان سوسیالیستها و انقلابیون سراسر جهان برانگیخت. بدان سبب که برای نخستین بار در قرن بیستم و از بطن پیکار طبقاتی حزبی متولد می‌شد که نه سوسیال دمکرات بود و نه لینیست. حزبی دمکراتیک که از پائین و از میان طبقه رنکارنگی از انقلابیون سرکشیده بود.

اکنون بیست سال پس از آن تاریخ تعداد قبلی از رفقای خارج فعالیت‌های پ. ب. را با علاقه دنبال می‌کنند. آنها وعده‌ها و پیمان‌هایی را به خاطر می‌آورند اما نمی‌دانند که آیا حزب هنوز بر سر آنها استوار مانده است. به همین علت است که ما اینجا سوال می‌کنیم آیا حزب کارگر همان حزبی مانده است که ادعا می‌کرد باشد.

پ. ب. هنوز حزب طبقه کارگر برزیل است، این روشن و قطعی است. بسیاری از گروه‌های کوچکی که از حزب انشعاب کرده‌اند، بر این باورند که آن پروژه نخستین پایه گذاری حزب شکست خورده و به انحطاط کشیده شده است. و آنها می‌توانستند فوراً یک حزب کارگری جدید را شکل دهند تا خلا سیاسی موجود در برزیل را پر کنند. همانطور که حزب خود در دهه هشتاد کرد. اما اینها در اشتباه‌اند. طبقه کارگر برزیل طالب یک حزب سیاسی جدید نیست.

از سوی دیگر در میان مبارزین حزب یک احساس نوستالژییک به دوران نخستین پایه گذاری حزب وجود دارد. احساسهایی آمیخته به رویاهای شیرین در باره یک حزب سوسیالیست و رادیکال دمکراتیک که در آن پایه‌های حزب و جنبش همیشه حرف آخر را می‌زند. اینها هم در اشتباه هستند. حزب خود را فقط در سال ۱۹۸۵ با عبارات سوسیالیستی تعریف کرد (و از آن پس هم در عمل خیلی کم‌تر از عبارات فرمال اقدام کرده است). آن ساختارهای دمکراتیک که در هسته‌ها و واحدهای پایه بنا گردیدند هیچگاه عملکرد واقعی و کارآ نداشتند. بسیاری از این هسته‌ها و واحدها هنوز هم وجود دارند اما نقش آنها هیچگاه به روشنی تبیین نگردید و در عمل بیشتر به کلوب‌های دوستانه شبیه هستند. بر سر مسائلی حزب صدای آنها بسیار ضعیف به گوش می‌رسد و در شکل‌دادن به خط سیاسی در سطح جامعه ابتدا نقشی بازی نمی‌کنند.

متن سخنرانی...

ادامه از صفحه...

خیلی حق دارند خیلی مهم هستند مردم سرور ما هستند ولی نعمت ما هستند اما وقتی که بخواهند این مردم نظر بدهند تصمیم‌گیری که می‌شود مردم قدرت تصمیم‌گیری که ندارند دیگر مردم احتیاج به قیام دارند، مردم نمی‌فهمند، بنی آمدند نه مسلمان، نه شیعه، نه ایتا... نه فقیه، بنی آمد. همه انسانها کرامت دارند و وقتی انسان کرامت داشت نمی‌شود او را شکنجه کرد. این چه دینی است. چه دینی است که به نوعی شکنجه نظام از توجیه می‌کند، خیلی عجیب، او ما تیسم انسانی از زمان شریعتی امروز به مراتب ضروری‌تر است. اسلامی که ما با آن روبرو هستیم دیگر اسلام عامیانه نیست یک اسلام آمرانه است.

اسلامی که ما امروز با آن مواجه هستیم اسلام بنیادگراست نه سنت‌گرا، حالا پروتستانیزم اسلامی که در واقع اسلام عقلی و علمی و انسانی است، یک اسلام متحرکانه و روشنگرانه است، اسلام نوگراست. همچنان نیازمند همان پرسوه پروتستانیزم اسلامی است، اما با نکته‌سنجی‌های جدید متناسب با این مانع. پروتستانیزم اسلامی امروز با اسلام عامیانه و اسلام سنت‌گرا به صورت اساسی روبرو نیست. با اسلام بنیادگرا روبروست و این تفاوت عصر ما و عصر شریعتی است. در عصر شریعتی اسلام خارج از قدرت بود، روحانیت خارج از قدرت بود. احکام این اسلام سنت‌گرا اسلامی معطوف به نوعی خرافه‌گرایی بود، اما امروز اسلام در قدرت است. روحانیت در دولت است و احکام این دین بنیادگرا معطوف است به قدرت، تفاوت روحانیت عوامزده زمان مظهری و شریعتی یک چیز است، روحانیت قدرت‌زده زمان ما چیز دیگری است و اینجاست که پروتستانیزم اسلامی خیلی جدیتر می‌شود. امروز ما نیازمند دینی هستیم که برای انسان احترام قائل باشد. ارزش قائل باشد. دین بنیادگرا خیلی راحت و خیلی شدیدتر از دین سنت‌گرا ارزش انسانها را لگدمال می‌کند. با توسل به آن عناصر بنیادگرا است که هرکس از ما نیست دشمن ماست. به هر صورت مسلمان بودن، انقلابی بودن در این انقلاب اهل تقوا و جهاد و نمی‌دانم چه و چه بپوشد، هر چه که شما فکر کنید، ایرانی و مسلمان و انقلابی و فلان و بهمان هر چه می‌خواهی باش اگر با صف ما نباشی صف ما که

یک صف اسلام ناب اسلام خالص است، اسلام مجسم است، دشمنی، و ما حق داریم که هر بلایی بر سرت بیآوریم. اینجا دیگر نه تنها ارزش و احترام انسان بلکه حتی بسیاری از ظواهر شرعی و دینی هم زیر پا گذاشته می‌شود چرا بعضی از این اجتماعات مورد حمله قرار می‌گیرد، خیلی عجیب‌ها، شما ببینید بعضیها که اسم خود را مسلمان می‌گذارند به خودشان می‌گویند ما کسانی هستیم که به خواهران مسلمان احترام می‌گذاریم و بعد یک نظام تدریجی هم درست کرده‌اند که می‌گویند مثلاً باحجاب، کم حجاب، بی حجاب، بدحجاب و بعد هم می‌گویند بهترین همه اینها و حجاب برتر چادرها هستند. همه اینها را می‌گویند ولی در یک حمله به یک اجتماع دانشجو بی بدترین رفتار را با دختران می‌کنند که عضو انجمن اسلامی هستند، محجبه هستند، با چادرند، اهل نماز و تقوا و همه چیز هستند. تنها فقط یک چیز نیستند و آن این که زیر علم آنها نیستند. (کف‌زدن تعداد زیادی از ضامن).

می‌گویند هرکس زیر این علم نباشد کارش تمام است هرکس می‌خواهد باشد. در حالی که اسلام سنت‌گرا این را نمی‌گفت. اسلام سنت‌گرا اسلام اهل شریعت بود و پس، به ظواهر احترام می‌گذارند، می‌گویند وقتی کسی بگوید من مسلمانم همین کافی است، اگر گفت مسلمان هستم دیگر بر من به عنوان یک مسلمان حرام است به او ناسزا بگویم، تهمت بزنم، حرام است. اسلام بنیادگرا می‌گوید چون با علمدار ما نیست هرکاری با او بکنی مباح است. این طوری توجیه می‌کند. به همین دلیل اسلام بنیادگرا اتفاقاً اهل شریعت نیست. ما در فرهنگمان هم به یک ما ناسیم اسلام نیاز داریم، هم در فرهنگ مذهبیمان و هم در فرهنگ عوامییمان. نیاز داریم به این که به انسان احترام بگذاریم و بعد از او به شهروند احترام بگذاریم. هر انسانی به ذات یک ارزش است، یک حوزه و حریم تجاوزناپذیر است. هرکس که حقوق این انسان را لگدمال بکند از نظر اسلامی که ما معتقد هستیم یک متجاوز است. (دست‌زدن تعدادی از جمعیت).

ما به این نگاه احتیاج داریم، حالا این نگاه حدود زیادی در قانون اساسی آمده ولی متأسفانه چون دیدگاه بنیادگرا تو این ده سال اخیر در بعضی از بخشهای نظام جمهوری اسلام نفوذ کرده که ما می‌بینیم گاهی همان چیزی که در قانون اساسی آمده به راحتی نادیده گرفته می‌شود. قانون اساسی جمهوری اسلامی صریحاً می‌گوید هرگونه شکنجه ممنوع است. آقایان می‌گویند که تخیر بعضی مواقع

لازم می‌شود برای حفظ حکومت شکنجه کنیم، دلیل آنها برای شکنجه زندانی همین بود، همین. می‌گفتند این که ما دستگیر کرده‌ایم یک اطلاعاتی دارد این در یک گروه عضو بوده، این یک فعالیت کرده، اگر ما همین طوری او را بازجویی کنیم حرف نمی‌زند، ما اعتراف نمی‌کنیم، این را باید شکنجه‌اش کنیم تا اعتراف کند، شکنجه این طوری توجیه می‌شود. شکنجه را برای آنهایی که خودشان بدون این که به آنها بگوییم تو، مثل بلبل حرف می‌زنند در بازجویی که به کار نمی‌برند. شکنجه را برای کسی که کار می‌بردند که فکر می‌کردند یک حرف‌هایی دارد و نمی‌خواهد بزند و قانون اساسی اتفاقاً همین را محکوم کرده و رد کرده، اصلاً شکنجه یعنی همین که شما یک انسان را، یک زندانی را چه درست، چه نادرست، به عنوان این که او اطلاعاتی دارد که اگر ما شکنجه‌اش نکنیم نمی‌دهد، تجویز بکنیم که پس باید او را شکنجه کرد. قانون اساسی این را منع کرده و علاوه بر این که تمام اصول مربوط به حقوق بشر در دنیا آن را منع کرده. ولی حالا می‌بینیم به راحتی می‌شوند بجزند نگهبان ما می‌آید محصوره مجلس را رد می‌کنند، تخیر، قاضی یک جاهایی تشخیص می‌دهد که زندانی اطلاعات دارد این را باید شکنجه‌اش کرد. البته اسمش را نمی‌گذارند شکنجه، اسمش را می‌گذارند تعزیر است، تعزیر، شلاق‌زدن برای گرفتن اعتراف شکنجه است نه تعزیر، تعزیر عبارت است از آن حکم نهایی قضایی کسی جرمی مرتکب شده که این را حد و حدود مشخصی برایش تعریف نشده، معمولاً این نوع جرمهای خفیف است. دیگر می‌گویند بنابر تشخیص قاضی، اگر این مجرم است تعزیرش بکنید و آزادش کنید که دیگر این کار را نکنند ولی این که قاضی بگوید به این زندانی صد ضربه شلاق بزنید به عنوان تعزیر تا اطلاعاتی که دارد بگوید، این که دیگر تعزیر نیست. ما نیازمند به یک دیدگاه انسانگرا هستیم و عنصر او ما نیستیم اسلامی که در پروژه پروتستانیزم اسلامی دکتر شریعتی بود به نظر من امروز خیلی نیاز به آن جدیتر است. چون اگر در جمهوری اسلامی حقوق انسان به رسمیت شناخته نشود در عمل، در قانون اساسی ما تا حدود زیادی به رسمیت شناخته شده اما باید در فرهنگ مذهبی ما، آن رفتار نهادهای قدرت ما، در ذهن و قلب تصمیم‌گیران و صاحبان مقام و قدرت در جمهوری اسلامی نهادینه بشود، چیزی که متأسفانه در خیلی از کشورهای غیراسلامی حداقل در ارتباط با مردم خودشان و در حوزه داخلی شما می‌بینید. آنها ممکن است در ارتباط با ملت‌های دیگر به راحتی

سرکوب بکنند که کرده‌اند و امروز هم می‌کنند، کاری که بوش کرد و اکثر قدرتهای غربی داشته‌اند. اما در حوزه داخلی این حقوق به طور نهادینه شده که گاهی می‌بینیم روحانیون خود ما از این جا که می‌روند به آن کشورها برای معالجه‌ای سفری، حالا مثلاً دو هفته سه هفته یک بار اصلاً شیفته رفتار و برخورد نهادهای آنها با خودشان و مردم آن جا می‌شوند چرا؟ چرا محمد عبود در حدود صد و پنجاه سال پیش وقتی رفت به اروپا و برگشت به مصر وقتی از او پرسیدند چه دیدی گفت من در آن جا مسلمان ندیدم اما اسلام دیدم ولی در مصر مسلمان می‌بینم اما اسلام نمی‌بینم. (دست‌زدن تعدادی از جمعیت).

این نهادینه کردن حقوق انسانی و احترام به حقوق انسان است. این که ما خودی داریم و غیر خودی، هر کس خودی است صاحب عقل است و هر کس غیر خودی است هرکاری می‌توان باهاش کرد. می‌شود شب مخفیانه گروهی پنهان کرد و رفت خانه‌اش و تمام زندگی‌اش را بهم زد. می‌شود از او دزدی کرد، می‌شود به او دروغ بست، می‌شود او را کشت، خیلی راحت، می‌شود ترورش کرد مثل سعید حجازیان، می‌شود مژده‌اش کرد، مثل مرحوم فروهر و خانس چون غیر خودی است، این با منطق علوی و علمی نمی‌خواند. اسلام بنیادگرا نه تنها می‌گوید مسلمان و غیرمسلمان، می‌گوید این گروه کوچک من که خودی است ز من است، هرکس بیرون این علم باشد هم مال و جان و ناموس و عرض و همه چیز او مباح است و ما به خودمان حق می‌دهیم که به آنها تجاوز بکنیم. این اسلام غیر انسانی است. بالاخره این که طرح پروتستانیزم اسلامی یک پروژه مستمر است که ما دائم به آن احتیاج داریم چرا؟ چون اگر فهم و تفکر دینی ما دچار تحجر و تصلب شد احتیاط ما بالا می‌رود. فهم دینی ما و درک دینی ما آن چهار چوبی است که ما تجربه شخصی و جمعی خودمان را دائم در آن تکرار می‌کنیم و از آن جایی که دوره به دوره و مرحله به مرحله شرایط ما، نیازها و مقتضیات ما عوض می‌شود ما دائم باید به آن چهارچوب از منظری نقادانه نگاه کنیم و آن را نو سازی بکنیم. (فردی از میان جمعیت می‌گوید «نامرد تو تمام حرف‌هایت دروغ است، تو دروغ می‌گویی، نامرد تو به خدا و پیامبر دروغ می‌بندی، خیلی نامردی» که نهایت جلسه بهم می‌خورد و آغازی با عجله سالن سخنرانی را ترک می‌کند).

اتحادیه آفریقایی...

ادامه از صفحه ۱۲

آفریقایی در دوربان، حجم رقابت‌ها بین دو دیدگاه آرماسانگرا و واقع‌گرا از سوی لیبی و آفریقای جنوبی افزایش یافته است. به گونه‌ای که تحلیل‌گران آفریقای جنوبی معتقدند که لیبی با اتکا به درآمدهای نفتی قصد رسیدن این ابراستار را از آفریقای جنوبی دارد. این کارشناسان معتقدند که انزوای لیبی و موضع‌گیری منفی اروپا و آمریکا به ویژه پس از حادثه لاکربی در قبال این کشور سکان‌داری همگرائی نوین آفریقا را با کلیه دستاوردهایش نظیر نهاد (NEPAD) اتحادیه آفریقایی نابود خواهد ساخت. از این رو مقامات آفریقایی جنوبی به ویژه معاون وزیر امور خارجه آن کشور عزیز پاهاد، با تاکید تصریح می‌دارد که یکی از مهم‌ترین اصول مورد بحث در نشست ۸ جولای در دوربان بررسی راهکارهای جدی تر تحقق طرح نیاد خواهد بود. در همین راستا مقامات آفریقای جنوبی جهت تحکیم اساسی پایه‌های اجلاس ۸ جولای در بیستم خرداد سفری را به لیبی انجام دادند تا ضمن تقویت روابط دوجانبه در مورد راه‌اندازی اجلاس اتحادیه آفریقایی و طرح نیاد به گفتگو بپردازند. از این رو به نظر می‌رسد که آفریقای جنوبی ضمن به رسمیت شناختن نسبی نفوذ لیبی در تلاش است ممانع از هم گسیختن طرح همگرائی نوین آفریقا به خاطر اختلافات دیدگاه‌های ملی و منازعات بر سر رهبری اتحادیه گردد؛ نکته‌ای که به نظر از تجربیات نشات گرفته از سازمان وحدت آفریقا ناشی می‌شود، ادامه این رایزنی‌ها از سوی نیجریه و شخص اوباسانجو رئیس‌جمهور این کشور در مورد طرح نیاد و اتحادیه آفریقایی در گفتگو با قذافی نیز این مطلب را تأیید می‌کند.

در هر حال اتحادیه آفریقایی با وجود انتظاراتی که از آن می‌رود و چالش‌هایی که در پیش رو دارد به قول فون گینوالا رئیس مجلس جنوبی باید تلاش نماید تا برای یک سوال مهم پاسخی اساسی فراهم آورد و آن اینکه آیا مردم عادی در سراسر آفریقا منافع اصلی این اتحادیه را در زندگی روزمره خود حس خواهند کرد؟

«تریونال جهانی» و آمریکا

محمود صالحی



تریونال بین‌المللی بر سرسی جنایات جنگی روز دوشنبه اول جولای کار خود را در لاهه آغاز کرد. ساعاتی پیش از آغاز کار دادگاه، جان نگر پونته نماینده ایالات متحده در سازمان ملل طرح تجدید دوره مأموریت نیروهای حافظ صلح این سازمان در بوسنی را بدلیل عدم مصونیت قضایی نیروهای آمریکایی و تو کرد. سازمان ملل در حال حاضر ۴۵ هزار سرباز و پلیس حافظ صلح در ۱۵ منطقه جنگی و متشجع جهان دارد که از این تعداد ۷۰۰ نفر آن آمریکایی هستند.

در رم چه گذشت؟

ایده تاسیس یک دادگاه بین‌المللی با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم و محاکمه جنایتکاران جنگی آلمانی در نورنبرگ بوجود آمد. همزمان با تاسیس سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ و ترس از تکرار جنایات علیه بشریت، ایده تاسیس یک دادگاه بین‌المللی نیز بار دیگر مطرح گردید اما این ایده در مناقشات جنگ سرد دو بلوک بیچ‌گاه امکان تحقق نیافت. در آن دوران ایالات متحده آمریکا از مدافعان سرسخت دادگاه بین‌المللی بود.

پس از جنگ داخلی در یوگسلاوی و رواندا که با کشتار دسته‌جمعی غیر نظامیان توسط طرف‌های درگیر همراه بود، جهان را بار دیگر در مقابل مسئله تشکیل یک دادگاه بین‌المللی برای تعقیب و محاکمه جنایتکاران جنگی و ناقضان

حقوق بشر قرار داد و تحت فشار آمریکا هم بود که در آغاز دهه نود اولین دادگاههای آن تشکیل شدند.

این ایده بالاخره بعد از ۵۰ سال و تحت فشار افکار عمومی به ثمر نشست و هیئت‌های نمایندگی ۱۶۰ کشور جهان پس از مدت‌ها بحث و بررسی در مقر سازمان تغذیه جهانی «FAO» در رم پایتخت ایتالیا، قرارداد بین‌المللی تاسیس یک «تریونال دائمی جهانی» جنب

سازمان ملل را به تصویب رساندند. در آن اجلاس پنج هفته‌ای قرار شد قبل از اینکه دادگاه کیفری در لاهه کار رسمی خود را آغاز نماید حداقل نمایندگان ۶۰ کشور پای این قرارداد را امضا کنند. با تأیید این معاهده از سوی استرالیا طی روزهای هفته گذشته مجموع کشورهای که این معاهده را به تأیید نهایی مراجع تصمیم‌گیری خود رسانده‌اند به ۷۵ کشور رسید. بیل کلینتون رئیس‌جمهور

سابق ایالات متحده آمریکا نیز در آخرین روزهای ریاست جمهوری‌اش این قرارداد را امضا نمود اما دولت جرج بوش در یک اقدام بی‌سابقه دیپلماتیک در ماه مه سال جاری این امضا را پس گرفت. چهار سال پیش آمریکا، اعضای ناتو، اعضای شورای امنیت و گروه‌های مختلف دیگری از جمله «غیر متعهد» و بلوک کشورهای اسلامی سعی داشتند تا نظرات خود را به هر

نحوی که ممکن بود در متن قرارداد جای دهند. هیئت آمریکایی به ریاست «داوید شفر» سعی داشت پاراگراف مربوط به عدم «پیگرد» سربازان و مأموران آمریکایی در مأموریت‌های خارج از آمریکا را در این قرارداد جای دهد که با ۱۱۳ رای مخالف و ۱۷ رای موافق به تصویب نرسید. در این شکست هیئت آمریکایی کشورهای معروف به گروه ۶۵ (شامل کشورهای اسکاندیناوی، کانادا، سوئیس و...) دخیل بودند. بر اثر اعمال نظر هیئت‌های آمریکایی، فرانسوی و غیر متعدها دادگاه بین‌المللی تنها زمانی قادر به پی‌گیری جنایتکاران می‌باشد که کشور محل وقوع جنایت و کشور موطن، مسئولیت آن را بطور مشخص بر عهده دادگاه بین‌المللی قرار دهند.

عدم عطف به ماسبق و لیخند بعضی‌ها!

بر اساس تمهیدات در نظر گرفته شده ۱۸ قاضی و دادرسان تریونال جهانی اوایل سال آینده میلادی منصوب خواهند شد و کار خود را آغاز خواهند کرد. بر اساس توافق صورت گرفته تریونال جهانی صرفاً به جرایم ارتكابی پس از اول ژوئیه سال جاری رسیدگی خواهند کرد و احکام دادگاه عطف به ماسبق نخواهد بود. احکام دادگاه در

قلمرو کشورهایی که توافقنامه به تأیید نهایی دولت و پارلمان‌شان رسیده باشد و بر امتیاز این کشورها ساری خواهد بود و تنها با ارجاع پرونده‌ها از سوی شورای امنیت امکان رسیدگی به جرایم و اتهامات برای دادگاه فراهم خواهد آمد. بدین ترتیب امکان تشکیل پرونده برای اتهاماتی که قبل از اول ژوئیه سال جاری صورت گرفته‌اند نه برای اسامه بن‌لادن، نه خامنه‌ای و رفسنجانی، صدام حسین و دهها جنایتکار جنگی و ناقض حقوق بشر دیگر وجود ندارد.

مخالفت آمریکا با چیست؟

اگر قرار است آمریکا دغدغه به دادگاه کشیده‌شدن فعالیت‌های برون‌مرزی ارتش و دستگاههای اطلاعاتی و امنیتی‌اش برای آنچه که در گذشته در ویستام، آمریکای لاتین، ایران و دهها نقاط دیگر اتفاق افتاده است را نداشته باشد، پس مخالفت دولت ایالات متحده با تریونال جهانی برای چیست؟

نخست اینکه آنچه در گذشته اتفاق افتاده با تاسیس تریونال جهانی دیگر برحالی اتفاق نخواهد افتاد. حتی تصور تعقیب قضایی یک سرباز یا یک ژنرال و یا یک سیاستمدار آمریکایی در دادگاه جهانی برای دولت آن بسیار ناخوشایند است. واقعیت اینست که فعالیت‌های

برون‌مرزی ارتش و سازمان‌های امنیتی آمریکا برای نمونه بمباران «اشتناهی» یک مراسم عروسی در افغانستان که ۴۰ نفر در آن کشته شدند، باعث آن می‌شوند که این «تصور» زیاد غریب هم نباشد.

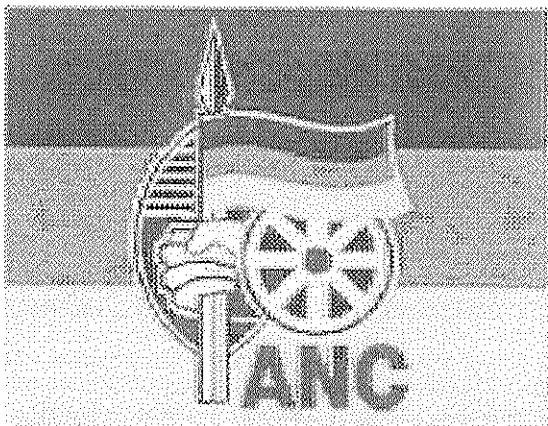
واقعیت دیگر این است که این خود آمریکا بود که به جهانی شدن در همه عرصه‌های آن از بازرگانی تا مبادله اطلاعات و تداخل فرهنگ‌ها دامن می‌زند. اینک بنظر می‌رسد آمریکا از عواقب جهانی‌شدن به هراس افتاده است. بستن عوارض گرمی بر فولاد وارداتی بمنظور حمایت از تولید فولاد داخلی (اقدامی که درست خلاف موعظه‌های نئولیبرالیسم جهانی بود)، رد قرارداد کیوتو و اینک مخالفت با تریونال جهانی.

روی دیگر قضیه این است که آمریکا نتوانست در بدو بحث‌های تشکیل تریونال سیاست خود را پیش‌برد. بنظر می‌رسد دوران سیاست جهانی سازی تحت هژمونی آمریکا با حضور اتحادیه اروپا و سایر قدرت‌های منطقه‌ای دیگر به اتمام رسیده است.

اما به این هم باید اشاره کرد که حمایت نیروهای مترقی از تریونال حمایتی بی‌قید و شرط و ابدی نیست. سازمان‌های غیر دولتی حقوق بشر «فعالیت‌های» این ارگان را هشیارانه زیر نظر خواهند داشت و امیدوارند که دادگاه جهانی به سر نوشت بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول دچار نگردد. □

اتحادیه آفریقایی؛ سرآغاز همگرایی نوین آفریقا

مرتیضی فتاحی



واحد، اتحادیه گرمکی، پارلمان، بازار مشترک آفریقا تأکید نماید و بر راه‌حل‌های گام به گام اصرار ورزد. این دیدگاه همچون تجربه گذشته (سازمان وحدت آفریقا)، به عنوان دیدگاه مورد پذیرش، از سوی کشورهای آفریقایی با استقبال مواجه شد و سبب شد که دستیابی به اهداف فوق از مسیر ترسیم شده (ساختارهای فرو منطقه‌ای) پیگیری شود و در اساننامه اتحادیه آفریقایی مطرح شود. طرح مشارکت نوین برای توسعه آفریقا (NEPAD) یکی از مهم‌ترین استراتژی‌های اقتصادی است که با پلایه‌داری ترویکای آفریقا (نیجریه، آفریقای جنوبی، سنگال و الجزایر) و پس از ارائه طرح‌هایی نظیر رنسانس آفریقا، طرح امگا (OMEGA) و... هم‌اکنون در قالب اتحادیه آفریقایی مدنظر قرار گرفته است تا از روند در حاشیه واقع‌شدن آفریقا و وابستگی اقتصادی آن به خارج از قاره بکاهد. در عین حال مشارکت بیش از پیش در فرایندهای اقتصاد جهانی در کسب سهام عادلانه از بازارهای اقتصادی جهان در گفتگو با کشورهای شمال در عرصه خارجی و تحکیم و تقویت مشارکت سیاسی، توسعه فرهنگی و صلح به جای افزایش درآمد مردم به عنوان راهکار اصلی توسعه آفریقا مورد توجه واقع شده است. با این حال با نزدیک‌شدن به زمان برگزاری نخستین نشست اتحادیه ۱۱ ادامه در صفحه ۱۱

دیگر ایده ایالات متحده آفریقا را که از سوی نکرومه مطرح شده بود، احیا کرد. قذافی در این نشست پیشنهاد نمود که کلیه مرزها بر چیده شود، ارتش واحد تاسیس گردد و نظیر کنگرد ایالات متحده آمریکا، پارلمان آفریقایی تاسیس شود که حاکمیت برتر و فراگیر ایالات متحده آفریقا را اعمال نماید. آنچه بیش از همه در این طرح سبب شگفتی بود زمان تحقق آن بود که قذافی بر زمان یک سال برای عملی‌ساختن چنین ایده‌هایی اصرار داشت. در مقابل نیجریه تلاش کرد با طرح مجدد ایده‌هایی نظیر کنفرانس توسعه، هماهنگی، ثبات و امنیت برای آفریقا (CSSDCA) و نیز نشست رهبری آفریقا (ALF) بر ساختارهای منطقه‌ای موجود نظیر بازار مشترک شرق و جنوب آفریقا (COMESA)، جامعه شرق آفریقا (EAC) و اتحادیه مغرب عربی جهت تاسیس نهادهای همگرا در سطح کلان همچون پول

رهبری از سوی یک یا چند کشور در درون سازمان گردد. پس از گذشت ۳۹ سال، هنوز اختلافات موجود میان نخبگان آفریقایی بر سر همین دو ایده است. دو ایده‌ای که ریشه‌های آن به بلوک‌های کازابلانکا، مونروویا و بازار اوایل باز می‌گردد. چرا که به هنگام طرح تجدید سازمان‌دهی و تغییر ساختار سازمان وحدت آفریقا دو ایده مجدداً در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. (۱) طرح‌های بلند پروازانه مطرح‌شده از سوی لیبی (۲) ایده‌های واقع‌گرایانه نیجریه و آفریقای جنوبی قذافی رهبر لیبی در سال ۱۹۹۹ توجه عموم آفریقاییان را به این نکته جلب نمود که جهت پرداختن به ضرورت بهبود و اصلاح سازمان وحدت آفریقا می‌خواهد نشست فوق‌العاده‌ای را برگزار نماید. نهایتاً این اقدام لیبی در ماه سپتامبر صورت تحقق به خود گرفت و قذافی بار

رفته بحث «ایالات متحده غرب آفریقا» را مطرح نمودند. بر همین اساس دو گروه‌بندی اساسی شکل گرفت: یکی از این گروه‌بندی‌ها موسوم به گروه بارازاویل با تفسیر حداقلی از اتحاد بر رعایت اصل تساوی حاکمیت اصرار داشت تا به این ترتیب از تکرار تجربه‌های استعماری این بار در قالب اتحاد جلوگیری شود. این دیدگاه حداقلی از اتحاد صرفاً به هماهنگی سیاست‌های اقتصادی ملی از طریق شیوه‌های استاندارد دیپلماتیک معتقد بود. این گروه که عمدتاً از کشورهای فرانسه‌زبان تشکیل شده بود، توجه اندکی به خلق نهادهایی در سطح قاره مبذول می‌داشت. در تضاد کامل با این گروه، ایده‌گروه کازابلانکا قرار داشت. قوام نکرومه و سایر رهبران حامی طرح ایالات متحده آفریقا در قالب این گروه استدلال می‌کردند که توفیق پان‌آفریکانیسم، به یک اتحادیه سیاسی شامل همه کشورهای مستقل آفریقا وابسته است. گروه دیگری که همچون گروه بارازاویل به تفسیری حداقلی از اتحاد پایبند بود، به گروه مونروویا مشهور شد رهبران این

از نخبگان حاکم در آورد و ساختار جدیدی را برای نظام دولت در آفریقا مهیا نمود. پان‌آفریکانیسم به عنوان اندیشه همبستگی سیاهان به تعبیری هدیه دنیای جدید و تازه کشف‌شده آمریکا به دنیای قدیم (آفریقا) بود. تلاش روشنفکرانی نظیر الکساندر کرومل موسس آکادمی سیاه، دکتر دوپوا و ویلیام ساندرس اسکاربو و ژوزف کیسیلی همی‌فوردر در ایالات متحده آمریکا بود که نهایتاً در سال ۱۹۰۰ به تاسیس نخستین کنگرد پان‌آفریکانیسم به رهبری ویلیامز انجامید و پان‌آفریکانیسم را از آمریکا به جایگاه خود باز گرداند. به‌گونه‌ای که بعدها در سال ۱۹۴۵ به هنگام تاسیس کنگرد منچستر قوام نکرومه رهبر استقلال غنا به سمت دبیر کلی کمیته کارگری این کنگرد نائل آمد. به هر حال پان‌آفریکانیسم از رهبران استقلال آفریقا شخصیتی برون‌گرا ساخت. با استقلال گینه، احمد سکوتوره دومین رهبر آفریقایی بود که خواهان تاسیس «جامعه دول مستقل آفریقا» گردید گوانیکه پس از طرح اتحاد گینه، غنا و مالی نخبگان این کشورها رفته